گنجینه ۸۵۷

زبان فارسی) ؛ محمدحسین شریفیان قمی

این کتاب در "الذریعه" نیامده

مجموعه ۸۵۷

کمال التوحید (بزبان فارسی): محمد حسین فرزند [illegible] قمی

محمدابراهیم کلباسی

این کتاب در «الذریعه» نیامده

یا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام اغثنی

و وفقنی لاتمام هذه الرسالة

الشریفة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی کان قبل القبل فما زال الازل ویکون بعد البعد من غیر انتقال و زوال
کنهه تفرقه بینه وبین الخلق من دون اتحاد وانفصال والتفرقة به مبدأیته و [illegible]
بمباینات ولا تمیز وانفصال وصلی الله علی اول خلفائه واشرف انبیائه وصفوة
خلقه محمد وآله الائمة الذین جل شأنهم عن وصف الواصفین ونعت الناعتین
من الاولین والآخرین وعلی الضوء اللامع والنور الساطع الذی هو منهج الفائل
والشافع والنافی لکل ضال ومبطل وجاهل بکل قائم ومقام اشهد ان لا اله
الا الله شهادة تحتوی شئون الاخلاص وتسد بها ابواب المناص [illegible]
لیس کمثله ولا احد یکفوه ویماثله تنزهت ذاته [illegible] وتجلی لخلقه
وصفاته ویتعرف لعباده بفعله فی ایدی مشیته والهام [illegible] تعرفه کل احد
ان کل معبق مما دون عرشه الی [illegible] رضاه السالفین السفلی [illegible]
وجهه الکریم فانه اجل واعظم من ان یصفه الواصفون کنه جلاله [illegible]
القلوب الی کنه عظمته سبحانه فهو هکذا و هکذا عزه و [illegible]
من کفر واشرک فی توحیده [illegible]
شک وریب [illegible] وعلی من نصب العداوة لواحد من خلفائه [illegible]
منهم [illegible] مقاماتهم [illegible]
[illegible] و بعد چنین گوید مبتلا [illegible]

وامراض

وامراض وموت وفناء وسیر کننده در منازل و مراحل شهر بقاء تا ظهور زمان لقاء
و مستند عن صبر بر طاعات و شکیب در سراء و ضراء ابن محمد بن محمد ابراهیم الکلباسی
محمد الحسینی الشریف عفا الله عنهم که چون تقدیرات خداوند حکیم قدیر جل ذکره این خادم
حضرت ابد مدت ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الجبار را که [illegible] طهران که
دار الخلافه نامیدند و با کمال کراهت در وقوف باین بلد که سوای عیش انیس ندارد [illegible]
و [illegible] پاک طینت و نیکو طویت و فطرت جمعی از برادران دینی و اخوان [illegible]
آنکه با اینها هم مثل بنده محبوس و مسجون در ارض خبیثه این بلد شده اند و اگر چه بظاهر
بجهت بعض حظ هستیم و لکن مجاری تقدیرات الهی بر نهج حکمت و صواب و صلاح عباد و بلاد
در جاری است که [illegible] رضا بقضاء الله و تسلیما لامره و از آنجا که خداوند
جل اسمه غرض از ایجاد را معرفت و عبادت و ولایت و محبت و برائت
قرار داده و سایر مشاغل و مکاسب فرع این مطالب است [illegible] خود
[illegible] شعور و ایمان [illegible] قلعه معرفت و علم و ایقان بکوشند
[illegible] ترویج دین خدا [illegible] رسالت [illegible] از خیر دنیا
و آخرت [illegible] در ترویج دین مبین [illegible]
فضائل ائمه طاهرین و شیعیان کاملین [illegible] علیهم صلوات المصلین در این بلد
بجهت [illegible] کوشیدم [illegible] اقتضاء طینت [illegible]
اهل این شهر [illegible] علماء شیعه [illegible]

و لعن بر ایشان بزرگان و پیشوایان ایشان که رواج بازار دروغ غالب و کاذب شدند در مذهب جعفری
قرار داده بودند بلکه او جب واجبات و الزم لوازم می دانستند تا حالی که تقریبا نهصد سال
و سنه هزار و سیصد هجریت از لبی بر منابر و در مجالس درس و محافل با دلی و براهین
حقه بحول و قوه خدا و تایید حضرت حجة الله و بقیته ارواحنا له الفداء اثبات
فضائل و اقامه حجت بر مطالب حقه و علوم الهیه نبویه علویه نموده ام حال اغلب
مردم که امر برایشان مشتبه شده بود در دین حقه با بصیرت شدند و بعضی اهل غرض
دانستند و فهمیدند و از انها اعراض تام نمودند مگر قلیلی از آنان که طالب ایمان
نبودند و بخبث طینت فرار از کلام حق می نمودند حمر مستنفرة فرت
من قسورة و در حقیقت داعی حق مقصودشان اجابت صاحبان طینت
خبیثه فاسده نیست چرا که اینها در روز قیامت که روز کشف و شهود و یوم
مجموع و مشهود است نیز ایمان نخواهند آورد فرموده پیغمبر اکرم در هدایت مردم
و لکن خداوند صاحبان کفر ذاتی را هدایت نخواهد فرمود طینت سجین مجبول بر بغض و عداوت
خانواده رسالت است بهر نهج باشد چه با اظهار عداوت با رسول خدا و چه با اظهار عداوت
با ائمه هدی و چه اظهار حسد بر شیعیان و نقباء ایشان و چه با انکار فضائل ایشان و چه
در هر عصر امتحانی در میان خلق تا کسی بر او احقیت نباشد و نفاق کسی هم پنهان نماند
و چون از جمله مسائلی که به دین موجب اقرار با و گمید و در صدد فهم او شدند مسئله توحید
تحقیق است در عبادات و صلوات و دعوات زیرا که فهم این مسئله از اعظم لوازم

توحید

توحید عبادت است و بدون فهم این مسئله عظیمه عبادت هیچ مؤمنی را در عرض گوهر اعمال
مستجاب نمیشود امام علیه السلام فرموده بحیثیه است که لکن کسی کو کرشما میخوانید خدا نیست و انکه
باید او را بخوانید نمیخوانید لهذا مکرّرات در مجالس درس و موعظه از این مسئله بیانات بسیار نمودم
که گوشزد اهل ایمان شود تا بدانند چه میکنند و چه باید بکنند تا اعمال ایشان انشاء الله
لغو نشود و حاصل شود و جمعی جناب مستطاب علام فهام آخوند ملا عبد الله خلف مرحوم آقا جلیله
نور الله مرقده و سید ره این بیانات را شنیده بودند مشتاق تفصیل این بیانات
گردیده با ابرام تمام مصر شدند که رساله در این مسئله عظیم الشان بنویسم و جمعی جناب
شامل کمال استحقاق از برای فهم مسئله داشتند چرا که در کمال فضل و فهم و تسلیم از برای
آل محمد علیهم السلام هستند و علاوه بر این جواب از سؤال ایشان نافع از برای بسیار از
رفقا و اخوان بود لهذا طلبا لمرضات الله شروع در این رساله نمودم و مقصود
توضیح مطلب است با دله واضحه که فهم انها در خور اغلب اخوان باشد و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و لا تایید الا من حجته علیه افضل التحیة و التسلیم و سخن ختم
این رساله بر مقدمه و دو باب و نامیدیم این رساله را بکمال التوحید **مقدمه**
در بیان اینکه این مسئله از چه علم است و با کدام مشعر باید او را فهمید و طرف سخن در این
مسئله کدام صنف از علماء می باشند **باب اول** در علمیات این مسئله است
باب دویم در عملیات این مسئله است **مقدمه** در بیان اینکه علم
این مسئله از مسائل این علم است و در بیان مدرک و مشعر این مسئله است تا شناخته

شوند کسانیکه اهل این علم هستند و کسانیکه اهل این علم نیستند و در این مقدمه خیر فصل است

فصل بر آنکه خداوند جل شأنه احد است و موحدین از خلق در فهم احدیت
خداوند و اقرار بیگانگی او بر سه قسمند قسم اول کسانی هستند که معرفت خلق را
تحصیل نموده و از شناختن خلق پی بمعرفت خالق برده اند باین معنی که دانسته اند
که این خلق از اعلی تا ادنی همه حادث و محتاجند و موجود شده اند پس از آنکه نیست
و نابود بوده اند و چنین خلق البته محتاج بخالق هستند که آن خالق از جنس خلق نیست
و مثل آنها محتاج و حادث نباشد پس این مطلب حق را بادله و بیانات علمیه بسیار بر
ایشان محکم نموده و دانستند و بعد از فهم این مطلب که هر چه از خلق و در خلق است
ممکن است که شناخته شود ولی از برای خلق ممکن نیست که ما سوای خلق را ادراک
کنند زیرا که هر چه از جنس خلق نیست بر صفت خلق نیست و خلق چیزی را ادراک
میکنند که از جنس خود آنها و بر صفت آنها باشد و چیزیکه بر صفت خلق است
خالق نخواهد بود پس یافتند که خالق منزه است از صفتهای خلق و صفتهای خلق
در خالق راه ندارد و چون خداوند را یگانه دانستند باین معنی که تعددات و کثرات
خلق را فهمیدند که موجب فقر و حاجت است دانستند که خداوند از آنها یگانه است و بی همتا
و از برای ذات مقدس او جزءها و شکلها و صفتها و اختلافها و تعددها نیست زیرا که
اینها از لوازم خلق است قسم دویم کسانی هستند که از آیات خدا پی
بمعرفت برده اند و چون در خلق دیدند که هر متعددی در تحت احدی است که آن احد از صفتهای

وخصلتهای

و خصلتهای آن متعددها بیرون است همچون روح مثلاً که از دیدن و شنیدن و امثال اینها
منزه است و ساری در همه شعورها است و ظاهر در همه آنها است و آنها بروح برپا هستند
و روح در آنها و با آنها پیدا است و روح دیدن و شنیدن مثلاً نیست و دیدن و شنیدن
را هم از او سلب نتوان کرد و مثل آنکه آب مطلق غیر دریا و نهر و حوض و کاسه آب است
و در همه آنها پیدائی آب و آب پیدا است پس این جماعت میفهمند که از برای آب پنهان
بودن و پیدا بودن هست و آب پنهان نهان از ادراک آنها است و آب پیدا که
پیدائی آب است آب آشکار است که همه کس او را میبینند و میشناسند و همچنین است
آتش پنهان و آتش ظاهر در آتشکده و در شعله و در جمره و چنین است امر در هر مطلق
و مقید پس اهل این مقام آیات احدیت را در هر مقام یافتند و آنها را نیز بعضی در عرض
بعضی دیدند و هر چند آیات را در تحت آیات بالاتر دیدند و دیدند که هر چه رو ببالا
میرود آیتها یگانه تر میشود و عدد آنها کمتر میگردد مثلاً طلاها را در تحت طلای مطلق
و نقره ها را در تحت نقره مطلق و آهن ها را در تحت آهن مطلق دیدند و هر سه
در تحت معدن دیدند و دیدند که امر بر همین منوال بالا میرود تا آنکه منتهی میشود
باحدی که هیمنه بر کل کثرات دارد پس از اینها فهمیدند که احدی مهیمن هست که این احدها
خلق مثل معدن نسبت بطلا و نقره و آهن و مثل طلا نسبت بطلاها و نقره مطلق
نسبت بنقره ها و آهن مطلق نسبت بآهنها همه اینها در حد خود آیات احد حقیقی
هستند و فرق میان این جماعت و جماعت اول این است که جماعت اول چیزهائیکه

از طلا ساخته شده بود میدیدند و از حالات انها حاجت بیکی طلای مطلق که انه
میفهمیدند ولی نمی فهمیدند از کجا که او مگر این طلای مطلق مثل طلای مقید محدود نیست
ولی او چگونه است و نوعا معنی احدیت هم چیزیست اصلا نمی فهمیدند و ایات احدیت
را ادراک نمیکنند و جماعت دویم احدیت ایات خدا را در هر رتبه می فهمند زیرا که
در برابر هر شیء دو ملاحظه است یکی ملاحظه نسبت این شیء است ببالاتر از او و این ملاحظه
عجز و فقر و خلقیت و انیت این شیء است و این ملاحظه ملاحظه جماعت اول است
که مشعر انها در هر مقام همین مشعر است و غیر این مشعر مشعر دیگر ندارند و ملاحظه
دویم ملاحظه هر شیء است نسبت بما تحت او و این نظر نظر جماعت دویم است که در
احدیت خدا را در این مقام ادراک میکنند و نظر ایشان همیشه در هر رتبه و مقام
و مقامات و علامات خداست که در هیچ مقام تعطیل از برای انها نیست یعنی
در هر شیء از اشیاء ایات احدیت هست و انها با چشم ایات احدیت
خدا که در انها بالفعل شده احدیت را می بینند و احدیت هم میفهمند
پس جماعت اول همیشه در هر مقام مقید بوده این مقام و نسبت ببالاتر از او
می بینند و جماعت ثانی همیشه در هر رتبه مطلق بوده او را نسبت بما تحت
خود می بینند و میان این دو جماعت در این مقام و این نظر فرق بسیار است
چرا که جماعت اول کوچک و کوتاه نظرند و جماعت ثانی بزرگ منش و بزرگ
بشناسند و از انجا که چشمهای ادراکهای خلایق اینهاست و در هر اینه عکسی

مناسب

مناسب او می افتد عکس بزرگ در اینه کوچک نگنجد و بزرگی در اینه کوچک نماید
پس در انها ایات احدیت در هر مقام و هر کار هم کم نیست ولی کثرات و حوادث و محتاجان
و فقراء و نداران و نادانان و مانند اینها هست پس اگر ایات احدیت می بینند باید حتما
ایات قدم و غنای ذات و عز و ایات استقلال و جلال و سلطنت و جبروت و کبریا و عظمت
و اضافات خدا را در هر مقام ببینند قسم سیم جماعتی هستند که از این مقام
بالاتر رفته اند و در منظر و مخبر و در مقام علم و عمل و در مقام ظاهر و باطن اطلاق مقید
و مطلق و ایات و صاحب ایات و علامات و صاحب علامات ادراک میکنند
بلکه ایشان از بلندی شان در عرصه معرفت دانسته اند که هر مطلق را هر مقام است
یک مقام پنهانی بودن او و دیگر مقام پیدائی و ظهور او و دانسته اند که خفاء و ظهور هر دو ظهور
از ظهورهای شیء واحد و اگرچه پنهانی نسبت بظهور و پیدائی بالاتر و شریفتر است
ولکن نسبت هر دو انها ببالاتر از انها مساوی است و نسبت این بالاتر بان هر دو مساوی است
پس این بالاتر در پنهانی پیداست چنانکه در اشکار پنهان اشکار است زیرا که از هر دو برتر است
و از پنهانی پنهان است چنانکه از ظهور نیز پنهان است چرا که خارج از هر دو حد است
و نیست که پنهان باشد باین معنی که ظاهر نباشد و نیست که ظاهر باشد باین معنی که
پنهان نباشد بعلت انکه پنهانی که پیدا نیست هم هر دو در عرض پیدائی است
و پیدائی که پنهانی نیست در عرض پنهانی است ولکن هر دو هم حد و در یک عرضند
نهایت یکی بالاتر که پنهانی است و یکی پستتر که پیدائی است مثل اتش و هوا یا مثل

آب و خاک که چیزهای ند عرض هستند اینکه کی بالاتر از این جهت هم پنهان و هم پیداست
و هم اول و هم آخر و هم ظاهر و هم باطن است و صاحبان این چشم بجز از نفی احد در
هر مقام چیز دیگر ادراک نمی کنند مثلاً در دریا و نهر و حوض و کاسه بجز از آب هیچ
نمی بینند و در آتشکده و شعله و جمره بجز آتش هیچ نمی بینند و این صرف و صرف آب
و صرف آتش و آتش صرف می بینند لا غیر و این نظر خیلی مرتبه از نظر اول هم
دقیق تر و بالاتر است و بهمین سبب میان اهل حق و اهل ظاهر این مقام اختلاف شدید شد
و بحد تکفیر رسید و سبب نبود مگر آنکه صاحبان مشعر اول که مشعر کثرات است و مشعر اکثر
حکماء ظاهر و قشر است خواستند با آن نظر رجوع کنند مقام سیم نمایند چنانکه بعض عبارات
اشیاء در هم کنا بها ر انها شهادت میدهند و خواستند که کثرات را و تعینات و تعدد
اشیاء را از میان بردارند و بگویند همه شیء واحد است و گفتند بسیط الحقیقة
کل الاشیاء و این قول لوازم کثیر امیزاید نهایت است جمیع اولیاء انبیاء و مرسلین
و جنت و نار و کفر و ایمان و طاعت و معصیت را از میان بر دارد و لازم این قول
عود اشیاء است بذات خدا و اتحاد تمام چیزها است با ذات خدا و بدیهی است که این کفر
مشتمل است بر کفرهای بی نهایت و بعدد ذرات اشیاء و بعدد هر جهت از جهات
ذرات همه کفرها از برای صاحب این قول ثابت میشود نعوذ بالله الیه المشتکی
و به المستعان و اما آنچه صاحبان مشعر سیم میگویند این است که کثرات از الله و اینها کثرات هستند
و هر کثیر چیز دیگر نمیشود و هیچ چیز با بودن او از کثرات تمام اینها بعد بودن آن نمی رسد

وهیچ

و هیچ اثر صاحب آیت نخواهد شد مثل آنکه سخن تو کار آیت تو است تو نخواهد شد بلکه سخن
از سخنان تو سخن دیگر تو نخواهد شد چه جای آنکه سخن تو شخص تو بشود هیهات هیهات ما بین مطلب
اهل حق و آنچه ضلال گمان کرده اند صد هزار منزل فاصله است و اهل حق که علم خود
از آل محمد علیهم السلام گرفته اند میگویند دنیا و آخرت و جنت و نار و ثواب و عقاب و حق
و باطل و مراتب خلق همه اینها سر جای خود است و همه اینها محکم هستند و هر که در جای خود بوده
و تغییر نخواهند شد و هیچ از قطع نظر از این مقامات لئن شخص که صاحب نظر سیم است
نظر منظور دیگر دارد که لئن نظر غیر لئن منظور را نمی بینند و لئن منظور غیر لئن نظر
و غیر لئن چشم ادراک نمی کنند و اگر قوم ادعا اینها باطل بود چرا با وجود دعوی ادراک
توحید متصل کثرات را برهم خورد نمی کنند و نخواهند اینها را نفی کنند و از میان
بردارند و حال آنکه همین کثرات نزد ایشان عروج شخص عارف است بدرجات معرفت عبرت
منکرین که از آدم تا خاتم جبرئیل از جانب خدا وند برای انبیاء وحی پیام آورد و در شب
در آسمان بالا میرفت و انبیاء معراج میرفتند و تمام بزمین فرود می آمدند حال آنکه
نه جبرئیل از ذات خدا نزول میکرد و نه بذات خدا عود میکرد نه انبیاء در معراج
با ذات خدا متحد میشدند و نه بعد از نزول بزمین از ذات خدا بیرون آمده بودند پس
نزول و صعود ملائکه و عروج و عود انبیاء به این معنی که فرض کن با قول اهل باطل سازگار
نیست و با قول اهل حق ذره ای از ذرات موجود است و سخن از سخنان انبیاء منافی
نیست بلکه بدون این توحید حق کلمه از کلمات انبیاء و اولیاء بطور حقیقت فهمیده

نمی‌شود بار دیگر بر هم برهم‌اند بلکه صاحبان نظر سیم نه چشم ایشان از جنس چشم صاحبان مقام
اول است و نه منظور ایشان منظور را تنها زیرا که نظر ایشان نظریست که در هر مقام
بجز احد هیچ نمی‌بینند نمی‌بینی که دریاها طول و عرض و عمق و وزن و رنگ و شکل
و کم و زیاد شدن دارند و لکن آب مطلق در همه این احوال آب مطلق است و مطلق از کم
مقید نمی‌شود چنانکه هیچ مقیدی مقید دیگر نمی‌شود نمی‌بینی که الف با الف تعداد در کم
بالفعل خواهد شد با حفظ صورت الف و اگر الف با الف خواهد شد و نیز چنانکه معنی مطلق
آنستکه مقید داشته باشد و محال است که مطلق به مقید شود یا مقید به مطلق شود
و چون مطلق دلیل شان صاحبان مقام دویم است پس ذکر مطلق و مقید از باب مثل
بعد و اهل مقام سیم نه مطلق می‌بینند و نه مقید و این نظر که نظر مقید بین و نظر
مطلق بین باشد هم از غیر ایشانست بلکه شان اهل مقام اول و دویم است
پس این مقام چشم احد بین میخواهد چنانکه حضرت امیر بکمیل فرمود جذب الاحدیة
لصفة التوحید یعنی احدیت احد جذب میکند توحید را باقرار باحدیت او چنانچه
است امر محسوس نمی‌بینی که رنگ زرد جذب میکند چشم تو را و او را مشعر گشته
باقرار بزردی او و هم چنین رنگ قرمز و امر محسوس جذب میکند مشعر خود را و چشم
میکشد براو لقرار به او را چنانکه چشم کشیده براو که هم غیر او را براو بگذارد یعنی طول
جذب میکند اقرار بطول خود را و دفع میکند از خود عرض و عمق و غیر این جذب
و دفع اشیاء ثابت است پس هر کس هر چیز را دیده آن چیز را دیده و اگر بخواهد او را

[illegible]

و حق

چیز دیگر را بگذارد بخواهد چیز حق مشتبه کنند نمی‌توانند پس کسیکه حق را دیده نمی‌تواند
بخود دیگر را بگیرد دیدم چنانکه کسیکه احول و حق بین باشد نمی‌تواند بگوید یکی دیدم
بار یا سبب چون اغالب خلق چشم خدا بین ندارند و از دیدار کور و از دیدار نور
او محرومند متحیرند چه کنند و چه بگویند و کی را بخوانند و با کی سخن بگویند و بکی بگویند
تو را عبادت میکنیم و از تو استعانت میجوئیم انچه را می‌بینند میدانند بالفطرة که او
خدا نیست و خدا را هم که نمی‌بینند پس باستدلال و تقلید دل خود را خوش دارند و اگر
در اعمال
انها مو لاشکافی بجز از شک که به شبهات چیزی در آن دلها نخواهد یافت و سبب خرابیها
این شد که در این اعصار بنیه اکثر خلق قوی شده و استعداد علم مشاهده توحید در ایشان
پیدا شده است و چون علم مشاهده توحید سوا از اهلش که علماء ربانی و حکمای صمدانی
می‌باشند نگرفتند و طبع فهم توحید لطیف مشاهده هم که در مردم حال یافت می‌شد
باجمال و سخنهای سابق اکتفا نکرده چیز از شکوک و شبهات از برای ایشان چیزی نمانده
و اما کسانیکه علم حق را سوا از اهلش تعلیم گرفته اند رسیده‌اند که راه بسیار نزدیک
و نزد حق چنان واضح و اشکار است که تعجب میکنند از کسیکه در شک باشد
چنانکه فرمود افی الله شک فاطر السموات والارض و فرمود الحق من ربک فلا
تکونن من الممترین آیا در خدا و قرآن شک کنی و حال انکه روشن فرموده است آسمان
و زمین را و فرمود حق از جانب پروردگار تو است پس مباش از شک کنندگان
و فرمود حضرت صادق علیه السلام الحجة واضح لمن [illegible] عوج المحجة

فی نجی ولقد عجبت لهالک ونجاته موجوده ولقد عجبت لمن نجی یعنی علم

موجود است واضح است از براکسیکه بخواهد و می‌بینیم هلاک شود در کوری از راه بیرون اینها

تعجب داریم از هلاک شونده و حال آنکه نجات او موجود باشد و هم از آنها تعجب دارم

از کسیکه نجات یافت باری آنکه خداوند چنان معتدل آفریده که نمی‌تواند خود

باطل نماید یا باطل نمی‌تواند حق را بگذارد یا یکی شود و یا دو را یکی نام بگذارد

و در ظاهر اگر کسی سخن دروغ کو دروغ میکوید مراد این است که بر خلاف آنچه در دل فهمیده

اعتقاد کند بلکه زبان چون آلت سخن گفتن می‌باشد و قابل هر سخن است و هر

حرف و کلمه و مطلبی را باد اظهار بخواهد نماید و تعلیم کنی زبان تا حرکت و تعلم باید

کلام است باید سبب زبان نفهمد و کذب از او جاری میشود و زبان مطیع تو است

و برای اطاعت تو آفریده شده و او صدق و کذب نمی‌فهمد بلکه صدق و کذب منشاء

لیکن در قلب تو است باید سبب فرمود در سوره منافقین که گفتند منافقون نشهد

میدهیم تو رسول خدا هستی و خدا میداند تو رسول او هستی و خدا شهادت میدهد

که منافقین دروغ گویند یعنی خلاف اعتقاد قلبی خود را بزبان میکویند پس زبان

چونکه آفریده شده است از برای سخن گفتن هم چو هر سخن را میکوید و لکن صدق و کذب

آنها را زبان نمی‌فهمد و نمی‌فهمد صدق و کذب چه مگر قلب چرا که معنی در باشند

لیکن در معنی را اعضا و جوارح جسم غلیظ نمی‌فهمد باید جهت زبان بدون

لفظ را هم معنیها را فهمد چنانکه اگر که کسی کشته دل می‌فهمد که میان ایشان

نبقل بمعنیها نمی‌تواند گفتن اما دل بدون لفظ هم

نقاضت

نقاضت و عداوت بوده است پس معنی عداوت دل می‌فهمید بدون لفظ پس دل

که دل معنی صدق و کذب در آن واحد از برای خبر نمی‌تواند ثابت کند یا بمعنی که لیکن

سخن را چنانچه بفهمد که هم صدق است و هم کذب و یا آنکه صدق شود اگر صدق فهمید بفهمید

که کذب است یا عکس این نتیجه این باب شریف این شد که نمی‌تواند دل یکی و هم نباشد

و یا هم تا را عدد ازهم تا نفهمد یکی نباشد پس یکیکه شعور هست تو حید ندارد و نمی‌تواند

نمی‌تواند متعدد است چنانکه شعرا اینها را دارد و اینها را متعدد می‌فهمد و متعدد نام

میکند زرد اینها را واحد داند و یا آنکه آنچه شود که غایب می‌فهمد با جبار و اکراه قلب خود

بدارد بر قرار حضور را دو با او طور خطاب تکلم کند و نغایب نگوید تو چنین و چنانی

لیکن خطاب شروط دارد و بدون لیکن شروط آن بالطبع نمی‌تواند خطاب بکسی نماید و باید

سخن گوید و اعظم لیکن شروط این است که او را حاضر و ناظر بداند از اینجا بدانکه سبب مستجاب

نشدن دعا ما چیست و دعا کی مستجاب میشود و دعا کی مستجاب نمیشود

بلکه از اینجا بدان که سبب معصیت کردن چیست و سبب معصیت نکردن و طاعت

کردن چه چیز است دانسته‌ای که کثرت معرفت و یقین و قلت معرفت و علم بخدا

و سخن گفتن زر زر شک و تخمین البته در حرف گوینده اثر ندارد و از اینجا

دانستیم که مردم قادر بر تحصیل معرفت و علم و یقین و مشاهده انوار خدا هستند

زیراکه اشرف عبادات که نماز است اظهار بندگی در او بلفظ خطاب است چنانکه

میگویند همه اهل اسلام در هر نماز ایاک نعبد و ایاک نستعین تو را عبادت میکنیم

دارد و طالب را تا تمام ... تفصیل مطلب بعد خواهد آمد در این فصل بیان ... خوب است هم
عرض کنیم که خلق و ذرات حروف همه بر سه قسمند و هر یک از این سه قسم در درجه‌ای هستند
و اهل هر درجه خبر از درجه بالاتر ندارند مگر آنکه ترقی کنند و اهل این درجه بودند
و اهل درجه بالاتر محیط‌اند بر درجه پست‌تر قناعت کنند لو علم ابوذر ما فی
قلب سلمان لقتله و در روایت دیگر است که فرمود لو علم سلمان ما فی قلب ابی ذر
لقتله پس این مطلب عظیم کریم را ... کن که مفتاح مطالب بسیار است و بعد نتیجه
اوراق ... **فصل** بدانکه خدا واحد ... است و همه
او خلق او ... حق و خلق لا ثالث بینهما و لا ثالث غیرهما ... خدا
لکن احد را موجود واحد یا شخص واحد فرض کن که از برای او سه مقام است مقام
رفع و مقام نفس و مقام جسد و در مقام لطافت و اجمال است و جسد مقام غلظت
و تفصیل است و نفس برزخ است میان این دو ... کن انسان مجموعه صور عالمین
و مختصری است از لوح محفوظ نیز از برای انسان سه مقام است یا سه ... عالم مقام
دارد یکی مقام قلب و مقام اخرویت و ذاتیت و مقام روح است که هم مقامات
... او از فؤاد تا جسم در آنجا محشور خواهند شد بطور لطافت و دیگر
دیگر از مقامات او مقام دنیویت و عرضیت و غلظت و کثافت او است
مقام سیم مقام برزخ او است که برزخیت میان این دو مقام دارد و این مقام
مقام ... او است و بیان ... وجود انسان صاحب این سه مقام ... رسول خدا

...

صلی الله علیه و آله مأمور شد که او ... سه قسم دعوت فرماید لهذا خدا ... که فرمود
ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن
پس مقام مجادله مقام تفصیل و مقام نفس و مقام غلظت و مقام شریعت و جسد و مقام
جسدانی و مقام برزخ مقام موعظه و مقام عقل و مقام ... اجمال و تفصیل و مقام
طریقت و اصلاح اخلاق است و مقام حکمت مقام قلب و فؤاد و مقام اجمال
و مقام نورانیت و روحانیت است حضرت ... مقدمه ... عرض میکنیم که این علوم
ثلاثه علم توحید است پس حقیقت حکمت معرفت ... است بنورانیت فرمود و من یؤت
الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و حقیقت موعظه معرفت صفات ... آیات
و علامات و مقامات او و حقیقت شریعت شناختن ... است باستدلال از خلق او
و مسئله توحید عبادت ظاهر او از عرصه توحید شرعی و فهم او در خور اهل ... ظاهر
و باطن او که مسئله توحید و شناختن ... است از عرصه برزخ و از علم طریقت است
و فهم او شأن عرفا و اهل بصیرت باطن است و اکثر اهل ظاهر این مسئله را نفهمند
الاح ... و ... بعید نیست زیرا که ایشان ... فوق ظاهر عرض این عالم و فوق احکام ... شرعی
ندارند ... بحث ایشان مصروف الفاظ ... و علم قرائت و کیفیت اداء حروف
... و علم لغت و علم نحو و صرف و احکام قبله ظاهر است ...
... ندانسته‌اند و از باطن ایشان و قبله و ... باطن و مسئلات ...
... ایشان در شرح باطن و احکام باطن نماز و قبله باطن یا ... مقدوح

ومحذورش است و در قدح شیعه همین بس که گمان می‌کنند کسی می‌تواند با کنه ذات الهی
سخن بگوید و ملتفت معایب این سخن نیستند و حال آنکه لازم می‌آید که ذات
محدود شود و در طرف واقع شود و حال آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید
انما تحد الادوات انفسها و تشیر الآلات الی نظائرها یعنی شعورها از حد خود
نمی‌توانند بیرون رفت و ادراک نمی‌کنند مگر چیزی که در رتبه آنها و از جنس آنها
باشد پس شعورهای رتبه بالاتر را نمی‌فهمند مگر علوم مشتبه را و آدم چون
مخلوق است رد می‌شود بسوی مخلوقات و راه شعورها را تحویل بسوی ذات مقدس
الهی مسدود است و طلب ذات مکون با آنها و شعورها و عقلهای خلق جز حرمان
و خسران حاصلی ندارد پس چگونه می‌تواند مخلوق با ذات سخن بگوید و حال آنکه خداوند
طرف سخن واقع نمی‌شود زیرا که در طرف نیست و هیهات هیهات اغلب علوم هنوز
القدر ندانسته اند که سخن گفتن و سخن شنیدن دو طرف میخواهد که هر دو در یک
رتبه باشند و الا سخن گفتن بی ثمر است غرض در این مقدمه همین قدر خواستیم
بیان کنیم و لا قوة الا بالله که اهل ظاهر به شعورهای ظاهری خود اهل این مسئله نیستند
و قبول و تصدیق شیعه نافع و تکذیب و انکار شیعه اصلا مضر نیست پس اهل
این علم اهل باطن و صاحبان ادراکهای باطنی هستند تو هم اگر میخواهی به شعورهای ظاهر
بفهم این مسئله را بفهمی بحرمان ابدی هستی از رسیدن بمطلب ما پس حاصل این فصل
این شد که معرفت خداوند را سه مقام است و خلق هم نیز سه درجه و مقام است

و هرکس

و هر کس صاحب هر مقام از مقامات خلق شده است و نوعی از نور ایمان
احیا شده است از همه قسم معرفت می‌تواند تحصیل کند و الا نمی‌تواند تحصیل
کند که اما مقامی که فهم این مقام در او احیا شده پس اهل ظاهر با دلائل ظاهره و علوم
ظاهری گفتگو در علم باطن نمی‌توانند بکنند و تصرف آنها در علم باطن بجز ضرر
ندارد

فصل

بعد از آنکه شعور علم در شخص احیا شد و از اهل فهم این علم
محسوب شد بدیهی است که از برای هر علم استادی است و دو قدم لازم است و اگر این علم
تحصیل نشد البته صاحب این شعور از پیش خود خیالات خواهد کرد و تصرفات بی‌اصل در این
علم خواهد نمود که باعث خرابی این علم است و نیز بعد از تحصیل استاد و دانستن لزوم فرا
گرفتن از او باید بداند که از برای این علم مقدمات و مؤخرات است و تا مقدمات این علم
تحصیل نشود مؤخرات او فهمیده نمی‌شود و از برای علوم و مسائل علوم ترتیبی است
که تا شخص طالب علم با آن مرتب تحصیل نکند عالم نخواهد شد آیا نمی‌بینی که اهل
اسلام و مدعی ایمان بسیارند و این مسلمانان که شنیده از تقریر این اسرار ایمانی
و ندانند تکفیر کنند زیرا که از اینها در نشنیده است و تحصیل مقدمات این اسرار
ننموده است پس انکار می‌کنند و هرگاه بقواعد علم و ترتیب مسائل در مقدمه بود که باید
تحصیل نماید اول در طلب او بکوشد بعد از فهم مقدمه شروع در مسائل نماید
و هر مسئله که مقدم است او را مقدم دارد و هر چه مؤخر است مؤخر دارد البته بخورد
خود به نتایج می‌رسد که او بو علم می‌تواند گفت و انکار بو حق و بنا علوم بعد رفت

نمو نخواهد نمود بلکه تصدیق خواهد کرد بار غرض از وضع این مقدمه این بود که بدانند اهل فهم
این مسئله که مسئله توحید است و عرض نمودیم کدام قسم مسئله است شروع می‌کنیم در بیان
علمیات این مسئله و لا قوة الا بالله العلی العظیم

باب اول

علمیات این مسئله عظیم است و تمام مسائل علمیه را غذای از عمل باید نمود
زیرا که اهم تدلیس و تلبیس ابلیس در علم است زیرا که می‌دانند که اگر مسئله بر هم شد
مقصود از عمل بر نمی‌آید چنانکه اگر گرسنه را گفت غذای خوب نافع است خواهد خورد
و نمی‌تواند گرسنه را بگوید که نافع بودن او مخصوص است اگر خواهد که او غذای نافع را
نخورد و بدزدد برای او شبهه می‌کند امر را و مشکل می‌کند او مضرت است فلان دلیل
گرسنه از گرسنگی بمیرد و هلاک شود و همچنین اگر غذای مضر را بگوید هم مضر
ملاذ را در کسی نخواهد خورد پس اهل مکر و حیله و خدعه تمام لیکن مضر را نادان فریب بخورند
و بخورند و هلاک شوند و بر خدا است امر حجت در علم حق بموازین عدل و خود تا
علم حق از علم باطل جدا شود و علم حق اهل حق را بعمل وا دارد و نجات یابند

مطلب اول

و در این باب مطالب چند است مطلب اول در بیان معنی احدیت خداوند جل شانه و این مطلب مشتمل است بر فصول چند

فصل

اول در بیان ادراک حقیقت معنی احدیت در قوه خلق نیست چرا که هر مخلوق مرکب است صاحب اجزاء است
و شعورهای خلق نیز از خلق است و مرکب و متجزی و منشعب است از عقل و فهم و وهم
و شعور مرکب که بالذات مرکب است چگونه ادراک نماید چیزی را که بالذات احد

درز

و نیز برهان محکم برای مطلب اینست که هر مخلوقی را مقامی و زمانی معین و مقام معینی است
چنانکه فرموده و ما منا الا له مقام معلوم ولی مخلوق که در مقام معینی معلوم است
اگر بمقام مخلوق دیگر برود معدوم خواهد شد چنانکه با اگر بخواهد برسد بمقام الف
ممکن نیست و ابجد خواهد شد زیرا که الف و ب با هم جمع نمی‌شود و در یک
زمان و یک محل الف و ب با هم جمع نمی‌شوند پس واحد یا الف باید باشد
یا ب و هر دو با هم ممکن نیست جمع شوند پس نتیجه این دلیل این شد که هیچ مخلوقی بمقام
مخلوق دیگر نمی‌رسد و ذرات و مخلوقات بمقام خالق چطور که احدیت است می‌رسند
ناچار این امر محال است بلکه محال در محال است چرا که از ممکنات است و در مکان گذارده شده
که مخلوق از رتبه ذات خود بیرون رود و مخلوق دیگر شود و یا که مخلوق نعوذ بالله خدا شود
و این مسلم اهل اسلام است و همه عقول صحیحه و فطرتهای سلیمه متفق‌اند که حادث قدیم
نخواهد شد و مرکب بسیط و کثرات احد نخواهد شد بلکه از این قاعده کلی دانستیم
که هیچ مخلوقی بطور حقیقت ادراک ذات مخلوق دیگر نخواهد نمود و مخلوق بطور
حقیقت ادراک ذات احدیت نتواند نمود یا ... تعالی ذاته عما یقولون
... مخلوقات ... لا تدرکه الابصار و ... الطریق مسدود و الطلب مردود
و ... خواطر الافکار و لا تناله غوامض الظنون فی الاسرار حاصل مضمون
این فقرات شریفه اینست که خلق در قوه ایشان گذارده نشده است ادراک ذات احد
جل شانه

فصل

بدانکه از برای ... مقام است ...

یعنی از حضور حق دور شده است پس در این مقام ملتفت غیر اینکه شرع نمی‌تواند شد نه نفی و نه
اثبات که اگر ملتفت غیر شود دیگر این مقام را ادراک نخواهد نمود و مقام دویم
مقامی است که او سوی غیر چیزهای دیگر می‌بیند و در این مقام که مقام ذکر غیر است مقام
اول که مقام هویت محضه است لکن مخفی شده است و این دو مقام با هم یک
جا دیده نمی‌شود و شرح مقام دیگر بعد خواهد آمد و در این فصل غرض بیان
مقام اول است و اهل مقام سوی غیر خود را درک نمی‌کنند پس نفی او نمی‌توانند بحجم حقیقی
را مگر کشف السبحات و هتک الاستار است ادراک نماید چرا که حقیقت عرض حقیقت
چیز دیگر و مشعور دیگر در ادراک کنند باین سبب چنین سؤال کمیل از حضرت امیر علیه السلام
ما الحقیقة یعنی حقیقت حضرت چه چیز است فرمود ما لک و الحقیقة چکار است
ترا با حقیقت عرض کرد آیا نیستم من صاحب سر تو فرمود چرا و لکن ترشح می‌کند بر تو
آن دریاهای علوم که از من می‌ریزد و غیر رشحه از آنها بتو نمی‌رسد عرض کرد آیا مثل
تو کسی سائل را ناامید می‌کند فرمود کشف سبحات الجلال من غیر اشارة عرض کرد زیاده تر
نما مرا از بیان فرمود محو الموهوم و صحو المعلوم عرض کرد زیاده بیان فرما فرمود
هتک الستر لغلبة السر عرض کرد زیاده بیان فرما فرمود جذب الاحدیة
لصفة التوحید عرض کرد زیاده بیان فرما فرمود نور اشرق من صبح الازل
فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره عرض کرد زیاده بیان فرما فرمود اطفئ السراج
فقد طلع الصبح و در بیان این حدیث شریف جایی که فرموده‌اند [illegible] تا از فهم مسئله

سوال حضرت کمیل

احدیت

احدیت می‌گفتند مشروط آنکه طالب فهم این مسئله شعور احدیت داشته باشد و از حکمای حقه
که قرآن علم خدا نیند تعلیم کرده باشد اولاً بدانکه حضرت در نوع بیان فهمانیده‌اند که این
مسئله حقیقت احدیت بیان دارد و شنونده می‌تواند بفهمد و ثانیاً فهمانید که ظرف
طالب فهم این مسئله باید بزرگ باشد نه آنکه یک رشحه بیش ظرفیت نداشته باشد و ثالثاً
فهمانید که این الفاظ شبیه کانه در لاحق از آنها وضوح او بیشتر است چرا که کمیل
استدعای زیادتی وضوح نمود لیکن بزرگوار [illegible] استجابت فرمود و در اینجا بدانکه غرض از [illegible]
در هر یکی از این فقرات [illegible] چند مطلب [illegible] مقال [illegible] اکتفا
بشرح فقره اول می‌نماییم و کسیکه از اهل حکمت باشد شرح فقرات دیگر را باین بیانات
خواهد استخراج نمود پس عرض می‌کنیم که مراد از سبحات جلال چند چیز است یکی آنکه منیر [illegible]
در انوار حق باید دید و چراغ در انوار چراغ باید دیده شود چنانچه [illegible] از
[illegible] انوار است و پس اگر کسی به انوار [illegible] رسید یا انوار در [illegible] دیگر [illegible]
چنانکه موسی علیه السلام [illegible] فرمود [illegible] آتش [illegible] میروم از برای شما [illegible] آتش
خبری بیاورم یا آنکه از آن آتش بیاورم یا که پاره آتش و آتش پاره باشد تا شاید شما گرم
شوید پس آمد نزدیک شجره طور که شجره زیتونه [illegible] در زمین کربلا [illegible] آتش بود
کربلا [illegible] آتش [illegible] مبارک سید الشهداء علیه السلام [illegible] ظاهر [illegible] از برای موسی ظاهر شد
بارک من فی النار و من حولها [illegible] کسیکه در آتش است که حضرت سید الشهداء
و مبارک است کسیکه در اطراف آتش است که موسی و سایر انبیاء هستند [illegible] چراغ

در انوار خمسه اشارت است تجلی لها فاشرقت وطالعها فتلألأت فالقی فی
هویتها مثاله فاظهر عنها افعاله پس انوار مظهر خیر است و هم بار ظهور
حقیقت خیر که حق باشد ذات است در انوار او است که بنور او و بنزدیک او زنده
شده اند و خلعت هستی [illegible] پس انوار حجابهای نور ذات اویند و تا کشف
این پرده ها نشود نور حقیقت مکشوف السبحات دیده نخواهد شد از هزار پرده در
پرده در [illegible] پرده در پرده [illegible] سبحات [illegible]
شد تو بیرون از قیاس غرض دویم آنکه هر یکی از منازل قبل از رسیدن به
مظهر مقصد است و مقصد در او ظاهر است ولیکن چون از این منزل گذشتی مقصد بسی
بالاتر خواهی دید و در هر منزل این حالت هست تا آنکه جمیع سبحات کشف کنی و حجابات
را نبینی بلکه صرف حقیقت بی ادراک نمائی و چون باین مقام رسیدی خواهی دید
که ذکری از آن سبحات در این مقام نیست نه بطور نفی و نه بطور اثبات چرا که اثبات و نفی
اینها از سبحات جلال است در هویت نیست نه نفی و نه اثبات و نه سلب زیرا که ذات
هم این مکان بالاتر است و در نفی و اثبات ظاهر و باهر است پس نمانده است در ملک
که از تحت سلطنت نفی و اثبات بیرون باشد و نفی و اثبات هم که اعظم سبحات جلال
نور احدیت است مقهور و مغلوب اویند چرا که او از عرصه ضد و ند
بیرون است غرض سیم آنست که هر یک از پنجاه باین سلطان نور احدی
جل جلاله از شدت تجلیات حرارت نور برود که طاقت استقلال

ندارند

ندارند پس هر مخلوقی که بخود انها نماید این انوار از او تبری خواهند نمود چنانکه فرمود خداوند
بحضرت عیسی علیه السلام أأنت قلت للناس اتخذونی الهین آیا تو گفتی به مردم وامی
که مرا و مادر مرا دو خدا بپرستید عرض کرد ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی ولا
اعلم ما فی نفسک اگر من گفته باشم چنین سخنی را تو میدانی میدانی تو آنچه در نفس من است
یعنی در ذات نفس تو که نفس نفیس تو نفس الله القائمة فیه بالسنن است و نفس کلیه است
که امام فرمود هی ذات الله العلیا و فرمود من عرفها لم یشق ومن جهلها
ضل و غوی هر کس نفس الله را که ذات الله علیاست شناخت شقی نشد بلکه سعید
و بمرتبه سعادت نمود دریافت زیرا که خود این نفس مقدس فرمود بنا عرف الله
بنور ماست معرفت خداست و معرفت خدا معرفت ماست پس نفس کلیه نفس مطلقه
است و نفس مطلقه واحد است و غیر و مادر او نه هر یک تنها نفس کلیه خواهند شد و یا در حال
تعدد دعوی خدائی توانند نمود لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا پس پیداست که هر یک
از انوار چون خود را نور میدانند دعوی غیر بودن نمیتوانند نمود پس باین سبب انها اشاره
بغیر می نمایند و دلالت بر او می کنند چنانکه هر اسم که فاصلت میان تو و زید است اشاره
بسوی زید می نماید و از خود مطلبی ندارد و مثل آنکه دلیل بجز راه نمائی بسوی مدلول کار دیگر
از او نمی آید و نیز مثل آنکه آئینه جز اشاره بسوی شخص دلالتی ندارد و هم دلالت
او اشاره بسوی شخص است و لیکن نیز بدانکه هیچ از مطالب عالیه که این بزرگواران فرمایند
اینست که از برای اشاره لا محاله طرف است باید اشاره کننده و اشاره کرده شده دو چیز

سیاهی بود تا جذب می‌کند اقرار بدو تا احد است و یکی جذب می‌کند اقرار بیک بعد لکن احد
جذب می‌کند بعد از کشف سبحات اقرار بیگانگی او است چنانکه متعددات و کثرات جذب
می‌کنند اقرار بتعدد و تکثر را و چنین است حال هر موجود رنگ سفید جذب می‌کند
اقرار بسفیدی است و لون مطلق جذب می‌کند اقرار بلون مطلق را پس تو احد است
نبینی اقرار بیگانگی او می‌توانی نمود و مجذوبی تا نبینی نور را که اشراق نموده است از
صبح ازل و لایح و هویدا گردیده است آنرا در هر هیاکل توحید اقرار باو نمی‌توانی
نمود و چون به بینی حتما اعتراف خواهی نمود که این نور نور صبح ازل است و اینها
هم هیاکل توحید می‌باشند چنانکه نور احد عدد بر هیاکل عددی لایح شده و اشراق
نموده است مگر از صبح ازل احد که احد شمس ازل است و ظهور او در حال تجلی صبح
ازل است و نور این صبح ازل قوابل عددها را روشن بعددیت نموده است پس اگر
نفس هیاکل عدد را نظر نمائی یک و دو و ده و صد و هزار خواهی دید و چون بجود
اینها نظر نکردی بلکه نسبت بعضی را بعضی نظر کنی از برای اینها مبدء می‌بینی که واحد است
و آن واحدیت اوست که در هر عدد نسبت با اوست او مبدا شده است و حوله
نظر نمائی بهر یک از اینها من حیث الحقیقة و بجای حقیقت او نظر کنی جز نور
آفتاب ازل چیزی نخواهی دید پس مسکوت هر یک از اینها وجود و شهود احد است
واحد است ظهور در بود و نمود جز اینها نیست پس این است حقیقت مقام
هویت اشیاء و در این فصل بحول الله و قوته از برای تو معلوم شد که اینجا

عرصه حقیقت عرصه توحید است تعدد در آنجا راه ندارد پس مشیر و مشار الیه در این مقام
راه ندارند زیرا که چنانکه اشاره کننده اشاره بسوی مشار الیه می‌نماید و مشار الیه نیز
اشاره بسوی اشاره کننده می‌نماید چنانکه مضروب اشاره بضارب و ضارب اشاره بمضروب
و مشیر اشاره بر بسیر و بسیر اشاره بمبدء و ماده اشاره بصورت و صورت اشاره بماده
و جهات اشاره منتفی و نقوش اشارات در متعدد در هر رتبه هر فرد اشاره بدیگری
می‌نماید پس باید شخص عارف از این نکته شعور یابد که علامات و درجات اسم است غافل نشود
پس از نظر اشاره عموم پیدا که جمیع آنها اشاره بوده و کلیه باید اشاره و مشاهده اشاره و متعددات
از میان برداشته شود و الا مطلب بخواهی رسید چرا که هر چیز که اشاره بتعدد
نماید خود بنفسه دلیل بر این است که او احدیت و محتاج با حدیت و ظهور احدیت است
پس مقام سبحات که جمع سبحات است و مقام تکثر و تعدد است خود بنفسه دلیل بر احدیت بوده
خفا نهایت دلیل بر لزوم کشف آنهاست پس متعدد از آحاد و اجزاء اشاره
بیکدیگر می‌کنند و دلالت بر یکدیگر می‌کنند و اشاره بسوی یکدیگر می‌نمایند پس متعددات
سبحاتند و استار و پرده‌ها و حجابها هستند که باید کشف و هتک شوند و معدوم
هستند که باید محو شوند پس آنگاه جذب می‌نماید صفت احدیت توحید و نفی شخص کشف
کننده و هتک کننده و محو کننده سبحات و استار و موهومات توحید می‌کنند
احد است و در این حال به حقیقت اقرار بیگانگی او می‌کند چنانکه تو هر چیزی که دیدی
مضطر باقرار او هستی و نمی‌توانی گفت ندیدم و نفهمیدم چنانکه تو هم تا آنگاه

میوانی

در این مقام جز حقیقت محض اینها چیزی با اینها مذکور نیست نه نفی و نه باثبات و غیر آن

شیئی درین مقام راه ندارد و این مقام حقیقت را فضایل و مناقب بعبارت

و درک اینها از حصاء عقول بیرون است چرا که عقل درین وادی راه ندارد و مقام

عقل و ادراک او بعد خواهد آمد و این مقام مقام خود است که جز خود حق خود دیگری

هیچ دیگر این مقام را ادراک نمی کنند و چون مقام خطیر است بذینت فضیلت دیگر

عنوان کنم مع الجمله قلم را اذن جولان دهم تا بدانیکه این خلق از اسرار علم آل محمد علیهم

هر قدر محروم بوده اند در حکمت با چه شعور است محروم شدند حقایق علوم

درک کنند و بچه کفریات و ضلالتها مبتلا شده اند و بدانیکه مفر نیست از اسرار علم

علم از خضوع از اسرار علم آل محمد علیهم و اقرار بکبریا و عظمت این صلوات الله

علیهم اجمعین **فصل** خداوند عزّ و جلّ در هر موجودات بخلق آیات آفاق و انفس

لیل اینجا نظر کن تا توانی از آنجا استدلال بر ازل نمود عبرت میگیر که هر مقیدی مطلق

و هر مطلق را مقیدیست و سیر در عرصه مطلقات و مقیدات آنچه مقیدات

هر مطلق نظر کن اینها را بود و شهود مطلق می بینی بلکه مطلق بدون قید اطلاق

را با چشم خود در رای العین می بینی خیال که اول از همه مقیدات آنچه که اسباب

معرفت آب مطلق اند آب مطلق می بینی آنگاه هر وقت در آب مقید شوی ببینی

در آب مطلق سو ظاهر در آشکار می بینی پس با این سبب در بحر و نهر و بئر هم جا

آب می بینی و بجز نام آب هیچ اسم بر اینها روا نمیداری بلکه در اینجا که نظر خود را ست

آب مقید هم که مقید بقید بحریت یا نهریت باشد نمی بینی و این نظر را هم کس بلکه اطفال و حیوانات

هم دارند پس آنچه غیر از اینها است اینها ندارند و نمی بینی و هر وقت با اینها نظر کنی خود را بدون رویت

و سؤال در پرسش و گفتگو و بدون شک و شبهه آب می بینی و او را آب میدانی و غیر اینها تو

آب ندانی و نمی توانی گفت که این آب ظاهر آن در مقید است یا آنکه در باطن آب دیگر هست نیز آب

ادراک کنی تو حقیقت آب که فوق ظاهر و باطن است آن پس با و میگوئی او آب است او اول

و آب آخر و آب ظاهر و آب باطن می شود و تو با اینها گذشته و آینده و بحر ها و نهرها و قطره ها

همه اینها محیط و همه اینها عالم و داناست هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل

شیئ علیم و آب هم تو میگوید من عالم هستم بهمه اینها گذشته و آینده بعلم احاطه نه بعلم اخبار

و میگوید من غیب و صندوق علم این خدا هستم در میان شما و هر کس علم این هدا طالب است

باید نزد من آید و الا محروم خواهد ماند چرا که در ملک عالم بعلم و حقیقت آب غیر من کسی نیست

پس تو چه مسعود خدا از برای رفع عطش راه او آب است و لیس لیه پوست که باو بگوئی

ما اراد الله بعمله و من قصده توجه بک و در آنگاه قبل آب آب میگوئی

اللّهم انّی توجهت لرفع العطش بالماء الیک پروردگارا بهر رسر که رو آوردم بسوی تو

از برای رفع عطش بتوسط آب فاجعلنی به وجیها عندک و من المقربین پس که را

مراد اینست نزد حضرت رو سفید و سیراب و از نزدیکان آب و بگردان سعی

و کوشش مرا در رفع عطش بتوسط آب مقبول دعای مرا که طلب آب است در رفع عطش

مستجاب کن و گناه مرا که تشنگی است بیامرز بهر تشنگی تو غفور در حیم بعفو کن تشنگی را

باب رحمت در رحمت این حق تعالی در هر چه هم ابواب قولی و فعلی و توجهات ظاهر و باطنیه
خود را بجا آورده و از راه مقصد فیض را بها را طی کرده و از صراط مستقیم که راه
اهل نعمت است در رست از راه اهل نقمت و غضب و ضلالت گذشته و داخل
ابواب مقیدات بحری و نهری و بئری شده و از آن ابواب هم گذشته میر محیط انوار
اطراف که هم فیضها و رحمتها و نعمتها و حیاتها ازو است پس مطلب مقید
میگیرد ظرف آب مقید را و مقید بمقید متوسل میشود بآرزوی وصل محبوب
که آب حقیقی است و لیکن مقید بود و ارد و در ان وجه و وجه میکند و لیکن آب حقیقی که اصل
حیات و رفع عطش خود از آب مقید ظاهر کرده است بتو عنایت میکند و بفضل حیات
حقیقیکه حیات آب مقید است ترا احیا میکند و ترا از هلاکت بوسیله عطش نجات
میدهد بار پروردم بر مطلب لیکن کو آب فهمیده و آب دیده و آب خورده و آب
بطور حقیقت نیافته است و آب مطلق که هم کسی بدو آن سبحات جلال و جمال عظمت و حجابهای
کبریاء او نفهمیده و ندیده و نخورده و نیافته است پس لازم ابواب مقید و در حصر
مقیدات بطلب و از انها بیاب و آب مطلق که آب مطلق بیاب و آب صرف
صرف آب بیاب و ادراک حقیقت آب در هر سو نموده باشی و بیابی که هر چه در
عالم و حکیم در هر آیه و در هر حدیث و در هر کتاب و خطاب فرموده اند ابواب ادراک
خلائق بیرون است مراد آنست که بدون سبحات و حجابهای مقیدات آب
از دیدار او محرومی و هر جا فرموده اند آب طلب کن و معرفت آب بر تو واجب است و اکراه و

آب ازم

نشانی

نشانی از ذات لکن حلال خواهر شد باز صحیح و درست فرموده اند زیرا که از راه ابواب مقیدات
طالب مقصود نشاید بود است و از این راه آب چنان ادراک میشود و حیات سهل الوصول
که هر طفلی و نادانی او را میشناسد و طلب مینماید و بآن میرسد و حاجتمند بوزاد
میگردد و لیکن مقیدات اسماء حقیقی آیند لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ابواب مقید
خواه مقید بقید اطلاق باشند و خواه مقید بقید تقیید میگویند ما هم و الله الاسماء
الحسنی و ما چهار نیکو راه است و کدام نیکوئی از این بالاتر که ترا زنده میکنند و زنده
نگاه میدارند باب رحمت علم الهی حقیقی ترا متوجه آب مینمایند که بطور مشاهده
و مکاشفه و عیان آب را بتو مینمایند تقسیم کرده از او بهتر میسر و مقصود نیست و الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله حجة بالغه ای بیانا عالی کاشف
از عیان که عرض میکنیم خفی نیست امر فهم ازل را دیدار ازل سؤال از ازل و دعای
ازل و شفیع ابدی از ازل و توجه بازل و قصد ازل و مواجهه ازل و عبادت ازل و محبت
و اطاعت ازل و محبت و ولایت و حرمت خداوند ازلی ابدی حیثیت آنست و راه السوی
هر مقصد است خدا است و هر مقصدی مقصد بودن خدا است که مقام هویت تو
که مقام حق تو است مقام قرب حقیقی و مقام وصل حقیقی و مقام حقیقت اتصال است
و معرفت فؤاد و تجلیه فؤاد میبینی که در اینجا فصل و وصل گفته نمیشود از برای
هویت تو تراحدیت ظاهر و باهر است نه بطور وحدت و نه بطور تعدد و در این مقام
آن حور علیم تو را دریاها علوم است که از آن دریاها را حد و کنار و عمق نیست و از

شدت عظمت آل محمد علیهم السلام چنان لنگر دریاها فرو می‌زند و موجها بر می‌دارد سر شهاب
که اطفال دبستان گم می‌کنند و بنیه‌های ضعیف ایشان گم می‌گردد و لاغر و نحیف می‌کنند
موج جنبش آمده و بر فوت کوه کوه و کشتی پاره پاره تخته‌ها و بدیل کشتی نجات که تسلیم
از برای آن موالی و سادات است مرتبت اقدام در هلاکت جان و امای خون نماید
و بدین ره بیران و کشتیبانان و ناخدایان که شیعیان کامل آل محمد علیهم السلام باید بادر
این دریا کنند دل بکار داشت بدامان این ناخدایان که مقصد خواهد رسید چه بیم از موج
بحران سوکی باشد چون نوکشتیبان چه غم دیوار است سالک باشد چون تو لشکر بانی رضا
دیگر باید عنوان نمود و بنیح دیگر آغاز کرد و لا قوة الا بالله العلی العظیم

فصل

امام علیه السلام فرمود لنا مع الله حالات و در حدیث دیگر فرمود
لنا مع الله وقت نحن فیها هو و هو فیها نحن و نحن نحن و هو هو و این
حدیث شریف در کتب محدثین مضبوط است و چه بسیار بند که گوشها نشنودها
این حدیث و چه بسیار کنند کسانی که بهره و نصیب از فهم این مقام که در این حدیث بیان
فرموده‌اند باشند لیکن گوش و حواس خود جمع کن تا بی‌بهره نمانی و بر سر سفره
نعمت آل محمد علیهم السلام گرسنه نمانی چرا که ایشان نعمت حقیقی باطن خداوند هستند
فرموده در کلام شریفه و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة اما النعم الظاهرة فالعقول
واما النعم الباطنة فالانبیاء والرسل والائمه مشاعر است سه قسم است
مشاعر ظاهری که از روح حیوانی است و آنها بینایی و شنوایی و بویایی و چشیدن

ولی کردن است و مشاعر برزخی که خیال و فکر و واهمه و علم و عقل است و مشاعر باطنیه که با آنها ادراک
میکنی علمهای مجرد از ماده برزخی و زمانی را خواه صوری و خواه معنوی و خواه کلی و خواه
جزئی و علم مشاعر آخری در این تو عقل تو است و این مشاعر چهارگانه همه آیت هستند
از برای تو ولی هر یکی از آنها یک ادراک مخصوص دارند که شغل آنها و مصرف آنها از برای تو
همان شعور مخصوص است لا غیر و در اینجا در مطلب شریف کم است باید دانست

اول آنکه فیض حیات بسوی شعور ما از رب نمی‌رسد مگر از شعورهای بالا و دایم فیض حیات اجمالا از آنها
میرسد بسعد و هم مراتب الا آنکه هر چه فیض نزول می‌کند غلیظتر و جزئی‌تر می‌شود
و هر چه بالا میرود لطیف‌تر و کلی‌تر و معنوی‌تر و مجردتر می‌شود

دویم آنکه اسباب امداد قوای شعورهای بالا بسوی عرصه فعلیت همان شعورهای جزئی ظاهری هستند
نمی‌بینی که تو اگر با چشم کتاب علم نبینی و از عالم سخن علم نشنوی با گوش ظاهر حظ علم تو که
ادراک آن نفس مجرد و قوه تو است بالفعل نخواهد شد و حکمت تو که ادراک او حظ عقل
جبروتی تو است بالفعل و موجود نخواهد شد زیرا که اسباب فعلیت علم و حکمت تو نفس عالم
و عقل حکیم استاد تو است و تا فعلیات او نزول نکند بسوی زبان و قلم او تو از آنها
بهره نداری و چون نزول کند شعر نزولی مناسب تو خواهد که چشم و گوش تو است لیکن از آن
مراتب عالیه رنج و حکیم چه از علمها را از حکمتها نه بعلو بسوی مراتب دانیه او نزول نماید
از ادراکهای ظاهری تو نردبام مشعر بالائی تو است صعود نماید و از عجایب آیات الهیه
این است که زبان نردبام نزول الفاظ و معانی است که از بام جبروت عقل و ملکوت نفس

نزول می‌کنند که گوش نزد بام مسعود الفاظ و معانی است و بدین سبب جمعی که اقل درجات
صحت قرائت استماع توانایی است که خود را با گوش چنین شنود و بدین سبب سخن ایشان عو
که خود را با گوش چنین نشنیده باشد بعضی از ایشان را درست نفهمد به هر حال شعرها کلی و جزئی
و همه صوری و معنوی و ملکی بکار چنین مشغول می‌باشند **قسیم** آنکه نزول غیر مسعود
و نازل غیر صاعد است. و مادام که شخص نزول و صعود و نازل و صاعد می‌بیند از ادراک
احدیت محروم است چرا که از برای احد نه حیثیت و نه اعتبار و نه جهت و نه حالت نیست
و از برای احد نه مکان و نه زمان و نه رتبه نیست بلکه احد حقیقی ذات حق جل شأنه بود
کمال ایشان و منزه از اینهاست پس لهذا این مشاعر که خلقت اینها و وضع اینها از برای
ادراک نزول و صعود و معنی و صورت و کلی و جزئی است نمی‌تواند احد سوا ادراک بود
چهارم آنکه مشعر احدیت باشد که یقیناً غیر از این حق بیش سوا الاصحاب
این گونه مشعرها بسیار اند و قلیل به حقیقت سر توحید نرسیده اند نمی‌توانند رسید
الا آنکه الافراد و در صاحبان این مشاعر فرمی هر چه باشد و هم و ابهام خود تمیز
و وحید بنا نکند که فهم حق او مخلوق است و هر چه هست لیس مثاله [illegible]
والطلب مردود **پنجم** آنکه صاحبان این نحو شعور در عالم هستند و عالم خالی
از ایشان نیست زیرا که وجود ایشان غرض از خلقت عالم است و آنکه عالم خالی
از غرض خلقت نخواهد ماند که هرگاه چنین شود فوراً عالم خراب و فاسد خواهد شد
و از اینجاست که حکما گفته صاحب فهم این مقام منشد فهم مقدار درجات ایشان لذ

ادراک

ادراک و تعقل ما سایرین بیرون است و نیز از اینجا فهم که این علم حق نزد خداوند
اعز علوم است و این حکمت از نوع علوم شرف حکمتهاست پس چنین مقدمات شریف
را یافت عرض میکنیم که مشاعر انسان نزد برای اینها اعلا است که عقل است و مدرک معانی
کلیه است و از برای اینها اسفل است که چشم و گوش ظاهر است که مدرک صور قوالب
ظاهره جزئیه متکثره نمایدها را زمانیات است و مشاعر هر چه رو به بالا میرود مشاعر لطافت
و توحد و لطافت اینها زیادتر می‌شود و هر چه رو به پایین می‌رود این شعورها متعدد تر
و متکثر تر و غلیظ تر و قرین تر به مواد غلیظه میشود لهذا مشاعر عالیه هم عرش
لطافت و توحد و مشاعر ظاهره مشاعر تکثر و تکثیف و تغلیظ [illegible] اینها لذا بدین
دو نوع مشعر توحد و تکثر و لطافت و متعدد و کلی و جزئی و معنوی و صوری بهادر فهمیده
و بدین سبب این گونه وحدتها که با این شعورها فهمیده میشود لا خلو از ... ضرور است
و ذات احد جل شأنه منزه و مبرا از این گونه وحدت است پس لهذا شاعر احد
طی این مقامات حالا می‌توانی بفهمی آنچه را که در ذیل فصل اجمالاً بیان کردیم و گفتیم
که این مشاعر راه سوی مقصدند و هر چه سوا ادراک کنند دلیل و راه نمایی سوی مقصد است
و اما الی نور آن نور را ظهرا به دولتی حرج خدا که ضمیر تو ناظر است که مدرک حضرت
لطف عیان و مشاهده و مکاشفه و بیان می‌تواند عود او نفس حقیقت و هویت
تو است که مقام ربط و ارتباط و وصل و اتصال است و معرفت حقیقی و حجیم
فؤاد در بیان که در اینجا فصل و وصل و اتحاد و مغایرت هیچکی گفته نمی‌ش

چنانکه می بینی که در این عالم بنظر خود در بجز از جسم چیزی دیده نمی شود نیست که بتوان گفت
کثرات جسمانیه جسم یگانه واحد شده اند و هم نمیتوان گفت که جسم یگانه کثرات جسمانیه
شده است و نیز نمی توان گفت در این نظر کثرات جسمانیه را دیده ام بلکه نمی توان گفت
اجسام متکثره را ندیده ام زیرا که در راه چشم جسمانی جزئی تو اجسام جزئیه افتاده
ولکن بچشم خدادادی جسمانی بعد از طی منازل مثل هر که ظاهره و باطنه کلیه و جزئیه جسمانیه
مشعر خداداد جسمانی باز شد و بجز از جسم واحد یگانه دیگر جسمی نمی بینی و بیان مشعر
در هر چه بخواهی کثرات جسمانیه را در این حال به بینی امریست محال و ممتنع چنانکه اگر با آن
مشعرهای جزئیه و کلیه جسمانی میخواستی جسم واحد به بینی نیز ممتنع بود پس حال که این چشم
خدائی تو باز شد باز ولی عالم و ولی عرصه را مشاهده کردی بیا بر دیم تا بحول و قوه
خدا بتو بنمایم از اسرار الهیه چیزی چند که احدی طاقت دیدار و فهم این اسرار را نداشته
باشد مگر هر کس را که خدا بخواهد و بهره و بادنصیب از حقائق علم توحید الهی علیهم
عطا فرماید و لله الحمد علی ما انعم و نشکره علی ما خصنا به من بین اهل العالم ببرکة
مشائخنا العظام و لطائفنا الفخام علیهم من الله الف الف تحیة و سلام
لیکن غرض من این است که انسان احدی التوجه است در آن واحد توجه بدو چیز بطور تحقیق نمی تواند
نمود بالجمله اگر تو است هم ببیند و هم بشنود نمی تواند بلکه اگر بخواهد به هر دو چشم ببیند
که دو چیز را به دو چشم در یک آن ببیند محال است و چنین چنین است باید یا ملتفت چشم
راست باشد یا ملتفت چشم چپ و یا ملتفت چشم باشد یا ملتفت گوش

ویا ملتفت گوش راست باشد یا ملتفت گوش چپ و یا باید ملتفت شعورهای ظاهری باشد
یا ملتفت خیال و فکر و نیز می باید که ملتفت فکر و خیال و مشعرهای برزخی باشد و یا ملتفت
نفس ملکوتیه که مشعر صور علمیه مجرده است از قبیل مطلق طول و مطلق عرض و مطلق لون
و مطلق لون ابیض و یا احمر و اصفر و اخضر و مطلق صوت و یا مطلق صوت زید یا عمرو
مثلاً و یا باید ملتفت این صور علمیه کلیه مجرده از ماده و مدتها و زمانها و برزخی باشد
و یا ملتفت معنیهای روحانی جزئی باشد مثل محبت و مهربانی زید و عداوت با عمرو و یا مثل
طهارت و نجاست و حلیت و حرمت و امثال اینها و نیز می شاید که یا ملتفت این معنیهای
روحانی جزئی باشد و یا ملتفت معانی کلیه عقلانیه جبروتیه که از قبیل اینکه کل مطلقاً اعظم
از جزء است و یا جزء احقر و اصغر از کل است و یا اینکه هر مرکب حدوث را لازم دارد
و هر چه مرکب نیست بسیط و قدیم و ازلی و ابدیست و یا اینکه حکیم لغو کار نیست و لغوکار
حکیم نیست و یا اینکه صدق و صفا و وفا و ایمان و یقین خوب است و کذب و جفا و خیانت
و کفر و شک و ریب بد است و امثال اینها و نیز باید دانست که یا باید ملتفت این
معانی کلیه عقلانیه شود و یا از هر مرتبه سابقه خواه ظاهره اینها و خواه باطنه اینها
چشم بپوشد و لیکن چشمها و مشعرها را بکار نبرد مطلقاً و ملتفت مشعر احدی فؤادی که مشعر
نفس اعلا و حقیقت تو است که این نفس و فؤاد احدی التوجه است و او احدی بین
و یکتا بین است نظر بان کرده بس بین چیزی که به هیچ چشمی از چشمهای گذشته ندیده باشد
و به هیچ گوشی از گوشهای گذشته نشنیده باشد این حقیقت معنی احدی التوجه

نفس او ما تو که عرض شد پس از این ثابت شده که نفس عابد و سالک و عارف در هنگام توجه
باحد توجه بغیر او نمی تواند بشود مگر آنکه توجه بغیر نماید و از توجه بخدا و محروم شود چه
این فصل نیز بطول انجامید و لازم است که فصلی دیگر عنوان نمایم تا انشاء الله مطلبی که
شرح او منظور نظر است جداگانه بیان شود و ذهن ناظران نضج بگیرد و در هر فصل درجه
از درجات علم سیر کنند تا مستعد فهم حقیقت مطلب شوند

فصل

اولاً بدانکه چون تولد ما در دار دنیا شده است که دار تفصیل و تکثر و تعدد است
و عالمهای دیگر را درست ندیده چه آن عالمها مثل این عالم نمی باشد دارد و اگر چنین هم
باشد غیب و شهاده و لطیف و کثیف در رتبه کنار یکدیگر باشند مخفی
از دیگری و یکی از آنها نباشند و حال آنکه امر بر این منوال نیست چنانکه آخرت در برزخ
داخل است و عالم از چشم اهل دنیا بکلی پنهان می باشند و لکن اهل این عالم دیدار آنها محجوبند
حقیقی این مقصد را سهل دانستن عرض میکنم که هر موجود نسبت باجزای خود غنی است نسبت
از آنکه محتاج است نمی بینی که چشم تو می بیند و گوش تو می شنود و روح تو می بیند
هم می شنود لیکن ادراک روح تو در عرض ادراک چشم تو نیست بلکه گوش تو در عرض چشم
و چشم تو در عرض گوش تو است و این ها ادراک تو در نزد روح تو حاضرند
در وقع کار تو در دیدن و شنیدن در حضور است بخلاف چشم که حاضر
گوش است در دیدن و عزت از او دور است دیدن و گوش هم مطیع چشم است
و یکی از دیگری هیچ ندارد و گدا و فقیر و سائل بکف و محتاج است بلی معنی غنا

دارد

در ربع تحقق پیدا کند و معنی فقر را نیز بشیم و نیز معنی غنا در مقید در جسم تحقق شده و معنی فقر گوش
در ربع دیگر در گوش متحقق شد پس جسم مطلق دارای غنای مطلق جسمانی شده و هم اجسام مقیده
فقیر لعل او و سائل بکف و محتاجند و هم چنین است ارواح مقیده نسبت بروح مطلق
و نفوس و عقول مقیده نسبت بنفس کلیه و عقل کل و هم چنین هر جزء و حقیقه نمی
جزء نسبت بحقیقت کل ملکی و چون این مراتب مسلم شد حال می توانی فهمید که
کل مطلق نسبت بتر و جزء که بسیط حقیقی است حال آنها چگونه است پس آنها بالتمام
محتاج باو می باشند و او است غنی حقیقی و قدیم ازلی جل شأنه و در این نحو حاجت هم موجودات
یکسان و احد قدیم نسبت بهمه آنها فیض او یکسان است و نیست که بعضی از آنها محتاج تر باشند
و بعضی کمتر محتاج باشند زیرا که فیض او عام است و بهر کس رسید موجود شد و بهر کس
نرسید معدوم است و تر وجود و هستی زیاده و کم نمی دارد چنانکه عقل و نفس و جسمند
در درجات برتری بر یکدیگر دارند و نیز باید دانست که هر کس چیزی بود ندارد باو محتاج است
ولی چون دارای آن چیز شد غنی است دیگر محتاج باو صدق نمی کند نمی بینی که بعضی اشخاص
هستند که فقیرند و بعد ترقی می کنند غنی می شوند پس معدوم محتاج بغنی است
و چون موجود شد غنی می شود یعنی بالغیر بالذات و از آنجا که دانسته ایم که موجودات
همه آنها هم مسبوق بعدم نیستند چرا که لازم عدم اگر از موجودات است که موجودات مسبوق
باو نخواهند شد بلکه مسبوق بوجود هستند مثل حجم الجاهل مطلب این می شود که تمام
موجودات رو بهم رفته مسبوق بوجود دیگر باشند و این لفظ غلط محض است لیکن هم

موجودات مسبوق بغیر نیستند و اگر ذات احدیت فرض کنی که موجودات مسبوق باو نیستند
اولاً که او وجود ذاتی با استقلال است و عدم نیست و ثانیاً آنکه مراد سابق گفته شد که
تا موجودات مسبوق باو باشند پس تمام موجودات بعض با لا بعض اثبات غنا شد پس ما
و در این مقام فقر و غنا و فقیر و غنی هم اینها در ربط نیاز یکی شوند و هم بی نیاز زند از
برکت عطا خداوند جل شانه کلا نمد هؤلاء و هؤلاء و باز بدانکه از برای
لزم ای کل موجودات زمانه سابق بر اینها نیست که در آن زمان نباشند و در زمان بعد
موجود شده باشند چرا که آن زمان که تو فرض میکنی یا از موجودات است یا از معدومات
شیء معدوم صرف که فرض او معدوم است و فرض معدوم صرف موجود نخواهد شد
چرا که فرض هر چیز باید مطابق با او باشد تا فرض و تصور او باشد و معدوم صرف
اصلا صورت پذیر نیست و الا معدوم صرف نخواهد بود پس علی التحقیق بدانکه
فرض عدم سابق بر موجودات غلط و بیمعنی است و در میان موجودات اگر چیزی بود در
جائی گفته نیست بجهت آنکه چیز دیگر در آنجا موجود است مثلاً گفته زید در اطاق نیست
چونکه هوا در آنجا هست باین سبب تعبیر از نیستی زید در طاق توان نمود اما جائیکه
هیچ موجود نباشد مثل فوق عرش دیگر نبودن زید آنجا صادق نیست بلکه بودن و نبودن
زید در آنجا یکسان و هر دو منتفی است و این نفی متعلق به بودن و نبودن زید است
در مکان زمانیکه میتوانند در آنجا باشند و میتوانند نباشند در حقیقت گفته که بودن
و نبودن زید محلش در مکان زمان و جهت تحت عرش است لا غیر نه آنکه در فوق عرش ثابت

نفیسی مثل نفی ها تحت عرش شده باشد بار این فرض زمان معدوم صحیح نیست زیرا که فرض
عدم صرف زمانی بکلی غلط و بیمعنی است و فرض عدم صرف و زمان معدوم که جایز نشد
فرض زمان موجودی که سوای موجودات باشد بیمعنی تر خواهد بود چرا که لازم آید که آن زمان
هم موجود باشد و هم معدوم زیرا که چنین فرض کنی که زمانی موجود بوده و سابق بر موجودات بوده
محض هم باشد زیرا که آن زمان باید سابق بر هر مخلوق و مقدم بر هر موجود باشد حتی اگر
باید سابق بر موجود بودن خودش باشد و لازم این لفظ این است که چیزی پیش از موجود
شدن خود موجود باشد و معدوم باشد و این محال موجود بود چرا که خود یکی از موجودات است
پس بحول و قوه خداوند حکیم جل شانه ثابت شد که جملهٔ اشیاء مسبوق بزمان سابق
نیستند بلکه مسبوق بهیچ چیز نیستند پس نیست زمانی سابق بر اینها و نیست زمانی
که موجودات در آن زمان نباشند پس علاوه بر آنکه بی غنی و مظهر غنا هستند
بلکه خود صفت غنا هستند چنانکه در بیان سابق اثبات شد پس قدیم و ازلی و
ابدی هستند این است معنی فرمایش حضرت امیر علیه السلام که میفرماید دجع من الوصف
الی الوصف و دام الملک فی الملک انتهی المخلوق الی مثله و الجأه الطلب
شکله و این است معنی سلطان دائم و ملک قدیم که در جای دیگر است و این است مراد
از آن فرمایش که میفرماید التام یا ذا الملک المتأبد بالخلود پس موجودات بهر جا
رفته تغیر و تبدیل پذیر نیستند و ملحوق بعدم و فنا و مسبوق بنابود نیستند
آنچه در این فصل یاد نمودیم از حقایق حکمیه الهیه ضبط کن تا در فصول آتیه

بهره برد فان فیها ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

فصل ازانچه اشاره باو شد دانستی که جمله ملک اعظم ادله بلکه دلیل
حقیقی توحید است بلکه توحید سوا دلیلی غیر این دلیل نیست نمود احببت
ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف پس برهان توحید همین برهان است پس
چرا که جمله ملک ازلی واحد و ابدی و قدیم و ثابت و دائم است نیست که حادث
شده باشد بعد از نیستی و یا کهنه و نابود شود بعد از هستی و کینونته امر که ظهور
اعظم خداست و هست جمله ملک است قبل و بعد نیست کما قبل الخلق فانه کان لا یزال
و یکون بعد البعث غیر انتقال کلا زوال الی ما که تمام ملک در وقت
دیده که وجود بعد از عدم و عدم سابق بر وجود و حرکت بعد از سکون و نطق بعد از سکوت
و تغییر و تبدیل پس از ثبات نبینی پس حق ملک موجود بوجود ازلی و دائم و قائم و
ذاتی و قدیم و لا یزول و لا یحول ببینی پس نیست فیض و مددی که از خارج بسوی او بیاید
یا نیاید یا عطاش یا عطا نشود زیرا که تمام ملک فیض و مدد خداست و فیض خداست
که خدا را بخود او داده است و غیر نیست که او فیض باشد پس خلق
و مرزوق و محتاج و فقیر و مسکین گفته شود و نیست از برای خلق ملک شرطی که شرط
باشد و نه سببی و علتی و آلتی و معدی و فاعلی و مسببی که با و مرتبط باشد زیرا که همه
این الفاظ و معانی انها جزو همین ملک است و خارج از خلق ملک جامع نیست
و نیز بدانکه بر این ملک اسم یا مسمی و صفت یا موصوف و دعا یا مدعو گفته شد

چرا که در این مقام غیریت که از غیر منسوب یا موصوف باشد فرض غیر و مخلوقیت
پس تمام ملک را غیریت که او را تحدید کند یا توصیف نماید یا نشاید یا بخواند یا از او چیزی
بگیرد و از او سؤال نماید پس همانا که تمام معانی و الفاظ و عبارات و مرادات و مقصودات
و عبادات و طاعات و قربات و مثوبات از برای ملک نسبت بغیر خود نابود و منفی
و فی نفسه ممتنع حقیقی محض است پس خود ملک وجوب و عدم او ممتنع است و تغیر
و غیریت چنانکه حکما گفته اند الشیء ما لم یجب لم یوجد
عرض می نمایم که در مطلبی که مقدمات او مرتب و منقح شد نتایج حقه را لازم دارد و از برای
بعضی از این نتایج فصلی دیگر باید بیان نمود تا مطالب لازمه جدا شود و مغشوش و مخدوش
و منقوش نشود و حکیم بداند و بفهمد که از گنجینه صد هزار اسود کی
جهالات و ضلالات و شبهات است

فصل حضرت باقر علیه السلام در حدیث
طویلی فرمایند در بیان توحید لا شیء غیره و شرح این حدیث شریف اینک نوشته آید
چرا که موجی عظیم از امواج بحار علوم آل محمد است و همین مقام از این مقام بهتر از برای
شرح او نیست عرض می نمایم که چرا که غیریت چند معنی دارد که همه آن معانی صحیح است
و غیر اشیاء ع — اول آنکه مشیت خداوند جل شانه غیر خلق است و مراد از این غیریت این نیست که در حقیقت
مشیت شریک دیگری باشد مثل آنکه زید در عرض عمر است و زید غیر عمر و عمرو غیر زید است
و زید مشابه عمرو و عمرو مشابه زید است پس مشیت از این قبیل نیست زیرا که در حق
در حقیقت باید چیزی مثل او باشد تا که مشیت مثل و مانند داشته باشد باید خدا را مشیت

باشد وعلاوه براین باید درین ناقص باشد زیرا که خلق اول که وجود مطلق بشرط لا ست
مبارک اوست باید ابتدا او بلا نهایه باشد والا خلق اول نخواهد شد زیرا که خلق
متناهی خلق دیگر است نه خلق اول چنانکه واحد عددی که خلق اول است غیر متناهی است
و در عرض او واحد دیگر نیست والا اثنین بود نه واحد و نفی دلیل دیگر بر بطلان
تعدد مشیت این است که مشیت واحد حقیقی ملک است و دلیل حقیقی بر واحد بودن است
که فرموده انما الحکم الله واحد لی صفت اول واحد باید واحد باشد والا دلالت بر وحدت او
نکند ... دخول تر واحدیت حقیقیه نا بود باشد هم مرتبه اعداد از انتظام می افتد
پس مشیت غیر اشیاء بود و لیکن با این معنی فاسد است و نیز معنی غیریت را این هم غرض شده باشد
که با ما و اجحنی که فراد داثراد مغایر باشد زیرا که او مطلق محض است و مغایر المغایرها
اثراد و با او بر پاست پس این مغایرت هم نیز منافی با اطلاق است لیکن و در رتبه او کسی
که غیر او باشد و نه در جزء رتبه او مغایرت گفته می شود نه با اثراد ازمشیت غیر این
که متناهی باو باشد زیرا که او خود اول خلق است و متناهی با حد لیکن هم که کجا باطل است
و انکه آحد از جنس مشیت نیست و فوقیت او از جنس مشیت نیست پس انها که مشیت
غیر اشیاء بود نیز معنی او این است که از جهت اطلاق حقیقی او در قوه لیکن اطلاق تجلی
به مقیدات است و لیکن مقیدات در او نیستند یعنی او صالح است از برای تجلی و ظهور
بکل اشیاء در قوه و صلوح تمام است پس اشیاء در او منفی است و غیریت انها که نفی انها
در او مقصود است که فرموده النفی شیء لیکن این معنی را در نظر بیاد انکه ذات احد جل نه باشی

غیر خلق و چنانکه گفته نمی شود که او قوه و صلوح تجلی نیز بکل اشیاء نیست زیرا که این قوه نیز جزء که
اثبات شده لیکن جزء باید هم مرکب باشد از حیث وجود و وجود و حیث صلوح تجلی با جزء نیز وجود
مرکب نمی شود معنی دیگر از برای مغایرت شیء باشی دیگر این است که هر دو شیء اشتراک در جزء با
در ماده نوعی و صورت نوعی شرکت داشته باشند الا انکه هر یک ماده و صورت
شخصی داشته باشند که با او از یکدیگر ممتاز باشند پس شخصیت غیر یکدیگر شده
اگر چه از یک نوع بودند حال احد جل نه جزء شخصیت ندارد و ماده و صورت اصلا
چه نوعی و چه شخصی پس با خلق حق نه اتحاد دارد و نه مغایرت که اگر شرکت نوعی یا
جنسی با جزء میداشت با او بود لیکن نوع یا جنس متحد بود و اگر ماده و صورت شخصی
داشت از انها به جنس حق ممتاز می شد و غیر انها بود پس انها که ذات احد جل
نه علیه اشیاء است و نه غیر اشیاء زیرا که نه با اشتراک دارد با انها که با انها متحد باشد
از این جهت و نه ما به الامتیاز با انها دارد که با انها مغایرت داشته باشد و نیز
معنی دیگر از برای غیریت هست و ان این است که هر موجودی که از مشیت پیدا شده قبضه انا
کرده شده یعنی لیکن قبضه تجلی نموده و لیکن اشیاء بلا واسطه یا بیک واسطه یا بوسائط متعدد
از مشیت پیدا و بالفعل موجود و مشهود شده است پس هر چه که از قبضه صالح
در شیء لیکن است و حال هم با قبضه در این شیء نهان است گفته میشود که این شیء صالح
از برای غیر لیکن شیء دیگر کل شیء فیه معنی کل شیء و این سر است از اسرار حکمت که هر موجود
صالح از برای هر موجود است لیکن حصت امکان اعلا تا هر موجود را کشش به کسی باشد پس جمله

اصلاً بالاثر این شیء نیز مصدر فعلیات سایر اشیاء و اراده متعلق است بایں سبب شخص
که مؤمن کافر و کافر مؤمن شود اگر اختیار نکرد کافر ایمان که ممکن نیست که در او ممتنع
باشد ظهور را ایمان بلکه محض سوء اختیار خود اوست او و حسن اختیار مؤمن مخلد در جنت
و کافر مخلد در نار است و جنت و نار لازم نفس اختیار لازم حرکت بار این مغایرت
هم در ذات احد روا نیست پس او بعینه یک از مغایرتهای امکانیه خلقیه نیست
غیر خلق باشد و غیریت بر او صادق باشد چنانکه اتحاد با خلق بر او نیز صادق
و روا نیست پس حق از مقدس عزیزه را این عرض مکلیم که وجود را وجوب است یکی وجود خلق
که مرکب حادث است که ذکر الحمد لله الذی خلق الوجود من العدم و این وجود
ضد دارد که عدم باشد و مراد از عدم قوه و صلوح و استعداد است نه عدم صرف
زیرا که عدم صرف تعبیر او امتناع محض است نه عدم و عدم صرف امتناع است نه وجود
و نه لفظ و نه معنی است پس عدم یک معنی دارد و لفظ او ماضی و مضارع و فاعل و مفعول
و مصدر دارد و موجود است ضد وجود است و این وجود ضد دارد قوه است پس بر او
صادق نیست لا شیء عنده چرا که غیر او موجود است که قوه و عدم باشد و این عدم
در عرض او و مقابل اوست و وجود دیگر وجود لا بشرط است که ضد ندارد
و مثل او ندارد و شبیه و نظیر نیست و ثانی ندارد و اصح وجود بالاثر از او وجود است
و نه در عرض او وجود است و نه با وجود او مغایرت دارد زیرا که مغایرت بهمه معانی
گذشته در این مقام باطل است پس این وجود ممکنات وجود است لا وجود عدم موجود

بالاستقلال است

بالاستقلال است و اولی است بوجود شهود و مصداق و مفهوم و مراد و مرتبه و مجهول و مالک
از غیرها نها با این سبب گفتیم که هم وجود مشروط بلا وجود مشروط بشرط است و هم عدم
در قوه و نهایه انها است پس این است که بر او بطور حقیقت صادق است که هست
لا ضد است پس بطور مغایرت هم با انها نیست زیرا که مغایرت وجود و عدم با انها
هستی حست شده است پس مطلق اشیاء کائناً ما کان بالغاً ما بلغ بآن هستی
لا ضد لا ند بالذات است برای انها گفته میشود پس اتحاد ما با آن هست نشد و بر او نه
اتحاد با چیزی صادق است و نه مغایرت با چیزی فتعالی الله عما یقول الظالمون
علواً کبیراً و آنچه حکماء گفته اند از وحدت وجود باطل محض شد زیرا که وحدت بر آن
وجه گفته اند نیست چنانکه مغایرت هم گفته شده بلکه اتحاد اثر و مؤثر که در جا محض
صحیح است انچه گفتند روا نیست زیرا که جسم مثلاً اگر چه صادق است بر عناصر
داخل کل عناصر و لکن صادق بر ماده انها تنها یا صورتها تنها یا بعض ماده
یا بعض صورتها نیست و هم چنین است هر مؤثر نسبت با اثر خود حتی اگر مؤثر اول
هم که مشیت باشد صادق بر قوه تنها یا فعل تنها نیست زیرا که هر یک از اثر های او
وجودشان مرکب از ماده وجود و صورت قوه است و با هم این را اثر مؤثر
که مشیت است مؤثر این هر دو با هم است و جدا جدا ماده تنها نیست که صادق بر ماده
باشد و صورت تنها هم نیست که صادق بر صورت باشد پس مشیت بر ماده تنها
و صورت تنها صادق بر ماده اثر خود نیست مثلاً اثنین بر هر یک از آحاد صادق

امابر نصف او کرکن است صادق نیست و واحد هم بر هر یکی صادق است اما بر نصف
وثلث صادق نیست از اینجا بدان فرق ما بین صدق شیئ بر اشیاء بر اثار رخوکه صدق
سر مدرست با صدق موثرات در هر یک بر آثار خود وبدانکه شیئی که وجود مطلق است
بر ماده جسم مقید صادق است ولکن جسم مطلق بر لفظ ماده یا صورت صادق نیست
بعلت انکه هر یکی از جسم ماده وصورت دارد ولیکن جسم مطلق با ماده وصورت هر جسم مقید که
اثرا و است صادق است اما هر ماده تنها او مثلاً صادق نیست بخلاف
موثر اول که شیئ است که او بر جمیع اجزاء جسم مقید صادق است زیرا که ماده
الی جسم مقید اگر چه جسم بر او صادق نیست لکن موجود بر او صادق است و اما
با موجود بودن خلق اول که نیست پس مخلوق خلق اول است پس اثر او است و لیکن حقیقی
او که موثر او است بر او صادق است اگر چه موثر جنانکه جسم مطلق است بر او صادق
نباشد پس از اینجا بدانکه نفوذ شیئی در اشیاء البته اعظم از موثر قریب نحو انهاست
و نیز از اینجا بدان انشاء الله که نفوذ احد هزار مرتبه اعظم است زیرا که او
نافذ است در کل و جزو و قلیل و کثیر و نافذ است در هر یکی و هر کم و هر عددی
و نافذ است در ثلث و ربع و سایر کسور الی مالا نهایة لهم چه عرض شود و در سایر
از انها احد حاضر و ناظر و مشهود و ظاهر است خواه ماده و خواه صورت
و خواه قوه و خواه فعلیت و خواه بعض هر یک از انها یا کل او بهر حال هر چه
فرض کنی احد در او ظاهر است و اگر چه هر یک از انها تمام ظهور احد نیست بلکه

احد بتمامه در او ظاهر و باهر است چنانکه قطره یا نهر یا بحر هر یکی تمام ظهورات نیست چرا
که هر یکی بعضی از ظهورات اب است ولکن اب بتمامه در قطره حاضر است پس از این فصل مشروح
و مفصل شد که غیر گفتن بهیچ معنی بر ذات احد جل شانه صادق در وانیست
بلکه او احد شد در مکان تو از تو یا من هو احد فی مکانی و این او حدیت را
نهایت نیست و این جامعیت است که بلا نهایت است و مرفوع است هو معکم اینما
کنتم و مرفوع است ان الله مع المحسنین و ان الله مع الصابرین و مرفوع است
نحن اقرب الیه منکم و در دعا است یا من هو اقرب الی من حبل الورید پس چنانکه
در فصل سابق دانستی که جمله ملک خارج ندارد که رو باو کنند و او را عبادت کنند و یا قبر
که خارج و غیر در انجا رو نیست از این فصل نیز بدانکه احد حقیقی جل شانه نه خارج از
ملک و نه داخل در ملک بر او گفته نمیشود داخل فی الاشیاء لا کدخول شیئ فی شیئ
و خارج عن الاشیاء لا کخروج شیئ عن شیئ پس بطلب حکمت و حقیقت یافتی
که خلق عاجز از پرستش ذات او هستند و ذات مقدس جل شانه نافذ است در عابد
و معبود و عبادت بقسمی که نتواند عابد در قصد معبود رو بذات احد نماید زیرا که ذات
احد در عابد و معبود و عارف و معروف و شاهد و مشهود و محب و محبوب و خائف و مخوف
و راجی و مرجو یکی ظاهر است و هم ظهور و نور او است پس در عابد ظاهر است الحکم که
در معبود ظاهر است چنانکه خالق قصد و توجه و عبادت جسم اگر مثلاً بخواهد نماید
رو بطرف فوق او ثمر ندارد زیرا که در تحت او حاضر و ظاهر است بلکه میتوان گفت که عدد او

نمی تواند غرض منولسید و سخن تو باهوا نمی تواند سخن گفت پس ابتدا از این بابات علیهم
از این فصل معلوم شد که معبودیت خداوند در کنه ذات بودن معقول نیست
و جمله خلق هم خلیق حدا که معبود انها نتوانند کسی هما که ظهور معبودیت خدا در گروه
خلق است و از این گروه ما کور آنها اگر کسی بیرون رفت دستش بجائی نمی رسد و چیزی
دیگر نبود که عبادت نماید در ذات او هم ظاهر نشود مگر در خدایی گروه که محل
ظهور خداست در رحمت و اسم خدا است تمام که عبادت خارج از گروه نمی کنند
و بوهما محکم این مسئله است که خارج از این گروه نه خداست و نه خلق
پس ذات احد جل شانه معبود حق است ولکن وجه او کعبه وقاد وجاه عباد
در دهر عالم **فصل** بدان که ذات احد جل شانه انقدر عزیز است که مردم از شدت
عجز از فهم معنی احدیت خدا انها کنند و الفاظ گفتند و نام از لفظ و خیالات
را علوم و حکمتها یا عبادات و طاعات گذاردند و غرض کنی شخص خدمت حضرت سید الساجدین
علیهم چو ادعاها مستجاب نمی شود فرمهانی کس که خدمت شما و اغنیه و لهی کس
میخواند خدا نیست و فرمود فریب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا انتهى
بسیار از خالص علم که اگر او را مباح کنم و اظهار نمایم گفته می شود که تو از بت پرستانی
ولاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یأتونه حسنا و در اینجا حلال
میدانستند مثل خون مسلمانی را و قبیح ترین کارها را که کشتن مومن
مثل من است نیکو می شمردند لقد تقدم فی هذا الیوم الحسین دخوله الحسنا

پس از این حضرت ابو الحسن علیهم وصیت بکتمان این علم فالعرفه با تمام وکمال بین
علیهم الا در سخنها مخصر بوفق منزل افکار در فهم خلایق مشکل شدند و در این فصل مختصر
از مقامات توحید را عرض میکنم و مدد میخواهم از خداوند که زبان را گشاده کند که مراد بیان
توام بقدر وسع گفتار کوشش کنم تا بفهم حق مطلب و کج فهمان افتراء نبندند فعلی
احرامی و انا بریء مما تجرمون بدانکه اول مقامات توحید مقام توحید ذات است
و مراد از این مقام احدیت بحت بات صرف است که منزه است از هر حد و قید
و حیث و اعتبار و جهت و کم و کیف و وضع و رتبه و مکان و زمان و جوه جنبی و خارج
از همه انهاست ظاهر در کل است استشهد بحدوث الاشیاء علی ازلیته و بانقطاع
افوالخلق علی ابدیته عرف نفسه لکل شیء فلا یصله شیء و شهد
لکل شیء عن کل شیء فلا یغیب عنه شیء ملأ الکون ظهوره و احاط بالوجود نوره
پس مراد از لیس نفی تنزیه و خروج احد از خلق نیست و مراد این نیست که خدا بالذات خارج
از خلق و جدا از خلق و ممتاز از خلق تصور کنی زیرا که این خدا خیالی مخلوق است
باطل بلکه چنانکه در عالم اجسام لفظ جسم معنی جسم صادق است بر عرش تا فرش و در همه
جسم هویدا و آشکار است بالاتر که اگر جسم را بالا به بینی عرش و فرش است نه جسم کرسی جسم
از عرش و فرش همه را تمام فرض کنی و جسم جسم همه آنکه جسم خواهی دید و چون
جسم در میان نیست که نمی توان گفت که جسم بالای کرسی است یا زیر کرسی است یا عرش است
یا بالای عرش یا فرش است و یا غیر فرش بلکه این نظر اگر گشوده شد در کسر به طرف نظر

مرکند بجز از جسم هیچ نمی بیند عمیت عین لا تزال السدو لا تزال علیها رقیبا
کور باد چشمی که تو را نبیند و حال آنکه همیشه تو دیدبان او است چشم است پس با این چشم
جسمانی می توان دید بلکه با این چشم غیر جسم دیده نمی شود و غیر جسم بحکم محکم این چشم خود
نیست و نابود است بلکه ممتنع محض است چنانکه فرموده حضرت باقر علیه السلام لا شیء غیره
پس هیچ نظر از برای چنان این چشم فرموده نیست چیزی غیر خدا و در این نظر نیست که
مثلا جسم ظاهر در اجسام است بعضی چیز که ظاهر در اجسام غیر مظاهر مخفی است و ظاهر در
در این چشم دیده نمی شود بلکه بجز احد جل شأنه هیچ چیز دیده نمی شود بلکه
از هیچ طرف راه بجز بسوی تو نیست متوجه گشت اگر راه روی برگشت پس در این مقام
عارف و معروف و عابد و معبود و محب و محبوب یکی است و ظاهر و مظهر و ظهور
هر سه یکی است و نه مراد از این اتحاد اتحاد موهوم است بلکه مراد این است که ظاهر غیر
مظهر و هر دو غیر ظهور است و اصلا اینها راه با هم ندارند و لا احد او لا ازکل
واحد در کل از کل است پس در این مقام هیچ تعدد و تغایر و تمایز نیست عابد و معبود و عارف
و معروف گفته نمی شود بلکه موجود در نفس حق غیر احد چیزی نمی بینید و نیست که از این نظر
بعرض از ذهن تو این تعدد اثبات کند پس صدق عباد و عبادت و عبودیت در این مقام
جز ممتنع است و امتناع عبادت در این مقام محض محل عبادت نخواهی فهمید
پس این مقام مقام توحید صرف خالص حقیقی حق جل شأنه است و بجز از ذکر احد ذکر در این
مقام نیست و ذکر کثرات و عبادات اینها در این مقام مفقود است و محو خشعت الاصوات

للرحمن

للرحمن فلا تسمع الا همسا و زمین محل محض منصوص من احد او تسمع لهم رکزا
صدای پای اینها را آیا می شنوی و آیا می بینی احدی از اینها را سوگند به خدا نه کسی دیده می شود
و نه صدای کسی و نه صدای پای کسی شنیده می شود و نه جا و پای کسی مقام احساس می شود
پس کسی با کسی متحد نشده و بنده خدا نشده و حادث قدیم نشده است بهر حال این مقام
مقام عبادت نیست و در این مقام خداوند جل شأنه معبود نشده که
پس آنکه می خواهند کنه ذات را عبادت کنند نه عین کنه ذات را فهمیده و نه معنی توحید
و عبادت را زیرا که عبادت در مقام تعدد و دوئی است که کسی با کسی گوید و باو بگوید
تو را عبادت میکنم و این مقام که شنیدی مقام من و تو گفتن نیست خدا هم که خود را
عبادت نکند بنده هم که با این مقام راه ندارد لهذا این سر عظیم را که هر صد هزار
مسئله از مسائل توحید است محض این مقام بود یافتی که شنیدی علوم حقه غیر فهمیده
اینهاست و فهمیدن علوم غیر مشق کرده و طبیعی شده اینهاست و طبیعت
یافتن مطلب غیر ملکه شدن اینهاست پس اولا طبیعت اینکه خود را بدار بر فهم مقام
کنه ذات تا از برای سهل الوصول شود و شکوک و شبهات تا این مقام سر از خود
محول و قوه خدا زایل کن تا که از اصحاب کشف و شهود علمی شوی و بعد از جمع علوم حتم کن
تا پس از بودن این مقام را مقام توحید عبادت زیرا که بالطبع تا از روی بصیرت
و یقین بلکه بطور علم الیقین و حق الیقین و عین الیقین نداری کنه ذات را معنی
داری تا بدیس نخواهی شد و لکن حقیقت مقام عبادت معقول نخواهی شد

نخواهد رسید و اگر علما و حکما مانند درفش دهر اسرار المحر بودند چیزی چند از لئالی
جواهرات از خزانه لسان و بیان حقایق اسرار مهیا دانند که گوش را طاقت شنیدن
نباشد ولکن چه که دیوارها گوش دارد و شیاطین در این دیوار گوشها گوشه
سکنا کرده اند کتمان اسرار اهل بیت عصمت و حکمت سلام الله علیهم اولی است و فراگرفتن
را نه هر وقت و به هر کس می توان گفت لله الامر من قبل و من بعد و فرمود لا تعجل
بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه تعجیل مکن متکلم بقرآن پیش از آنکه وقت وحی
او برسد و مراد این است که قبل از استعداد مردم از اسرار علوم حقه ابراز آن علم از
حکمت نیست و چون بنیه ها مستعد درجه بالاتر از درجات آن علوم شود اهل حق اظهار
خواهند نمود و خوفی از خلق ندارند أن تخشی الناس فالله احق ان تخشیه
علاوه بر آنکه اغلب اهل باطل مجادله بکلی از این علوم محروم شده و جهلا نفهمند آنچه میگوییم
و نگاه و براهین میگوییم و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون
بالآخرة حجابا مستورا و اهل نار با اهل بهشت میگویند افیضوا علینا من الماء
او مما رزقکم الله عطا کنید با لذتهای خدا به برکت اولیاء خدا که معادن علم و حکمت اند
بشما روزی فرموده است اهل جنت جواب میگویند که هو محرم علیکم این نعمتها و معرفتها
که از هر نعمتی جنت بهتر و عزیزتر و لذیذتر است بر شما حرام است ولله الحمد
ولله الشکر علی نعمائه و آلائه بهر حال بعد از فهم این مقام توحید کنه ذات که مقام
بیان و عیان و کشف و شهود است مقام توحید صفات و افعال و عبادت است و چون غرض

ازاین رساله بیان توحید چهارم است با اختصار و در بیان توحید صفات و افعال اکتفا
میکنیم و بعد شرح این مطالب باز خواهد شد پس در این مقام بطور اختصار عرض
میکنیم که مقام صفات مقام ظهورات است و مقام کنه ظهورات مقام باطن
مشیت است پس مقام توحید صفات مقام باطن مشیت است و مقام توحید افعال
مقام ظاهر مشیت است و مقام توحید بندگی و عبادت مقام ظهور مشیت است
بقلبیت و قطبیت باری پس مقام توحید صفات مقام باطن مشیت است و از
برای آن رحمت الرحمن شعبه است یکی شعبه رحمت واسعه خداست که فرموده رحمتی
وسعت کل شیء و میخواند در دعای کمیل اللهم انی اسئلک برحمتک التی
وسعت کل شیء وبقوتک التی قهرت بها کل شیء وخضع لها کل شیء وذل لها
کل شیء وبجبروتک التی غلبت بها کل شیء وبعزتک التی لا یقوم لها شیء
وبعظمتک التی ملأت ارکان کل شیء وبسلطانک الذی علا کل شیء وبوجهک
الباقی بعد فناء کل شیء وباسمائک التی ملأت ارکان کل شیء وبعلمک الذی
احاط بکل شیء وبنور وجهک الذی اضاء له کل شیء یا نور یا قدوس یا اول
الاولین ویا آخر الآخرین تا آخر دعای عظیم الشان و در دعای وداع میفرماید
یا من هو الرحمن الرحیم علی العرش استوی ویا من یعلم خائنة الاعین وما
تخفی الصدور ویا من لا تخفی علیه خافیة ویا من لا تشتبه علیه الاصوات
ویا من لا تغلطه الحاجات تا آخر دعای وداع پس این اسماء مقدسه و صفات مبارکه

اسماء وصفات تکوینی هستند **وشعبهٔ دوّم** شعبهٔ رحمت صفتیه
مکتوبه خداوندیست که میفرماید فسأکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة
وفرموده کتب علی نفسه الرحمة وفرموده فضرب بینهم بسور له باب باطنه
فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب ودر زیارت کبیره میخوانی بالقدر
الذی لهم عندک وبالذی فضلتهم علی العالمین وباسمک الذی جعلته
عندهم وبه خصصتهم دون العالمین وبه ابنتهم وابنت فضلهم
من فضل العالمین حتی فاق فضلهم فضل العالمین وشعبهٔ اول که شعبهٔ صفاتیه
وظهورات عامهٔ تکوینیهٔ خداوندیست در اینجا ایمان وکفر وسعادت وشقاوت
ونور وظلمت گفته نمیشود بلکه در این مقام گفته میشود که مؤمن با ایمان بجهت خود عابدست
مرخدا را وکافر بکفر بجهت خود عبادت وتسبیح میکند خدا را یسجد له سواد اللیل
وضوء النهار یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض وله یسجد من فی السموات
ومن فی الارض وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم
ودر دعای روز عید مولود میخوانی اسألک باسمائک التی استقلها العرش
واسألک باسمائک التی وضعتها علی النار فاستنارت واسألک باسمائک
التی وضعتها علی اللیل فاظلم واسألک باسمائک التی وضعتها علی
النهار فاضاء واسألک باسمائک التی وضعتها علی الارض فاستقرت
واسألک باسمک الطهر الطاهر المطهر الذی لا ادرکه کل شیء واسألک باسمک

الاّ هو المبارک الحی القیوم لا اله الا هو الرحمن الرحیم پس این اسماء عظام تکوینیه
خدا وموجد اند وجمیع موجودات عباد خلقت او میباشند خواه مؤمن وخواه
کافر لیکن این فیض عام وتمام فیضی است که بهمه کائنات رسیده ومیرسد پس اینها
کثرت وجهه تکوینی که فیض کل وفائض بر کل است معدن صفات تکوینی است. واول
رحمت واسعه وقوت وعزت وعظمت وعلم وحکمت وقدرت ونور عام خداوندی
واین اسماء از حیث صدور اسم واحدند واین صفات صفت واحد ودر قوابل
بحسب اینها تعدد پیدا میکنند ونامها وصفتهای متعدد میشوند مثل اینکه انسان شعور لطیف
نوعی دارد که از او صنایع وهنرها بروز میکند ودر عمل خط خط خوب پس خوشنویس یا میدیه
ودر عمل نقاشی او نقاش ودر عمل نجاری او نجار یا زرگر یا مسگر یا بنا یا معمار یا غیر اینها
نامیده وهم چنین روح حیوانی یک روح است وبکمال ادراک نوعی دارد ولی هم باسم
سامع وذائق وامثال اینها او را گفته میشود پس جمیع اسمها وصفتهای الهیه در مقام
قدس وحدت در مقام اضافه ووجود در مقام فعل منتهی میشوند به اسم وصفت
محیط بکل وجمیع نامهای مقدسه در ظاهر رحمت است ودر باطن هو ودر تکوین نام محیط جامع
رحمن است ودر تشریع رحیم وهیچیک از این اسمها وصفتها راه بذات اقدس او ندارد
چرا که خود خدا را نمیخوانند ودر ذات خود محتاج بصفتها ونامها نیست پس ظهورات تکوینیه
از رحمت واسعه منشعب شده اند که باطن او سر وجود وایجاد وانوجاد تکوینیست وظهورات
وصفت تشریعی از ظهور رحمت خاصه پیدا شده اند ومراد از رحمت خاصه وجود نورانی روح الایمان

که از نور منیر در آینه رحمت ولی منصبغ بصبغ رحمت شده است و نام این نحو
وجه رحمت خاصه است که جامع جمیع صفات و کمالات و اعمال و اقوال و حرکات
و سکنات ایمانیه است من بین که فرمود المؤمن اخو المؤمن لابیه و امه ابوه النور
و امه الرحمة و نیز فرمود ان الله سبحانه خلق المؤمن من نوره و صبغهم فی رحمته
و فرمود من احسن من الله صبغة و این نور در ظهور وجه تکوینی حاصل نمی شود
در ظاهر مگر از محبت محمد و علی علیهما السلام و متابعت ایشان قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله و این محبت نیست مگر بنفس مجانست و نور با نور البته
مجانست دارد فرمود الله ... ان شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا
بماء ولایتنا پس هر وجه تشریعی نورانی از انوار وجهی است که از وجه مبارک
ایشان هر جا در قابلیت تکوینی تو می افتد و در جانب این نور مقدم است و جهاد رتبه
بر وجه تکوینی تو دارد است غرض از خلقت تکوینی تو لیل انوار محمد و علی علیهما السلام ظهورات
نور اول و اهل الغوریات است و اگر نظر کنی بر وجه نورانی و ظلمانی عرصه تشریع نمائی
در هر یک از این دو عرصه هر چیز خواهی دید یکی قابل و دیگری فاعل پس فواعل عرصه نورانیات
اسماء الله حسنی هستند که خداوند جل شانه فرمود لله الاسماء الحسنی و امام علیه السلام
فرمود نحن والله الاسماء الحسنی و فواعل عرصه ظلمانیت اسماء سوءی هست
و انما هر وجه ظلمانی دهند ابو الشرور که در آینه ام الدواهی و الفساد و النقمة منصبغ
شده است باسماء مختلفه بر حسب اصباغ قوابل اما هیچ شخصی لیاقت آنها ندارد که در فواعل

تکوینیه

تکوینیه فعال تام کلی خداست که مقام تکوین محمد و آل محمد و انبیاء و نقباء و نجباست
که در تنزل السنه و فواعل ایجاد می باشند و در صعود السنه داعی و فواعل و صفات
اسماء حسنی می باشند و مجمع جمیع صفات و اسماء نیکوی خدا محمد و آل محمد علیهم السلام
پس جمیع مواقع صفات و اسماء را دانستی در هنگام دعا و ابتهال و تضرع خواهی دانست
که مصادیق اسماء الله الحسنی آل محمد علیهم السلام اند نه ذات مقدس منزه از نام و صفت
زیرا که جهت خدا العقول مطلق خواه در تکوین و خواه در تشریع ایشانند و لیس الا آنکه
در هر مقام این جهت نام مخصوصی دارد چنانکه ابر خاک بصور فواکه و ریاحین و حبوبات
در می آید و هر اینها ظهور ابر خاک است الا آنکه هر میوه و گل را اسم مخصوصی
دارد و تو میدانی که هر کس کاری مداومت کند متدرجا ملکه او می شود و صفت او گشت
و این صفت اگرچه مؤخر است ظهور از کارهای مناسب او ولی در رتبه مقدم است حقیقت
صفت ملکه مستمر فعال است و هر صاحب صفت نیکی دارای ملکه است پس صفت
و کار نیکی و نام نیک که نام این صفت و کار است ظهور شخص نیک است و صفت بد
و کار بد و نام بد ظهور شخص بد است چون این مطلب را فهمیدی در اینجا دو مطلب شریف نیز باید
بدانی اول آنکه هر گاه شخص در ملک خواه در عرصه تکوین و خواه در عرصه تشریع
خواه نورانی و خواه ظلمانی فواعل و قوابل را جدا از یکدیگر ببینید و نسبت این دو را
با هم بسنجید فواعل جهت رتبه دارند و قوابل جهت نقص اما اگر با دلالت ببینید البته
دیگر فواعل را جدا از قوابل نخواهد دید پس تمام عرصه تکوین را اسماء الله و صفات الله

خواه دید چنانکه گفته اند حکماء لیس الا الله وصفاته واسمائه و [illegible]
عرصه تشریع نور انور پس به این نظر در این عرصه نخواهید دید نور محمد و علی و صفت کرم علی
وفعل و نام و نشان محمد و علی را بلکه نخواهید دید جز صفت خدا و نام خدا و نشان
خدا را با این بینه محمد من سر مؤمنا فقد سر الله و فرموده من اذی لی ولیا
فقد بارزنی بالمحاربة و دعانی الیها و فرموده ما رمیت اذ رمیت ولکن الله
رمی و فرموده الذین یبایعونک انما یبایعون الله و رسول خدا بعد از آنکه
با امیر مؤمنان نجوی کرد فرموده انکاه فرموده که من با علی مناجات نکردم بلکه خدا
با او نجوی میکرد و همچنین از معنی این حدیث را در سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام
فرموده هذه اشیاء یعرف بعضها من بعض انها امور است که بعض انها از بعض
شناخته میشود بعضی درجه از علم است که چون شخص بانجا رسید هم این مطالب را خواهد
یافت

مطلب دویم

آنکه این مقام نیز مقام عبادت نیست چرا که ذکر
از عبد در اینجا نیست لهذا که مقام عبادت و بندگی در مقام صفات و ظهورات
جائیست که فاعل عبد را از قابل دیده شود و عبد که قابل است بگوید بر جهت که فاعل است
رب اغفر لی وارحمنی انک انت الغفور الرحیم و نیز باید دانست که اگر عبد
را صفات کامله و اسماء حسنی است و لیکن تا بنده در معامله با خلق آن خود را
با این صفت با ایشان را [illegible] رحمت یا لعنت یا عفو یا شکر یا کرم تا مل حال او نخواهد شد
و حقیقت شمول صفت رحمت خدا [illegible] است که تو خود متصف با صفات نکو

شوی تا چنین در مقام بالا متصف شده در مقام پائین قابلیت تو از فاعلیت خدا شرط
فاعلیت کامله دانی خود تو که او نیز حقیقت فاعلیت خداست در رتبه تو طلبه
و مدد نامیده اند فیض بالا که در تو نهان است در مقام علم تو ظاهر شده در فواعل مقام اسفل
پس مقام اعلی و فواعل و قوابل مقام اسفل در رتبه خود تو است و در حقیقت جز ظاهر
شدن مراتب عالیه تو و کمالات دانیه تو غرض دیگر از عبادت نیست به هر حال اعلی مقامات
عبادت مقام تفرق میان فواعل و قوابل است و از اینجا با اصل ذکر از عبادت نیست
و در اینجا ما نیز گفته نمیشود از این جهت فؤاد که مقام اتحاد عابد و معبود است مقام
اتحاد عارف و معروف و در اینجا ذکر از عبادت نیست و اول مقام عبادت مقام عقل است
که اول مقامات تعدد و اثنینیت است نشنیده که فرموده بعقل اقبل و ادبر و فرموده بک
اثیب و بک اعاقب پس امر و نهی و ثواب و عقاب متعلق بعقل است و اول
مخلوق است و فؤاد در حقیقت اثنینیت نیست است و شروع [illegible] گفته میشود
فرموده العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان پس عقل اول عابدی است که بنده
کرده است خدا را و توحید نه کرده از مقام تعین مقام تفرق میان عبد و رب و قابل و فاعل
مقام تفصیل و تمیز عابد است از معبود پس در مقام اعلی که غیر احد چیزی دیده نمیشود
یا در مقام دویم که غیر صفت و ظهور و نام خدا دیده نمیشود از مقام عبادت و عابد
و معبود مطلق گفتنش روا نیست پس هر قدر را دهند آنان که میخواهند با بدل حقیقی
و ما بال ما تعی حقیقت که ذات احد او به پرستند و میلی [illegible] سلام الله علیهم اجمعین

نذارند و حال آنکه فرمود بنا عبد الله و لولانا ما عبد الله یعنی با خدا عبادت کرده شد
و اگر ما نبودیم خدا عبادت کرده نمی شد پس نتیجه این مطالب عالیه این شد که چون خلق
حالا در عالم هستند که انوار صفات خدا در آنها خاموش شده است و بجز قابلیت
اشیاء چیزی بالفعل نشده یعنی نسبت با آل محمد علیهم السلام همه خلق قابل محضند و ایشان
فاعل محض پس باید که همه قوابل رو با ایشان کنند و از ایشان سؤال و درخواست کنند
تا بخشی کرده باشند خدا را احدی حتی نه را چنانکه تو با بدن دنیوی که قابل محض است رو با آسمان
میکنی که فاعل جسمانی خداست و دست خداست در اجرای امور و عطا میکنند خداوند
بقابل قوی مکرّ بصفات و اسماء جسمانی که افلاک کنند و فواعل این عالم بدن تو
و باین جهت دست بسوی آسمان بلند میکنی و گریه و تضرع میکنی و از آنها که خداوند
نعمت جسمانی دنیوی بدن تو هستند طلب نعمت میکنی یعنی طلب حرکت بر وفق مراد خود
میکنی و طلب انوار و تجلیات معتدله و مطلب با آنها میکنی اگرچه ما بین تو و آسمان
سقفها و کره هوا و کره آتش حایل باشد نگو آسمانها جسمانی که شعور ندارند که من
از آنها سؤال کنم زیرا که شعور دارند اولا و اعلام کنند ثانیا تو از روی شعور رو با آنها
اکنون تو چون از زید چیزی بخواهی صدای خود را بگوش او میرسانی و چون میدهد حاجت ترا
از دست او میگیری نه از عضو دیگر و نه از روح او و ذات او و دست او را میبوسی
و تعظیم و تکریم میکنی زیرا که دست منعم است در زید و هر وقت طلب میکنی در خانه
او میروی و در خانه خدا آسمانهای ظاهر است در ظاهر و آسمانهای باطن است در باطن

که محمد

که محمد و آل محمد و اولیاء ایشانند که ایدی خدا و دست عطای خداوندی و در حقیقت آسمانهای
ظاهر و باطن هم ظهور آل محمد است بلکه ظهور خداست و دست توانای خدا و اسم معطی و جواد
و کریم و سخی و رئوف و رحیم خداست بلکه خدا را دستی غیر این دست نیست و خداوند
عطا و نعمت همین دست است و بس و چون تا اینجا امر عرض میکنیم که خداوند عطا کننده
نعمت جسمانی افلاک اجسام است و خداوند اعدای افلاک کو صفت محمد و وصیت
محمد و دست محمد قرار داده است پس برکه کواکب و قرانات و نظرات افلاک و حرکات
مختلفه آنها تأثیرات خوب و بد در قوابل زمینی میکنند و رحمت خدا و عذاب و نعمت
خدا از آنها ظاهر میشود پس در عالم اجسام همین افلاک رحمة الله علی الابرار و نقمته
علی الفجار ند باب باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب و این افلاک
که فواعل این عالمند در عالم بزرگ قوابلند از برای فواعل آسمانهای ملک اکبر اعظم که آن
فواعل محمد و آل محمدند علیهم السلام که ولی نعمت هزار هزار عالمند و الحمد لله و ایشانند که نور
عالمینند و نفوس مقدس ایشانند مهیمن بر کل ملک است و ایشانند آسمانهای حقیقی
خداوند حتی آنکه مشیت نیز فاعلی و قابلی است و نفس مشیت مظهر صفت قدرت
و فاعلیت خداست و انیت مشیت زمینی لنفی عالم است پس مشیت بصفات کامنه
در نفس و با فعال افلاکی نفس مشیت از دیده شده است و فرمود خلق الله المشیة
بنفسها ابدا از احکام خلقت مشیت از آسمان شد و اشیاء و انوار او زمینی
قابلیت محل ایشان اشیاء که قوابلند با آسمان که فاعل کل است از دیده شده و فرمود

ثم خلق الاشیاء بالمشیة و همین طور عالم بعالم معمور شد بار ربیع واضح شد
مقام صفات خدا فهم من عرف مواقع الصفة بلغ قرار المعرفة یعنی کسیکه
مواقعهای صفت را دانست در معرفت ذات تقصیر نکرد و صفت را در ذات
نبرد و مواقع صفت را که درک کنه ذات است شناخت پس به جاه معرفت رسید
و اجتیابات ایمان کوشید **واما معرفت افعال خدا**
پس عرض میکنیم که افعال تنزل صفات است و ظهورات صفتها را افعال می نامند
پس هر کس صفتی را ندارد کارهای مناسب آن صفت را نخواهد کرد غیر سخی بخشش ها
نخواهد کرد و غیر قادر و توانا و عالم و دانا کارهای قادرانه عالمانه حکیمانه فرزانه
نخواهد نمود و چون چنین است پس اول باید نظر بصفات خدا و کارهای خدا
در ملک چیز دیگر دیده نمیشود و این نظر نظر تکوین است و تا اینجا فواعل و قوابل
از هم جدا نمیشود و کارهای خدا را فواعل می گویند و کارهای بندگان را قوابل
می گویند پس در شرع کونی و در شرع تشریعی همه جا باید کار خدا که عطا و بخشش و جود و کرم
و عفو است فواعل بگویند و بندگان باید پوزش و طلب و سؤال و رکوع و سجود
و خضوع و خشوع نمایند و همه خضوع و پوزش مقامات باطن در بدن بصورت رکوع
و سجود و قیام و قعود در می آید این است که هر کوچکی بالفطره از برای هر بزرگی دعا
الهی ادای بجا می آورد و چیزی اوست که از او ادب کند و هر منتمر از منعم
ممنون و حرمت میدارد فهم من لم یشکر العبد لم یشکر الله پس در هر بزرگی منعم

الهم

الهم شیعیان که ظاهر شده اند که بالفطره از او حرمت میدارند و شکر احسان او می نمایند
و با و مملوک شما بر شما حق نعمت دارید و هم خانه زاد شمایم و هم نان خور شمایم چنانکه در زیارت
میخوانی و اولیاء النعم و عناصر الابرار و دعائم الاخیار و نیز عرض میکنی بموالاتکم
علمنا الله معالم دیننا و اصلح ماکان فسد من دنیانا پس صلاح دنیا و آخرت بعنایت
ایشان است و ایشان ولی نعمتهای ظاهره و باطنه ما هستند پس تعجب مکن و ملوک با وجود نهایت
کوچکی چنانکه ظاهر است که کوچک اند و بزرگ نمیشوند و علیل و مریض و مسموم و مقتول
میشوند چگونه ایشان اسمائهای ملک وجود اند زیرا که در این بدنهای ظاهر مظهر جمیع انوار
خدا و جمیع اسماء و صفات خدا و اعظم اسماء خدا ظاهر شده اند این است عالم ماکان و مایکون
بودند و در بدنهای ایشان ... و مالک انعام و انتقام بودند پس هر چند شخص شکر احسان ایشان
کند و خضوع و رکوع و سجود از برای ایشان نماید ادای حقی از حقوق ... موالی و سادات
نشده است زیرا که همین خضوع ها و طورها ... احکام آنها نیز بتعلیم و نعمت و عطای ایشان است
پس اعتراف میکنیم بعجز از ادای حق ایشان و این نیز نعمت و نعمت اولیاء نعم علیهم السلام
حال ببین که منکران فضل ایشان چه ظلم و ستم با ایشان کرده اند و بمؤمنین و معترفین بفضائل
ایشان نموده اند و چون عبادت این مقدمات را یافتی بعضی از اسرار توحید عبادت
در فصل دیگر بیان میکنیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **فصل**
در بیان حقیقت سر توحید عبادت است بدانکه از برای اشیاء دو مقام است یکی تکوین
و یکی تشریع و مراد از تکوین مقام نسبت جمیع آثار است بمؤثر خود و در این مقام ذکر

از ترتیب اشیاء نیست چراکه همه اینها اثر مؤثر واحد است مثل آنکه از نور شمع ذرات
در نظر نگویی همه نور واحد و همه جسم و همه جهو و شهود جسمند و در این نظر چیزی
غیر جسم دیده نشود چراکه شهود جسم همین ها هستند و نسبت حروف مطلق با خط
با اینها نسبت کلمه است بحروف که اگرچه کلمه بدون اجزا نیست غیر حروف و حروف بدون
غیر کلمه است لکن شهود اطراف و جمع کلمه همین معرفت است و مثل آنکه طبیعت ثالثه
سکنجبین غیر سرکه و انگبین است ولی این هر دو حرف وجود هستند و مثالش
لکن طبیعت ثالثه بسیار بسیار فهم او از عقول بیرون است زیراکه کاملین گفتند
که لازم ثالث یکی است مثل یکی بودن سرکه و یکی بودن انگبین و مهیات که او پنهان
و این هم انکار محض نمود و در طرفی واقع نشده مثل یکی از لزوم مثل آنکه نصف
اگرچه هر دو رکن وجود واحدند ولکن واحد لذ جنس لزوم نصف کافی نیست پس این نصف
ها با نظر هر واحد نه واحد عین لزوم و نه غیر لزوم است بلکه واحد هر نصف نیست
و هر نصف هم است ذات که هر نصف باشد با این معنی که هر نصف لیس محض نیست
با واحد بودن و هر نصف خود را باشد و هم نیست که هر دو جدا بوده و هر نصف خود نیست
در نظر واحد است او منافی با هر نصف بودن باشد ذات که هر جدا بوده یکی از
جنس هر نصف باشد و تو ... هر نصف در کنار او ... گویند تو یکی و ما هم
یکی و هر نصف ادعا کنند که من هم یکی هستم یعنی یک نصفم و تو هم یکم است یعنی واحد
چراکه این یکی نصف بوده در کنار واحد نمی‌توانند نشست و یکی ... نصف

فصل

فصل و چون یکی بوده واحد است به هر حال اگر هر نصف بی در واحد ندیده واگر واحد دیده
هر نصف ندیده‌اند یعنی بطور دقت و حقیقت و الا مسامحه و در انظار ظاهر میگویند
هر نصف واحد است و این نظر نیز خوب است لکن بچشم دیگر نه بچشم اول یعنی بطور تحقیق
و نظر دقیق چونکه واحد را به چیز هر نصف را اطراف و جمع و تا به الواحد واحد است یعنی
و بدانکه در نظر واحد بین و در هنگام واحد دیدن نه این است که هر نصف دیده نشده بحقیقت
باشد بلکه دیده شده است البته علاوه برآنکه در این حال حقیقت هر نصف
دیده شده است چونکه این مثلها نفهمیده عرض میکنیم که چشم مؤثر در
جز مؤثر چیزی نمی‌بیند و مراد این است که اثر دیده نمی‌شود از قبیل اینکه
که شخص زید را دیده باشد و عمر را ندیده باشد زیراکه وجود زید البته بوجود عمرو نیست
و هم چنین عکس لکن اثر البته بمؤثر است پس اگر گفتیم چشم مؤثر بین جز مؤثر
چیزی نمی‌بیند مقصود نه این است که اثر دیده نشده باشد اصلا زیراکه اگر اثر
دیده نشود محال است مؤثر دیده شود و اثر وقتی اثر است که اگر مؤثر دیده شد
او دیده شده باشد بدون عمد نه آنکه بتوان مؤثر دید بطوریکه اثر دیده نشود
بلکه در حقیقت اثر نیز ممکن نیست که دیده شود بقسمی که هیچ مؤثر دیده نشود چراکه حروف
اگرچه گفتیم مرشد که حروف ... نه و حروف بوده اینها دیده می‌شود ولی در حال حروف
دیدن کلمه نیست که جدا چیزی باشد و حروف جدا بلکه در همه حال حروف دیدن باز غیر
کلمه دیده نشده است و اگر کلمه دیده نشده غیر کلمه هم دیده نشده است چراکه کلمه اگر

حروف نیست غیر حروف هم نیست و حروف حروف را اطراف وجود و اسباب شهود
کلمه هستند پس بعد از این بیان رفیع البنیان ظاهر است که در حال نسبت دادن
آثار به مؤثر نیست که عینیت ملحوظ باشد و در حال نسبت ندادن آثار به مؤثر
نیست که غیریت منظور باشد پس آثار مثل حروف که اطراف و حدود شهود
کلمه هستند اینها هم حروف وجود مؤثرند و مؤثر جل مقامه از اینها نیست
پس در همه وقت که مؤثر منکشف می‌بینی نیست که واحد خارج از وجود منکشف باشد
و بالعکس پس مؤثر چیزی دیده شود اثر دیده شده است و اثر چیزی دیده شود مؤثر
دیده شده است الا آنکه تو ملتفت نیستی و گمان می‌کنی که یکی از این دو را تنها
دیده‌ای و این تفریق تو تفریق معانی لزوم در خارج نمی‌کند مثل آنکه تو ملتفت
رطوبت آب گر نشدی رطوبت آب از بودن او در خارج جدا نشد که اگر
می‌شد هر گاه معدوم می‌شد و رطوبت پس از عدم شدن اشیا اصلا دیده نمی‌شد
پس عرش و کرسی و افلاک و عناصر که اثر جسم به شرط لا هستند هم ظهور اویند
نیست که اینها غیر جسم و جسم غیر اینها باشد پس این مقام که شرح شد مقام تکوین است
و در این مقام جسم لطیف و کثیف یا نورانی و ظلمانی دیده نشود مگر آنکه نسبت بعضی
اثر را به بعض بسنجیم آنگاه بعضی عالی و بعضی دانی و بعضی فاعل و بعضی قابل شوند
پس در این هنگام مؤثر دیده نشود و ایجاد و تکوین گفته نشود چرا که این فواعل
مکمل نیستند و فاعل الامر شیء مؤثر تکوین است پس عرصه فواعل اعلات و مکمل عرصه

قوابل

قوابل سفلیات و مستکمل و این عرصه فواعل و قوابل عرصه شرع تکوین است و نسبت
سماوات و افلاک که آبا علوی اند به عناصر که امهات سفلی اند و فعل ایشان در
این امهات تشریع است بعد از معلوم شدن عرصه تکوین وجه کونی و شرع کونی
ماده می‌شود از برای عرصه تشریع که عرصه ایمان و کفر و سعادت و شقاوت است
و در این عرصه نیز کون او شرعی است یعنی نسبت همه انوار ائمه به پیغمبر که حقیقت تشریع
مؤثر کون و مثبت محبوبیت است کون شرعی است و نسبت بعضی انوار به بعضی در مقام
فواعل و مکملات و قوابل و مستکملات است پس عرصه فواعل و قوابل بعد از این
مقدمات شریفه نسبته شد که چاست و واضح شد که عرصه تکوینیه چه در کون و چه
در شرع نسبت دادن هم آثار است به مؤثر خواه کونی باشد مؤثر و خواه شرعی
و در این مقام جز اتحاد اثر و مؤثر و عابد و معبود و عارف و معروف چیزی نیست
پس است مراکه و واضح می‌شود در این مقام معنی فرمایشات آل محمد علیهم السلام که می‌فرمایند
ما برخی شما را گفتیم می‌شویم و بعضی شما خود رسند می‌شویم و بعضی شما اندوه تا آنکه شویم
و در مجمع لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر در مجمع رسول خدا یعنی ان
الله حملنی ذنوب شیعتک ... انهم ادانک فقد اقیمت الصلوة عن الیک
الزکوة و سیرها یا ناصلوة المؤمنین و صیامهم و در زیارت شیعه ما کنا یغفر لکند
و در فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله ان الله سبحانه اصطفینا و اصطفی شیعتنا
من قبل ان نکون اجساما و غفر لنا و لشیعتنا من قبل ان حسنوا ان یستغفر

امر بدِ خداوند گناه ما و شیعیان ما را پیش از آنکه ما استغفار کنیم و در ضمن شفاعت
طلب کردن تو خون خود را که خون سید الشهداء علیه السلام است و بدون تدارک خون تو
واقع است حقیقة در خبر موسی بن جعفر علیهما السلام بمحمد بن ابی ابراهیم نیشابوری که بگو
بشیعیان ما مواظبت بر عمل صالح کنید تا من تشییع جنازه هم شما نمایم و در است
امد قول امام علیه السلام که فرمود الارض کلها لنا و ما لنا فهو لشیعتنا حلال در زمان
مال ما است و هر چه ما داریم از شیعیان ما است و در اسناد این فرمایش که فرمود
من سرّ مؤمنا فقد سرّنی و من سرّنی فقد سرّ الله و فرمود من آذی
فقد آذی الله و فرمود من زار عبد العظیم بری فکمن زار الحسین علیه السلام
و من زار الحسین فکمن زار الحسین فکمن زار الله فی عرشه و فرمود من
لم یقدر ان یزورنا فلیزر صالحی اخوانه فهو کمن زارنا این مطلب در هر جا
جا رست که فرمود لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا پس کسی که
حرمت از جسم بخواهد بدارد باید حرمت از عرش و فرش و ما بینهما بدارد چرا که همه
اینها جسمند و با جسم متحدند و ایذاء اینها ایذاء جسم است بلکه تعظیم و تکریم
جسم تو ایذاء او بغیر این قسم ممکن نیست و هر نبی و ولی که فرمود مثل حرمت از
جسم بدارید یا اذیت او نکنید معانی مراد بوده است و لیس و بنا که معانی نحو
مقام در شرع بسیار است که ظلّ موثر آثار دارد و هر صفت موثر ثبت ظاهر
شده است و آنچه را در مقام [illegible] یعنی [illegible] کشف و شهود او شنید باید پس فرمود

الکفر

الکفر ملّة واحدة و فرمود جمیع گناهان خلق از قابیل تا آخر گناه عمر است
و در رجعت خود اقرار خواهد نمود باینکه همه این گناهان از او است باین جهت جمیع
آنها را هم عمر نموده است که نفاق و شرک و شقاق حقیقی و او است زنا
و لواط و شرب خمر و هر کذب و نمیمه و فرمود اگر ظلمی در مشرق عالم شود و در مغرب
کسی باشد که باین ظلم راضی باشد عذاب این ظلم بلکه عدل حقیقی برای او وارد می آید
و فرمود انّ الله لا یعتدی علی احد الا علی اولاد قتلة الحسین علیه السلام فانه
تعالی یعذّبهم لانهم رضوا بعمل آبائهم و مراد از این ظلم که بر اولاد قتله
سید الشهداء وارد می آید این است که در باطن عدل محض است ولی جهّال گمان ظلم
و اعتداء می کنند فرمود سبب و سرّ این مرتبه که رضی بعمل و ستم پدران مخفی شدند
بالجمله چنانچه هر عملی ثواب و عقاب بلکه عمل او در باطن لازم ملزوم و عمر عامل جمیع
اعمال اتباع خود و اتباع او هر یک عامل بجمیع اعمال دیگران و عامل باعمال عمر و باین
سبب است که جمیع اعداء ائمه عامل بجمیع معاصی گذشته خود شدند و راضی بآن معاصی از برای حقیقت
و مؤمنان عامل بجمیع طاعات و اعمال موالی خود و هر یک عامل بجمیع طاعات اخوان خود
و راضی باینها هستند این است معنی سجده شکر زیارت عاشورا که میخوانی اللهم لک
حمد الشاکرین لک علی مصابهم و نیز ائمه اطهار بهمین معنی شکر کنند مصائب
گذشتگان خود را من القضاء الله هستند و مؤمنان مشتاقند و راضی بجمیع طاعات
اعداء ائمه و ظالم [illegible] در مؤمن و کافر عین عود اعمال است باصل خود بنابراین مطلب

پس از مقام مقام اتحاد اثر و مؤثر است یعنی که هنوز بیان کردیم که جمیع انوار انوار تند
و منیر هم منیر است و مع ذلک باهم کمال اتحاد را دارند بنحوی که بیان شد نه بطور باطل
قوم نمی بینی که عرش با عرشیت جسم است و جسمانیت رحمن و این کرسی است پس جمیع صور
و اشکال جسمانیه رحمن است یعنی مکان باطن او رحمن بهمه لازم صورت باین سبب
مؤمن ارزومند طاعات بلانهایت و کافر مشتاق معاصی بلانهایه فرموده
بنیاتهم خلدوا الی بعد از بیان این مقام عالی بنیان عرض میکنیم که بعد از این
مقام مقام فواعل و قوابل است که فاعل از قابل ایستاده است و عالی از دانی
ممتاز و عابد از معبود جدا شده است و در این مقام است جمیع انحاء عبادات
و طاعات و تعیین قبله و وجه در همین مقام باید بشود و سایر مقامات توحید
و مقامات محمد و آل محمد و شیعیان ایشان علیهم منزه از توحید عبادت است
چرا که بندگی و عبادت و اطاعت تعدد و مقابله و مواجهه را لازم دارد و امر کننده
و امتثال کننده جدا لازم میخواهد و مطیع و مطاع و عابد و معبود میخواهد در این
مقام مسائل چند است که ذکر آنها در این مقام از لوازم است **مسئله**
اولی بدانکه مقام اثر و مؤثر مقام ظهور اسم و صفت لیس الا الله و صفات
و اسماء اثر و در این مقام عبادت و عابد و معبود گفتن بکلی خالی از عبارت است
چنانکه سائل و مسئول گفتن و داعی و مدعو گفتن خطاست و باهمین این الفاظ
تعابیر کلا در مقام فواعل و قوابل است و مقام بالا مقام من عرف نفسه فقد
عرف

مؤثر است ح

دست برات و مقام من عرف ربه بل آمره است و اگر چه غرض از این رساله شرح
توحید عبادت است ولکن حیف الجمال (الظاهر) را زانوار این مقام لبود دست عارفان
بدهند که سایر مردم از چه نعمتها خود را محروم نموده اند عرض میکنیم که عرش در وقت
خواست جسم را بشناسد و ببیند و بداند بجز آنکه خود را بجسمانیت بشناسد
و ببیند و بداند چاره ندارد و عرش را رحمت و نعمت و لذت و خیر از این بهتر نیست
فرمود فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی و مخفی او در این مقام حقیقت جسمانیت
میبیند چرا که کشف همه سبحات شده است و همه موهومات محو شده است و نور ازل فراو
ظاهر شده است و ازلیه حقیقیه شده است و صبح صادق طالع شده است در او
و مقام فواعل مقام سبحات و موهومات و استتار است و این مقام مقام لنا مع الله
حالات نحن فیها هو و هو فیها نحن است و مقام فواعل مقام هو هو است و مقام
قوابل مقام نحن نحن است و در این مقام گفتن عابد و معبود بکلی بی قاعده و عین خطاست
زیرا که ستر معبود بدون حجاب معبودیت ظاهر شده است چونکه او عریان باید در عریانی
نتوان دانست کثرات را میان **مسئله دوم** آنکه این مقام حقیقت
در تکوین و در تشریع در هست و مقام تکوین و توحید تکوین تمام مقام است که
الحمد لله اهل باطل بوده اند از او سهام ایشان رسیده است و این هم هیاهو تا وقتی که
مر کنند و حال آنکه این مقام مغافرت جهل ندارد چرا که منافی با دخول و خلود نار
نیست سجد لک سواد الليل و ضوء النهار و یا من الظلمة عنده ضياء بلکه

[illegible]

لعمرک

مغافر تهاهم در مقام تشریع است که از تکوین الی الارض نزول صعود کرده است در مقام تشریع
تا آنکه حیات توحید تشریعی از تکوین و تمام توحید تکوینی آشکار شده است و غرض از وجود
او عمل او بوده است و روح او و حیات او ظاهر گردیده است این است که خدا را مؤمن
می نامی و در بستان حقیقی او نیز هم مؤمنند و خدا را سلام می نامی و سلام هم مؤمنان
و خدا عادل و عالم و حکیم است و مؤمن حکیم و عالم و عادل است و این مقام حقیقت
تشریع جنت لقاء الله است که فرموده من کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
و لا یشرک بعبادة ربه احدا و فرموده من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله
لآت و فرموده ما وسعنی ارضی و لا سمائی و لکن وسعنی قلب عبدی المؤمن
و فرموده انا جلیس من ذکرنی و فرموده جالسوا من یذکرکم الله رؤیته و فرموده
کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به الخ و فرموده شهادات ایشان هم
و شهادات مؤمنین و موحدین اینها طیب و طاهرند و جزو نور او میشوند
شهد الله انه لا اله الا هو و این شهادت خدا است شهادت موحدین و مؤمنین
که اولو العلم اند و اقرار دارند با عمال معتقد و نزد خدا قائم بالقسط است
لا اله الا هو العزیز الحکیم **مسئله سیم** آنکه این مقام
حقیقت فوق زیاده و نقصان است و کمال ندارد یعنی عرش جسم تر از
فرش نیست و جسم تر هم نمی شود که بشود و نه پست تر شود این مقام
حقیقت قرب بلا نهایت است و کدام قرب از این اتحاد بالاتر و کدام تقرب

از

تقرب از منتهای اتحاد بهتر اطعنی فیما امرتک اجعلک مثلی اقول للشیء کن فیکون
تقول للشیء کن فیکون لیکن چون عبد باین مقام برسد ترقی و تنزل و صعود و نزول بکلی منقطع
می شود فقد طاشت النقطة فی الدائرة سائرة دائرة حائرة و بعد از وصول
باین مقام سیر در نفس خود سالک است و لم تزل فی ذاتها حائرة الخ نه دار عمل است و نه دار صعود
بلکه دار وصال و حصول است فلطالبون والطالبون انفصل الوصل و در روایت شیعه است
که فرموده خدا را نهری است در جنت ان لله شرابا لاولیائه اذا شربوا طربوا و اذا
طربوا طابوا و اذا طابوا ذابوا و اذا ذابوا خلصوا و اذا خلصوا وصلوا
و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا اتحدوا و این منتهای خطوط ایمانی و عملی
مقام است منتهی الخطا اتحد عند اللحظ والمدرک و ان ذاک قلیل و لکن الحظ هو
الحظ احدیت است دارای جمیع از صعود و المکنون صعود و نزول است و این لحظ و طی
و حصا منتهی نیست **مسئله چهارم** آنکه این مقام عروج گاه تکرار است
باید ثابت شود جمیع ما که گفته است شده و عامل بجمیع امر خدا باشد چرا که او امر و نواهی
خدا همه اینها مقتضیات احدیت است در عرصه تشریع شهادت آنکه خدا احد
است اینها را بسنده است و مادام که وجهی در دار صعود است صاعد است و باید با آنها
از رهرو شوق راه رهرو باشد مقام صعود در مقام عبادت است و مقام حقیقت
مقام احدیت و ربوبیت است **مسئله پنجم** آنکه مقام تنزل
مثال فاعل و قابل مقام ادبار است نسبت بمقام حقیقت و این مقام مقام اقبال حقیقت است

وحقیقت سیر سیر در مقام حقیقت است و جمیع سیرها مقدمه این سیر است لیکن حقیقت
بجمیع تفاصیل مراتب حقیقت و طریقت و شریعت سالک سالک الی الله است و سر
توحید شرعی بیان تفاصیل در او زیاده تر و ظاهرتر می شود باین جهت حقیقت تر
حاصل نمی شود و کم کم حقیقت ظاهر و لا اله الا الله کلمه ظاهر است لیکن انچه را
شنیدی از حقایق اسرار توحید و بنای عمل بگذار که علم بی عمل حجت و عذاب است
بر صاحب او و شبها خود را بیدار بدار بقدر مقدور و در اوقات ذائقه الستیه
تهاون منما و از محارم الله بقدر وسع اجتناب کنی و وجهه خود قرار ده عبادات و ریاضات
ال محمد علیهم السلام که این وجهه مبارک وجهه عبودیت است و بدانکه سر ربوبیت
کبری و وحدانیت عظمی در این موالی و سادات ظاهر نشد مگر به بنده که خدا و معبود
نکند تو را معارف ظاهره قبل از عمل و فریب ندهد تو را قرائات متصوفه خذلهم الله
که راه خدا نیست مگر آن راه که محمد و آل محمد علیهم السلام رفتند ره چنان رو که ره روان
رفتند حضرت رضا علیه السلام در جبل در ازاء صله قصیده مدارس آیات او عمامه
مرحمت فرمودند و فرمودند قدر این عمامه را بدان که هزار شب در آن هزار رکعت نماز
در او خوانده ام و نگذارم مقرب است این مقام عبودیت آل محمد را وجهه عبودیت خود
ساختند و مقام ربوبیت الهی را وجهه ربوبیت خود ساختند و بمقامات
عالیه رسیدند شیخ بزرگوار ما شیخ اوحد امجد شیخ احمد اعلی الله مقامه هفت سال
در شبها [illegible] شب قدر را بیدار بود و در سالی دو هزار انا انزلناه خوانده و هرگز

بی وضو نبوده و در جنابت نخوابید و نافله عمر از او ترک نشد و کرامات بی نهایت هم
از ایشان بروز ظاهر شد و حقایق علوم آل محمد علیهم السلام را هم ائمه از ... در مجلس اگر تار و طنبور
و جریر و منکه و زنا و لواط و شرب خمر و کفر و عصیان کسی بجا آمدی سید آل محمد
اولی بود که اراده شد خلق خود فرمودند لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه
من لدنا ان کنا فاعلین و مراد از لدنا فرمودند انبیاء و اولیاء است لیکن [illegible] و کفر با
اسباب تقرب بخداوند مضی است نه علیهی افرأیت من اتخذ الهه هواه باز غرض این است که
این مطالب بلند را در یابی که ائمه علیهم السلام عبودیت الهیه وجهه عبودیت است لیکن اعمال
و عبادات و ریاضات که ایشان فرموده اند وجهه عبادت است و ریاضات باطله متصوفه
کلا حرام و بدعت و ضلالت است و احکام شریعت نیز از امام رسیده باشد اسباب تقرب است
نه آنکه با جتهادات و عقول و اصول کسی فتوی داده باشد ما آتیکم الرسول فخذوه
وما نهیکم عنه فانتهوا **مسئله ششم** باید شخص از
جمیع قیود وارسته شود و لا قید حقیقی شود تا عابد حقیقی شود و متصوفه در این
مسئله خطاء عظیم کرده اند و گمان کردند که باید از قیود شریعت و عبادات و طاعات
و شبهات و حلال و حرام برهنه و سر الاسرار این است که شخص باید مطلق العنان باشد
چرا که خدا شده است و واصل شده است و از راه طریقت میگویند می رویم نه از راه
شریعت و جهات هیهات که واصل نشده اند مگر بخدای سبحانه ولکن گذارده اند قیود بسیار
از هواها و هوسها و معصیتها و ضلالتها مگر آنکه بخود گرفته اند لیکن لا قید در طریق

اینست که نهی کرده جمیع واجبات و مستحبات را و گذارده تمام محرمات و مکروهات را
تا باعتدال خداوند عدل و رسول معتدل و امام عادل علیهم السلام راه رفته باشد
و از پیش خود و بعقل خود و غیر خود و بظنها و استحسانات و اجتهادات و شهرتها
بدعت در دین قرار نداده و لهذا اخبار و احادیث آل محمد علیهم السلام که محل انوار علوم
و شرایع الهیه است یکی از وجوه ارکان بزرگ است و نیز یکی از وجوه ارکان بزرگ عبادت
خدا بر حق نقبا و نجبا و حکما و علما و عرفا اهل حق هستند که حاملان علوم و حکم
و معارف حضرت و راویان احادیث و اخبار هستند و حفاظ رسوم دین و عاملان بعلم
حضرت باشند و از غیر آل محمد علیهم السلام بیزارند و بسوی آل الله روان و دوانند چون نجات
با تمام رسید مناسب شد این عرض کرده که رکن اعظم دین که اقرار باو و از برای متدین و سالک
و … مطالب نجاة واجب و لازم است بلکه اوجب واجبات و الزم لوازم است
اینست که اهل حق عقل و غیر خود را چه در حکمت و اعتقادات و چه در فروع و فقهیات
به اهل حرف و باطل خود و خطا کار صرف میدانند و اعتقاد شیعیان اینست که در زیر آسمان
و بر روی زمین خلیفه خدا و رسول و ائمه طاهرین و محل اسرار و انوار و اسرار … سبب
نجات نیست مگر اخبار و احادیث اهل عصمت علیهم السلام و همه آنها را یقینی و صحیح الصدور
و صحیح العمل و عمل با آنها را مایه نجات ابدی میدانند و … ظنی و …
و نور و خیر و … هستند و معاشرت با ایشان … و مجالست
با ایشان … که خدا … که اهله … شیعه …

فی علمه

فی علمه منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله پس یاد ایشان و خیال ایشان و در دل ایشان
خدمت و دیدار ایشان در ظاهر و در باطن و دیدار خدمت است و اما اهل جبل باطن مجاز از
اعتقادات ایشان لتنز لهو که شنیدی و اما اهل جبل ظاهر پس آنها کسانی هستند که اخبار
آل محمد علیهم السلام را ضعیف و نحیف و غالبا مجهول و مکذوب و مدلس و محرف و مغیر
و مبدل میدانند و ظن خود و ترجیح بر اخبار آل محمد میدهند و میگویند لا نعمل بالاخبار
من حیث انها اخبار بل من حیث حصول الظن و نیز میگویند عقل و اجماع هم
حجت قطعی است و میگویند کلما حکم به العقل حکم به الشرع و هر چه را عقل حکم
کند شرع باو قطعا حکم میکند و شرع را تابع عقل خود میدانند و کتاب و سنت را ظنی
و عقل و اجماع خود را قطعی میدانند باری در این آزمان در دل بسیار شده است خداوند
بحرمت حضرت بقیة الله عجل الله فرجه دین مبین آل محمد از شر آنان و امثال آنان محفوظ
دارد و ما ضعیفان را نصرت فرماید و مؤید و مسدد بدارد پس معلوم شد و خدا
دانسته که اول وجه برحق آیات و اخبار است و حافظان و حاملان و مبینان
آل محمد چون این مسائل شریفه عظیمه را دانستی ختم مینمائیم این مطلب را و شروع مینمائیم
در مطلب دوم و نصرت میخواهم از حضرت بقیة الله عجل الله فرجه که حق این مطلب را
نیز ادا فرماید **مطلب دویم** در بیان حقیقت مشیت که قبله انوار
و مظهر اسرار است و در این مطلب انوار چند است **نور اول** در بیان
حقیقت اولیت مشیت است بدانکه مراد از اول غیر است که بالذات اول است

نه آنکه تو غرض او نیست از برای او یکی چراکه اگر غرض تو باشد غرض غیر او نیست هم برای او میکنی
در حقیقت غرض تو اولیت دارد نه او و غرض تو هم که مخلوق تست که غرض اول
نیست پس بر اعداد مثلاً واحد اول بالذات است و اگر تو بخواهی او را ثانی فرض کنی غرض توانی
خیلی چیز را اول مرتبه میخوانند و مشیت او اول خلق شد باین سبب که او اهم موجودات
اکمل او بیشتر چیز چراکه او وجود مطلق است و از شدت بساطت وجود او علیین اطلاق
اوست و اطلاق او علیین وجود اوست نه باین معنی که اطلاق نباشد یا محدود باشد
بلکه مرجع است بدلالت تام را و که این [illegible] وجود را هم [illegible] دارند و اثر بر
صفت مؤثر است لکن در منظر جز وجود چیزی دیده نشود اگرچه در مجمع معلوم است
که مرکب است بهرحال مشیت اول بالذات است و مبدء حقیقی اشیاء است و مرجع
و ملجأ کل است و فیاض ما سوی است و [illegible] نعمت فیض خداست پس خلق [illegible]
خیلی چیز در [illegible] است او قادر است بر ما سوی و [illegible] و جمیع شروط
وجود در [illegible] درو جمع است و او جامع کل شروط است و شرط الشروط است
و مسبب الاسباب و کافی المهمات و معطی الهبات و العطیات و مجری الامور است — و قاضی الحاجات هم
در خلق [illegible] از اسماء خدا نیست که در او بالفعل [illegible] باشد و جمیع اسماء
در او بالفعل است پس اوست خالق آسمانها و زمینها و رازق جمیع عباد و محیی کل
و ممیت کل الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم و ان الله
هو الرزاق ذو القوة المتین و هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء

نور [illegible]

نور دوم

در آنکه از برای خلق درجات است و هر چه او به مشیت نزدیکتر
الطف و هر چه ابعد است اغلظ و اکثف است پس هیچ خلق از فعل مشیت دور و از امر
و نهی او خبردار نمی شوند و از فیض او منتفع نمیگردند و خلق محتاج دائم [illegible] و حال
و حاجت نطلبند و در در خود او را نخوانند و غرض از عبادت نه همان رکوع و سجود است
بلکه در حقیقت نیست مگر رفع حاجات و استمداد انوار و طلب امداد و در رفع ظلمات [illegible]
خدا معبود نمی شد که هر کس [illegible] و کار [illegible] میشوند و یا برای خضوع می کنند
حتماً [illegible] جلب نفع و دفع ضرر می نمایند پس [illegible] کار را مظهر مشیت خدا نسبته اند
و الا عاقل بیخود و بی سبب خدمت و خضوع مفت بیجا از برای کسی نمیکند پس [illegible] و کار
بلکه حیوانات و اطفال هم دانسته اند که هر کس و هر چیز را که نفع و ضرری دارد یا دفع ضرر
می نماید یا پیشتر این کار ها کرده و اثبات حق برای آنها نموده است از برای او [illegible]
و هم نفعهای ایجاد و هم فیضهای الهی در وجود مشیت جمع است و او [illegible] است
از برای فیض یابد از او مگر مشیت یعنی خدا را فیضی نیست مگر همین مشیت زیرا که از
ذات [illegible] جدا نمی شود ذات قدیم پس حوادث [illegible] و حادث که هم مخلوق
مشیت اند و نور و اثر او [illegible] از مقام مؤثر و منیر و علت [illegible] نمیکند [illegible]
پس [illegible] قبله حقیقی موجودات است و هر موجب در [illegible] از خیرات و برکات
[illegible] باید از او بطلبد چنین تو دارم هم [illegible] اگر هیچ نباشد [illegible]
[illegible] الا ان یشاء الله یعنی بلکه از برای شیئی در وجود اعظم [illegible]

[illegible]

وانچه از مشیت نیست پس اراده است سبب خلق واز بیش خلق فهمیده میشود سبب خلق الخلق
و هم غرض از عبادت انتفاع است و خداوند نافع علی الاطلاق و صفت نافعیت
خدا و سایر صفات فعل خدا ظاهر شده است مگر بمشیت و در مشیت و این مشیت
نام مقدس او بالفاظ مختلف در میان خلق معروف است و هر قومی او را بنامی میخوانند
حتی انکه جمعی اسم او را بخت گذارده اند و میگویند بخت اورد و دنیا ورد
و لکن عارفان برحق دانسته اند که این مشیت نیست مگر این جوهر انور که در وجود
مقدس ال محمد علیهم السلام ظاهر شده است و مشیت در حقیقت و در نزد اهل طریقت
یکی از نامهای ال محمد علیهم السلام چنانکه میخوانید در قران ما تشاؤن الا ان یشاء الله
و میفرماید اذا شئنا شاء الله و یرید الله ما نرید حتی که میخواهی خدا
خواهد چنانچه پس درین مقام بصورت این مقام و در هیئت این مقام اشیاء را
شناس و کسانی که در اینجا که حکم دارند و در گوشه مرتب نشسته بلکه محیط
بکل موجودات هستند و مظهر جمیع انواع الطاف خدا هستند و نیز بدانکه الا مشیت با تمام
ات و انبساط نیست که در میان خلق ظاهر شده باشد بلکه بهمان عظمت ظاهر شده است
در همه جا بدین ظاهر که حکم ال محمد علیهم السلام و با همین زبان معجز بیان ظاهر است حکم
اگر حکم فرمودند بخواب رو نابود شدن کل دنیا فورا نابود میشد و اگر نعمتی را از خلق
یا رزق یا حیات از برای کسی میخواستند اگر دفعه میخواستند موجود میفرمودند و اگر
بمرور میخواستند بمرور و تدریج عطا میفرمودند پس تمام عالم دادم خلق اشیاء است و تمام نعمتها

نعمت

نعمت اشیاء است و هم انتقامها از اشیاء است و در هر جا از عالم که ظاهر فرمودند
بحکم اشیاء ایجاد میشود و هم انعامها بتدریج عطا میشود و هم انتقامها بتدریج برده
میشود که جاری شده است بسیاست و سلطنت اشیاء است پس ما هم که در حال دعا
و تضرعها و رکوع و سجودها حرف طالع بمطلب هستیم و هم نامهای خدا خواه
بحکم محکم خداوند در وجود اینها بخود اشیاء ظاهر شده است را از اسم جبار و مقتدر
و مقتدر و ملاذ و ملجاء غیر از ال محمد علیهم السلام نداریم و خداوند احد جل شانه نه مولد ذات
احدیت او منزه از جمیع اسماء و صفات بوده موالی و سادات را محل سلطنت و عظمت
و شوکت و جلالت و هیمنت و صولت و سطوت و رأفت و رحمت و نعمت
و مرحمت و عطوفت خود قرار داده پس ایشانند باب حطه که دخول در ولایت ایشان
مایه نجات ابرار است و ایشانند باب المبتلی به الناس و هیچ موجودی را از این
درگاه گزیر نیست پس ما اگر در نماز یکی بگوییم اهدنا الصراط المستقیم که ذات حق اول
از خطاب شده و برتر از عطا نمودن و در هدایت فرمودن و نفع مجود باشد که در نماز یعنی ما فریضها
و خطرات قلبیها نافذ باشد و انها را در حق ممتنع فرموده باشد و هم را منظور نموده باشد
البته در این هنگام مرحوم خواهیم ماند بار را اذا عمل ملک خدا که هم قوابل امکانیه بحرکت او
متحرک و بسکون او ساکن و با مراد موجود و با انعام او متنعم اند مشیت خدا است و مشیت
اول مقامات خلق ال محمد است علیهم السلام و ایشانند که کوشیدن مشیت مقامات و علامات
که در دعای رجب شرح انها را حضرت امام علیه السلام فرموده است انجا که میفرماید فجعلتهم معادن

لکلماتك وارکانا لتوحیدك وایاتك ومقاماتك التی لا تعطیل لها فی کل مکان
یعرفك بها من عرفك لا فرق بینها وبینك الا انهم عبادك وخلقك
فتقها ورتقها بیدك بدؤها منك وعودها الیك اعضاد واشهاد
ومناة واذواد وحفظة ورواد فبهم ملأت سمائك وارضك حتی ظهر
ان لا اله الا انت ودر معرفت این مقام عالی خلق بسیار از انها قاصر
و بسیاری مقصر کم از خلق عارف و معترفند فساع سریع النجاة و مؤخر بطیئ
رجاء و مولی صدیق هوی اگرچه در تکوینی هر موجود اعتراف بفضل آل محمد
علیهم نموده اند و بفطرت اصلی جبلی قادر بر انکار نیستند لقد ظهرت فلا
تخفی علی احد الا علی اکمه لا یعرف القمرا لکن بطنت بما اظهرت محتجبا
وکیف یعرف من بالعرف استترا **نور مبین** در بیان مختصر از معرفت
مقامات توحید و لوازم انهاست بدانکه مشیت با قوت از جنس حوادث که تابع
خلقیه ادراک شود نیست ولکن با فوق رتبه است ادراک مشیت در حالتی که خارج است
از حجبات از منه و امکنه و اوقات و حدود انها هم داخل است در کل انها
پس فوق مشیت تر وجود است که ضد ندارد واحد است که وجه او [illegible] بر وجه
و عدم است و فعلیت او مستولی و رحمانیت مستوی بر عرش فعل و قوه حادثه
و نوعا از مراتب اعلی است و اسفل و ما بین اعلی او مقامات که بر حدیث
دیگر چیزی از این مقام دیده نشود مثل انکه واحد دیده شود با انکه چشم ادراک او

بکلی

[illegible]

بکلی بپوشد و اسفل او مقامات است که کثرت لا نهایه موجود دیده میشود و ما بین مقامات
کثرت احدیت در حال همه برکثرات دیده شود پس در مقام اسفل اشیاء دیده میشود
ولکن بروجه معلومیت از برای خداوند جل شانه و این علم علم ازلی ابدی قدیم است
که زیاده و نقصان ندارد پس در این مقام اگر گفته شود که جمیع موجودات بوجود ازلیه
در مقام عبودیت و تضرع و اقتضا مراد این است که عبادت علیه ثواب و عقاب
علیه عمل است و نیت که در انجا قوه باشد که بعد از قوه بفعل اید و نیت زمانی
که بعد از زمانی بیاید تا در ان اول عمل و در ان ثانی جزا بیاید پس هر موجود در ان مقام
در ان ازلی محض ثابت و دائم است خواه مثوب باشد و خواه معاقب و سر حقیقت
دعا رضا لداعی در انجا بروز می کند هنگامیکه در اول لیهم است و مقام ما بین مقامات
که نمود نور اشرقت من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید اثاره و ان
احد را که با کثرات دیده شود صبح ازل نامیده چرا که شمس ازلی مقام اعلی است
مقام ثانی مقام صبح ازل است که نوری از افتاب صبح ازل طالع شده است ولی
نجوم کثرات هنوز پیدا است و پیدائی انها دلیل انستکه افتاب طلوع نکرده است
و بزوال و منتهای ظهور صبح نرسیده پس از نور بر هیاکل توحید لایح و ظاهر شده است
اثار او و اثار او ازلیت و ابدیت است و بقاء ابدیست و عدم ترکیب و زوال
و فناء و فتور و عدم وجه یکه مضاده با عدم داشته باشد و نبودن عدم و قوه
که مضاده با وجود داشته باشد چرا که بوجود احدی قائم شده است هم از وجه عدم

و اما مقام اعلی پس مثل او مثل جدید محماة است که جنبان نار از او ظاهر شده است
که ذکر ابرار غیر یکدیگر لذوه است پس این مقام مقام فکأنما خمر و لا قدح است
بر حسب کانما و مقام اسفل مقام [illegible] فکأنما قدح و لا خمر است و ما بین این دو مرتبه
بین است بیاب چه عرض کنم که مبین حق بیان شود و لا قوة الا بالله باید بیان کنند
تا فهم ناظرین چه کنند پس مقام این مقام بیان حق است نه حقیقت زیرا که بیان حقیقت
در تحت مشیت واقع است و اگر یافت الخبر را از جابر اسرار علوم آل محمد علیهم السلام
نوشتم لذا بر او پس بدانکه نتیجه این بیان این است که این مقامات مقامات عبودیت
برای ما صادق نیست و اگر صدق کنند بطلان نخواهد است که فرمود لا فرق بینها
وبینک الا انهم عبادک و خلقک پس نفی فرق را انکار کن و نه اشتباه
را پس عبودیت حقیقی در جا نیست که نفی فرق نتوان نمود بلکه فرق میان عابد
و معبود تا شاید فاش موجود باشد و عبادت لذا عابد آن را ثمر باشد یعنی عملها
از قوه بفعل آید که اگر نیاید اجر نخواهد باشد و ممکن باشد که لذا اعمال از قوه
بفعل آید و هم ممکن باشد که بعرصه فعل نیاید پس این مقام است مقام داعی و مدعو
و دعا [illegible] و [illegible] طاعات و معاصی و این مقام است مقام دعا و تضرع
و اجابت و حرمان پس حال بعد از این مقدمات میتوان فهمید که معبود و مدعو
باید دارا خزینه امکانیه باشد که چون بخواهد بمشیت قهر قدرت محض اجابت
کند لذا اجابت را از قوه بفعل آورد و چون نخواهد معدوم گذارد او

در قوه باشد چنانکه ظهور لیکن مشیت چون فاعل اول اول افاعیل است قاطبه قوابل
عابد او هستند و هر کس را بر حسب عبادت و عمل و سؤال و دریافت و قابلیت
او او را اجابت فرموده است اگرچه این اجابت همراه دعا و اعلا مقامات دعا است
لکن دعا و اجابت هر دو از قوه فاعل بمعرض ظهور آمده است بر حسب سؤال و وسعه
قوه امکانیه مطلقه اعلا پس هرگاه سؤال شود از طرف داعی گرفت قابلیت از او است
و اجابت فیض آید تا آن دعا کننده است که با فاضه عالم وجود مرتبه شهود کاف
دعا و اجابت هر دو را در مقام واحد گرفت پس هر دو با هم فیض عالم است که اقتضیه
شده است بر قابلیت اقتضا او که قوه سابق ظهور سؤال کننده این حاجت
وسته دعا این اجابت است پس عامل باید صاحب قوه باشد و بعمل خود [illegible] سؤال
داعی باشد و معبود و مدعو باید کسی باشد که بر حسب لذا دعا اجابت فرموده آن دعا و سؤال
معوق نگذارد پس خداوند عبادت و خداوند جزاء عمل و خداوند عطا معطی
او است و از اینجا [illegible] بیان الاکه مقامات توحید است قوه و مکان ثبت و داعی
و مدعو و عابد و معبود گفته عرض شد و این فاعل حقیقی که هم قوابل سائل و عابد
و داعی او شدند او اخلق است و شرف خلق و صفوه خلق و خیره خلق است و اگر
بخواهد عطا میفرماید و اجابت میفرماید و اگر نخواهد کسی را بر او حجت نیست
لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون چرا که مالک در جود و کرم لذا مسبوق فیاض
و فیض ایجادی و کرم منحصر و عطا ملانهایه دارد پس هم بحکم هر قوابل محدوده مقیده است

کز محو و هم لیتلون بیاب الخیر را از حقایق توحید عبادت شنیدی و منتظر باش
ازبرای آنچه خداوند جل شانه نخواهد و لشنوی و منضم کن بعض علم را ببعض تا مقصد
برسی و در بیان آنها بی ابا در تاملی و باصطلاح سرایه صاحب تر اشر و بخل بامر بکنی که
بی او چیز باشد و السلام علی من اتبع الهدی **نور چهارم** در بیان فواعل و قوابل است

اگر چه اجمالا شرح این مسئله گذشته است ولی پاره نکات او باید بیان شود
و هم نقص علم را اجمال است و اجمال احمل شبهات و مجال اشتباهات است عرض
میکنیم که فاعل و قابل هر موجود ند از موجودات یکه از ممکنات هر رتبه اختراع شده اند
و در فاعل کمالات چند بالفعل شده است که لیکن کمالات در قابل نیست و در قابل
کمالات چند نیز بالفعل است که در فاعل نیست لیکن فاعل مکمل قابل است و قابل
مکمل فاعل است باین معنی که فاعل کمالات کامنه در قابل را ابراز میدهد یعنی
کمال فعلی او بروز میکند و فاعل کمال تکمیل او از او بروز میکند و بدانکه
فاعل حقیقی فاعلی است که من جمیع الجهات فاعلیت داشته باشد و چون
چنین شد قابل از همه جهات محتاج است باو و این گونه فاعل محمد و آل محمد
علیهم السلام اند و کاملین شیعه که بمنزله عرش و کرسی و آسمانها هستند در رعیت
بمنزله عناصر و موالید ند و لیکن فواعل احاطه باین قوابل من جمیع الجهات نموده اند
پس قوابل از همه جهات محتاج باشان اند نیز که نعمت فیض وجود در ذرات
مگر آنکه از انشاء آیه فرمود من الماء کل شیء حی و فرمود انزلنا من السماء ماء

خزائنه

طهورا و فرمود انزلنا الحدید پس فیض از اعلی مراتب است ان من شیء الا عندنا
پس هر موجود در مرتبه خزائن او فواعل است و فواعل و جهه معبود حق است **نور
پنجم** در شرح معنی عبادت و حقیقت بندگی است بدانکه ظاهر هر طبقی باطنی است
و باطنی باطنی الی ما لا نهایه ظاهر است پس هر چه در ربوبیت است حقیقت او در عبودیت است فرموده
در عبودیت غلیظ او در ربوبیت است پس هیئت باطن که ظاهر لطیف و هیئت ظاهر که
باطن غلیظ است پس خدا که در ظاهر درد تمام است و دوا و طبیب در باطن نیز چنین است همان
طور که صاحب درد طبیب را می شناسد و دوا را میجوید و میخورد و البته میگوید طبیب
دوا استفاده داده درست هم میگوید در باطن هم خداوند منزه از حدود تمام اوصیا
و دوا و شفا دهنده است یا من اسمه دواء و ذکره شفاء و نام خداوند
خدا غیر او است و غیر او خلق او است و چون منسوب بخدا است فرق خلق او است
فرموده ما بیم نامها را میگوید خدا پس شفا دهنده فاعل است که در رتبه بالا از قابل است شفا
پس او است و جهه معبود در شفا دادن و دوا خوردن یعنی خضوع و خشوع و تسلیم
و انقیاد و قبول از دوا از برای او خود عین عبادت و اطاعت است و منفعت آن
اطاعت عاید خود تو میشود تو دوا میخوری نفع شفا از دوا خوردن تو شفا نمیاید و او
مریض نبوده است که شفا یابد پس هم درد و مریض و مرض از تو است و هم نقص او در ترک از
شفا است و تمام فعال او کمال او در در رتبه بغیر تمام شفا است پس چون تو قرب
بشفا جوید و مظهر شفا شوی صحیح سالم خواهد شد پس هم درد تا در مرتبه از نامها

و به شفا در تقرب با نهایت و اطاعت و نفی امر طبیب اگر فی نفسه طبیب است که
شفا به بخود و بدیهی است که ذات طبیب این کفتار و معالجه جزو است و فاعلیت
و طبابت او در هنگام ظهور و بروز طبابت اوست در غیر که قابل و مریض است
و قبول شفا از طبیب مرنماید پس نیت عبادت که اطاعت پیغمبر و آل پیغمبر علیهم السلام که صورت
دوا و شفا و معالجه و علما ظاهر شده است در کسی که بصورت و صفت و عمل و عبادت
است در او آید البته شفا می یابد پس فاعل لطیف لطیف می شود و قابل هم امر تلطیف می شود
و چون مطیع شدند امر با طاعت فرمودند و چون لذ ضدیت با اشیاء با سبب [illegible] بودند
امر ترک عداوت و اذیت مردم بلکه امر فرمودند و اگر کسی اطاعت ایشان نکرد و خواست
به جان و مال و عرض و ناموس مردم تعدی کنند اول با او جهاد کنند و کشتند که مبادا
ملک فاسد شود و اگر در جزئیات مخالفت کند تکفیر کردند و از اسلام او را بیرون
کردند و یا آنکه حدود و تعزیر و سیاست بر او وارد آوردند تا این است طبیب و فاعل و این
است طبیعت و قابل و صاحب هر خود و این است طبیعت و امراضیه و این است طبیعت
قوابل آنکه که مخالفت بوده و ترک تمول امر خود نموده است تا طبیعت پاک
در او پیدا شده است **واما معنی نیت** پس آنکه میل قلبی بچیزی پیدا خواهد شد
که جنبه و مناسبتی با او داشته باشد و جنسیتی در او است که تقویت جوهر
او نماید و دفع دشمن ضد و منافی نماید که لذت ضد سبب فنا و عدم این شی است
پس هر آنکه هر موجود طالب جوهر خود و متنفر از عدم خود است و چون طینت کسی از

علیین

طینت
علیین باشد او به جنس خود و اقوی از خود در نور نیت مایل و مشتاق است و اقتضای نور
علیین این است که آثار نور از او است چنانکه اقتضای ظلمت طینت سجین نیز اثار ظلمات است مگر
انکه از ضعف یا از معارضه با جنس قوی تر و [illegible] را اظهار امر خود نمایند و اثر
خود را ابراز دهند پس اگر مانع و مرض و عرض در میان باشد هر یک از لازم طینت مجانس
خود مایل می شوند و کارها طبیعی آنها بدون کلفت لذا آنها ظاهر می شود و چون همیشه نیت
حفظ نور یا ظلمت وجود خود است پس آنرا حفظ وجود حق بهتر از پناه بر او باقوی از
خود نمیدید پس بطور اشتیاق و مثل اشتیاق بدن بجان او اقوی را میکرد در تمام [illegible] کنند
پس او شفیع این ضعیف و حفظ و تربیت و مقوی و مربی در علم و [illegible] در دلیل و امر کننده
و نهی کننده او می شود این ضعیف هم مایل و مشتاق و مطیع و منقاد او می شود [illegible]
که [illegible] از مجانست است و مظهر او قلب است و در قلب نیت [illegible] و در بدن عمل [illegible]
قلبی روح عمل است و عمل تن اوست و غلیظ او با این سبب فرمودند ان النية
هی العمل یعنی عمل قلب نیت است و عمل بدن مجان نیت و میل اوست بجانی خود پس [illegible] اول
می کند که مجاز خود را تحصیل کند و بشناسد و یقین کند و علم حاصل کند که مجانس و [illegible]
دوست و طالب تقویت اوست در این مقام بجهالت و تخمین و شک و شبهه
در رسید [illegible] اکتفا نکنند [illegible] که خدا میفرماید و اعلموا ان الله علی کل شیء
قدیر پس علم با [illegible] و علم بقدرت او واجب است تحصیل آنها و نیز علم شفعاء
و انبیاء و رسل و اولیاء و حفظه [illegible] و راویان و محدثین که وسائط فیض وجود

نورانیت اند باید تحصیل نماید دوم علم حاصل کند که اینها چه قسم اند انگاه مواظبت بر اطاعت
نماید با کمال میل قلبی و کوشش نماید پس دل او قوی تر گردد و بدان مشتاق تر می شود و روز بروز
ابواب فتوحات و مکاشفات بر او گشوده می شود و از العین باطن طاعت را که جنت
حقیقی است و باطن عصیان و طغیان را که نار حقیقی است مشاهده می کند و می بیند که مؤمن
واقعا و حقیقة باغیست از باغات جنت و در دیدار او و گفتار و کردار او هم جنت
و منافق و ناصبی را می بیند که حیات و عقارب و کلاب بر گرد او راه دارند و دایم او را
میدارند بعداوت اهل حق و صاحب حق و می بیند که خلق دایم زیر و رو می شوند
و متصل صدای طبلها و مارهای سفید و سبز جهنم میریزند و صاحبان باده و نی و تار و طنبور
تائب می شوند و مشغول ناله و گریه و زاری و قرار دادن توبه و انابه می شوند و پر محبت
ائمه و طینت صفای انها بروز می کند که چه قسم ناله و توبه کننده از تسبیح مسبحین تر و حزن
خوشتر است و در این مقام به نیت ستر از اسرار خدا است نخواهیم اگر
جواهر فهم او بسیار کنند ولی باز عالم خالی از صاحب دلان و اولیاء الله نیست
و لکن ستر این است که خداوند جل شانه پس از گرفتن عهد و میثاق ذر و خلط طینت
خوب و بد اینها را باین دار فرستاده و امتحان فرو فرستاد و البته تو میدانی که خداوند
از این اختلاط و فرو فرستادن غرض عظیم داشته است و آن این است که معاشرت
مؤمنین با کافرین اگر چه بنظر ظاهر از برای مؤمنین اسباب ضعف است لکن در باطن
امر این منوال نیست بلکه کفار از هم جنس خود قوه میگیرند و مؤمنین از هم جنس خود

نیز قوه میگیرند و غرض مؤمن که از کافر است از معاشرت کافر قوت میگیرد و غرض کافر
که از مؤمن است از معاشرت لکن کافر با مؤمن آن غرض قوه میگیرد و این مطالب خالی
از شبهه است و لکن ستر باطن این است که نفس معصیت غرض مؤمن اسباب استحکام
انوار و کمالات ایمان او است بعلت اینکه ندامت و خضوع و گریه و ناله و بازگشت
بسوی خدا اثر و ثمر او است و نفس طاعات غرض کافر و منافق اسباب استحکام غرور و کبر
و عجب و شقاق و نفاق او است پس نیت دو نیت است یکی نیت ظاهریست که نیت
کننده در ظاهر ملتفت او هست و یکی نیت باطنی است که پنهان است و جز خدا
و اولیاء خدا کسی نمی دانند تا از پس پرده غیب بروز کند و نیت حقیقی عبادت
و عبادت قلبی حقیقی نیت صحیح است و الا نیت اول کفار و منافقین هم دارند
و قلب اخرویست و مع ذلک صدا قوت انها عملی ندارند پس مراد ما از نیت نیت
ذاتیست نه عرضی شخصی در زمان حضرت صادق علیه السلام تردید در امامت آن بزرگوار
داشت و میگفت من احتیاط میکنم فلانی که با او گوکند ردریا چه احتیاط شود در
گرایت و توبه کی و شرف شد و ایمان آورد و باز کسی گفت در کنار دریا قرب با جابر
زنا کم و کسی خبر خدا مطلع شود و از خبار بعضی معلوم است اما امام است باری
غرض این است که لکن زنا باعث هدایت شد در باطن و در ظاهر معصیت هم بود
پس مقصود ما از این بیانات جسارت مردم است بر معاصی بلکه مراد ما یوس شدن
عاصی است از رحمت خدا و مغرور شدن مطیع است و یاس و غرور هر دو مهلک

لکن آنچه عرض شد در فهم کرد خدا که ضد تمام اعدا است بر مؤمنین اصحاب نعمت درجات این آیات
معانی عرض شد که اعدا ایشان هستند در عرصه اجمال اصحاب شجره و ظهور روح الایمان هستند
در باطن

مطلب بیست و نهم

لذا آنچه بیان شد که بنده حقیقی در هر مقام خضوع قابل است از برای فاعل و تسلیم و آلات او است از برای منعم فاعل و نیت حقیقی میل هر مقام و رتبه از مقامها و رتبها بسوی مجالس محمود [illegible]
لما زاغوا ازاغ الله قلوبهم حضرات یا باطل شدند مدد الهی اینها را مایل نمود یعنی چون بدر رگشتند [illegible] ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا انک انت الوهاب

مطلب سیم در بیان اولویت و احدیت

خدای احدیت در امکنه و حجت بر تمام موجودات و این مطلب ادبسیار مشکل و فهم او هزار مرتبه مشکل تر است و هر چند او نیست تسهیل و تیسیر صعاب علوم و حکمتها بر طالبان علم و حکمت آل محمد علیهم السلام و هم اعتماد بر تایید و تسدید و عنایت و رحمت ایشان است صلوات الله علیهم اجمعین و در این مطلب چند قاعده شمارده می‌شود کلیه علیه

قاعده اول اینکه مخلوقات خدا را مثل [illegible] معتقد است و مصور لکار [illegible] بدارند ولی چون غالبا مشاعر خیال که در هر مقام خود خلاقیت دارد و صور خیالیه چند سو موجود میکنند و آن صور را چون خارج لباس [illegible] میدارند انگاه هر نقص که در خیال ایشان است در آن هم میدارند و تشبیه میکنند و حال آنکه نه آن مشاعر مشعر این کار است و نه آن صورت لباس [illegible] است و نه مطابق با آن

نیز لعم است و عیب دیگر این است که همت در طلب علم ندارند و میخواهند بمباحثه و در کمال تعجیل به و کلمه غوامض علوم را بفهمند و این امر از محالات است و عجب سیم آنکه شنیده اند از مردمانیکه کلیه از علم آل محمد علیهم السلام بی بهره اند اینها را حجت مینهند و اصحاب نفس را برای علم حق قرار میدهند باآنکه این مسموعات کلیه از این علم بیرون بوده است عیب چهارم آنکه در علم حق از ابتدای توحید تا آخر باب خصایص و ظنون عقلیه باطل خود تشقیقات و تفریعات و تأسیسات و تأکیدات عرض نمایند که هیچ نزد عالم این علم فرعا و اصلا محل اعتنا نیست پس اگر کسی یافت شود که تصفیه جمیع اولا نموده باشد از اباطیل مردم بعد شعور مسئله را بداند و همان شعور را در سلام فهم این مسئله بکار برد و تا آنکه علم حق را از اهلش بشنود و را نیکا با کمال غیرت و استعداد احتمال زوال امر یادداری نماید این بزرگوار هم او را از رحمت علم محروم نخواهد فرمود پس عرض میکنم که تمام خلق سو از اول تا باخر اینها اگر در محضر واحد حاضر سازی در اینها تقدم و تاخر و علو و بلندی و پستی و علت و معلول و لطیف و کثیف نخواهی یافت بلکه همه اینها را شیء واحد و نور واحد و تجلی قائم بنفس خواهی یافت باین معنی که در تحت مقام احد اینها و قصند و حقیقت نفسه محتاج محض و جمع لفقر حاجت و نفس سؤال و نفس دعا هستند پس در این نظر غیر حاجت و فقر و نیستی و نابودی و ناتوانی و نادانی چیزی نخواهی یافت و این حاجت و فقر و نیستی و نابودی و ناتوانی و نادانی خلق رافع و دافع ندارد بلکه خلق بهمین فقر خلق شده از خلق بودن ازلا و ابدا بیرون نخواهند رفت پس رفع

فقرا انها هرگز نخواهد شد هرگز موت خلق لو بله انها حیات حق بودن نخواهد ثابت
حق و خلق لا ثالث بینهما و لا ثالث غیرهما و فرموده با شرف خلق انک میت
و انهم میتون و فرموده یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله
هو الغنی پس اینست و این قاعده محکم کن و بدانکه هرچند بعد شنوی ناقض این
قاعده نخواهد بود چراکه این مقام که مقام فناء در فناء است محال است که بقاء پیدا
کند و بقاء یا بقاء در بقاء از برای او حاصل شود که اگر بقاء مرشد پیدا باید باشد عداد
احد شوند و احد بن باشد و خلق احد باشند و این سخن بدیهی البطلان است پس
تمام خلق باید غیر موجود و بر فرض فرض معدوم خواهند شد یعنی یا باید موجود
باشد یا باید معدوم شود و شق ثالث که غیر ذلک یعنی احد شدن باشد ممتنع است
لیکن هر شیء نسبت با حد ازلی و ابدی است محال باید هرگون و ببین که احد از برای او
زمان سابق بوده است که در آن زمان نبوده باشد و یا مکانی بوده است که در آن
مکان نبوده است یا این امر محال است اگر فرض کنیم آن مکان و زمان تمام احد و سابق
در وجود ها که نبوده اند آن گاه و چنین فرض محال است پس احد مسبوق بعدم نیست
و خلق اعدم که خلق او شده مسبوق بزمان و مکان هستند لیکن عدم از برای
خلق نیز محال است و انها را سابق زمانی یا مکانی یا وجودی یا عدمی نیست پس نیست از
برای انها نبودی تا بگوئیم که چه قسم شد که موجود شدند و نیست از برای انها فنا تا بگوئیم که
که بگوئیم چرا انها را فنا نموده است زیرا که غیر بودن در این مقام خواهد بود معنی

و حوله احد نمی شوند غیر هم نخواهند شد پس در مقام فوق ذاتی ازلا ابدی واقفند و قائمند
بغیر و از برای غیر و از خود نیست و نابودند و بغیر برپا و آنچه شنیدی از معنی قائم بنفس
بودن خلق در اینمقام جاری نمی شود و نیز آنچه فرض نمودی از چرا و چگونه و چه طور و
سبب که دلگاه برای چی و بچه سبب و بچه علت و بچه دلیل کلا در این مقام فرضش غلط
محض است زیرا که طور نبوده اند که بعد از آن طور طور دیگر شده باشند تا تو بگوئی خلق
چرا و بچه علت آن طور رفت و این طور شد بلکه نبوده اند که باشند و بعد موجود
شوند که تو بگوئی بچه چیز موجود شدند و لیکن نیستی کجا رفت و این هستی چگونه آمد لیکن
مقام مقام جف القلم بما هو کائن است و قلم را حرکتی نیست و حرکت او را طوری نیست که
و نوشتن نیست که تو آن فرض تغییر و تبدیل چرا و چه نمائی حق و خلق و لا غیرهما
غیر واحد و خلق قائم باو ازلا ابدا و اثبات مقام خلق باو از لوازم احدیت و تنکر
خلق است و قیام بنفس در اینمقام کسی که گفته است و با نیمه اگر کسی قیام بنفس بگوید خلق
احد شده است و باطل محض را اعتقاد کرده است پس کوشش کن در فهم این مقام و ناقض
از برای این قاعده مپندار که ناقض احد شدن احد است و ناقض حقیقت او شد و ناقض
خلقیت و تنکر خلق است و هر دو باطل است و اگر احد و حقیقت احد را در وجود مثبت
و نابود ها سوی از برای او نیست و تنکر و خلقیت خلق را نفوذ هر دو گواهند و در خلق
ناقض نیست که اگر بود او از خلق نبود و چون هیچ چیز در خلق که از خلق نباشد لیکن ناقض
و ناقض مر خلقیت خلق محال و ممتنع است بفهم آنچه را که عرض کردم

قاعدة

دویم بدانکه چونکه تمام خلق در این نظر در محضر احد حاضر و ظاهر و موجود است
و قوه و امکانی نیست هم انها بالفعل محضند و این مقام از موجودات چشم اجساد
لازم دارد و خداوند لنن چشم حلا مومن داده است که فرمود اتقوا فراسة المؤمن
فانه ینظر بنور الله و در لنن چشم خلایق مختلفند زیرا که چشمها بعضی قوی
و بعضی ضعیف و بعضی نزدیک بین و بعضی دور بین است و علیم حکیم خود میداند
و دل حقی که با چشم دل چه می بینند و چه میفهمند و هم علم حق که نور حق است
که فرمود العلم نور و همین علم است دلبر و این است نقطه علم که فرمود العلم نقطة
کثرها الجهال یک نقطه بیش نیست غم عشق و این عجب که هر که من شنیدم نامکرر است
و کسانیکه این چشم ندارند امر کثرات را بفصل یا وصل با احد ممزوج باشند
می بینند و بغیریت و عینیت ممزوج باشند احد را نسبت بکثرات بسنجند
و میهمیهات این التراب من رب الارباب حد خدا و نه علم و حکمت است که بر زبان
معجز بیان ال محمد علیهم تمام این مطلب در احادیث عدیده سدید جاری شده
حیف صد هزار حیف که این کوته نظران ضعیف طاقت این بیانات نیست بهتر
انکه از این جواهرات باهرات دم در بندیم و حکم را از زبان کسی اسوده داریم
اخاف علیك من غیر عدم صبر منك و من مکانك والزمان ولو انی
جعلتك فی عینی الی یوم القیمة ما کفانی و لا کل ما یقال یحانن و بنه
و لا کل ما عاد و فیه حضرا هله شرح این احوال از نقش حکم این زمان بگذار

تا وقت ذکر لعل الله یحدث بعد ذلك امرا و لا تسئلنی ما الدلیل به علی انی
اخاف ان تکون من الجاهلین و لا تسئل ما لم تستطع علیه صبرا و کیف تصبر
علی ما لم تحط به خبرا نکته ای چیه تیغ پولاد است تیز تو ندار سپر واپس گریز
بار احد جل شانه با کثرات نه فصل دارد و نه وصل و نه عینیت و نه غیریت
و نه کلیت و جزئیت و نه ظاهریت و باطنیت و نه امثال اینها اما انکه این الفاظ
بر زبان میرانند کوران و مردگانند زنده کان بصیر خود خبر بحال و مشرب هم
خود هستند و حاجت باین الفاظ کفرامیز ندارند کجا ایمان و کفر و ترک الفاظ
و معانی اینها هم شبیه است و که مراد و مفهوم و مصداق و عبادات و هم رات
و کنایات اینها یکدیگر میمانند انظروا الی ثمره اذا اثمر ثمره شجره خبیثه علوم
و حکمتها ی یونان جرس و تنبک و تار و طنبور و شراب و عشق امارد و ساز
و دف و رقص و ترک عبادات و بی اعتنائی بانبیاء و اولیاء و شرایع و احکام
و حلال و حرام شد و ثمره شجره طیبه علم ال محمد علیهم انوار حقیقت و اثار
طریقت و احکام شریعت و تقوی و پرهیزکاری و عبودیت کامله است اینها که معاصی
و سیئات است که هی این التراب و رب الارباب حتی الکریم شیخ امجد اوحد اوحد
اعلی الله مقامه فرمایند که شرط صحت توحید تو این است که جزئیات ادات
دینی شریعت غرا و ملت بیضا را اقرار کنی و عمل نمائی و الا بهر اندازه که
کوتاهی کنی توحید تو بهمان اندازه ناقص و کم خواهی که حاروت و شوش

[illegible]

درخانه گذاردن و تار عنکبوت را زن در خانه گرفتن و ترک مسواک قبل از وضو منافی با توحید است زیرا که توحید صفت خداست و اعتدال طبع توحید که در وجود معتدل جمیع موجودات ظاهر شده است در مقام و در محمد و آل محمد علیهم السلام ظاهر شده است در مقام هر یکی از آداب شریعت خواه جزئی باشد خواه کلی بهمان صورت ظاهر شده است که بیان فرمودند پس اگر تو ترک یکی از این واجبات یا مستحبات کنی یا ترک یکی از این محرمات و مکروهات را بجا آوری یا در قلب جمیع آنها بیکی از آنها بیاوری و تصدیق نداشته باشی بهمان اندازه توحید تو ناقص است و در حقیقت در مقام این جزئی از جزئیات شریعت یا طریقت یا حقیقت کافر و مشرک و ظالم شده‌ای و توحید حق اینست که در قلب اعتقاد کنی و بزبان اقرار نمائی و در عمل مواظبت کنی و اگر تقصیر نمودی توبه نمائی و در حال بگوئی ما قال آل محمد علیهم السلام قلنا و ما دان آل محمد دنا و روایت کنیم من لزمنا لزمناه و من فارقنا فارقناه و نیز فرمودند کمیل خذ عنا تکن منا الی ان قال یا کمیل اذا شئت ان تحشر لنفسک مذهبا بنجیک یوم المحشر من لهبات النار فخذ عن اناس نبیهم و هدیهم فردی جبرئیل عن الباری باری پس توحید حقیقی بتصدیق علم آل محمد است علیهم السلام که ظاهر و باطن همه را داراست و ظاهر او تصدیق مرکب است باطن او را و باطن او دفع میکند انکار او را بعضی از این شرح آنچه در صدد او بودیم از تصنیف قانون قاعده محکم کرده‌ایم مطلبها دیده شود و بحول الله و قوته بواسطه این قواعد فهم او حکام زمان پیدا شده‌ای پس عرض مینمایم که با این حکم که مقام مسطور در قاعده اولی دیده شده نمی‌توان نقل

بچیز

بچیز دیگر نمود و چون از این نظر چشم پوشید بطلب امر دیگری خواهی دید بچشم دیگر که از چشم و ناظر و منظور و نظر جدا گانه است و این نظر نظر سرمدیت است پس در این نظر تمام اشیاء را بعضی با بعضی مشتبه و متصل و مطلقا این عالم داخل عالم اول نگردد و نسبت بآن عالم نور و سرور این عالم عالم ضنک و ضیق و ظلمت ایست و حزن و غربت است زیرا که در این عالم هر که بر یکنفر از اهل عالم بالا بنگرد خواهی دید خلقشان همه در هیئت عظامهم و جسمهم تحت التراب رقود و این عالم تمام عالم انوار است که پشت بانوار و رو بظلمات میروند و از جنت حقیقی بسوی جهنم و از قصر بسوی قبر رفتند بر عکس از آنکه بر گردیم بسوی بهشت و دار حیات و بقاء و لذت و سرور و بقدر یکه فهمها تحمل و بینشها را توانائی است از شرح این عالم برشته تحریر در آوردیم تا خزینه این سالها خالی از این جواهرات طاهرات زاهرات نباشد و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدانکه عرصه‌ها عرصه است و ثالث ندارد اول عرصه تکوین است دوم عرصه تشریع که سابقا اشاره بآن شده و در عرصه تکوین ظلمت نیست بلکه تمام این عرصه نور محض است یا من الظلمة عنده ضیاء و سعد له سواد اللیل و ضوء النهار پس در کون جمیع سعداء و اشقیاء و مؤمنین و کفار بنورانی نور وجه تکوین شده اند و در مرتبه اول امکان موجودات آفریده شده است با و لویت ظهور بعد کون موجودات از قوه این امکان استخراج شده است و قوه مطابق با فعلیت است و فعلیت مطابق با قوه و اظهار موافق کون و کون بر وفق امکان است حال بکیفیت الحکمة تامه

فهو هنا نا منفى بطونها نالحكمة ناقصه من الحكيم پس امتناع ماده اشیاءست کون

صورت انهاست و نیز کون عصورتی و ماده لست کونند ماده انها سطاع مثیرست

که بر حسب اطلاق مثیر از او صادر شده است و او را اصل تعیینی نیست انزلنا من

السماء ماء فسالت اودية بقدرها و تعینات تکوین بحسب قوابل

ولکن باید دانست که این قوابل بحسب مشیة خدا اند و طلبت انواع کمالات از او ظاهر

نمود شد و هم انها ظهور برسند کار بود شد و محقق نما بودند و کل انها حکایت

کننده نور رب لعید ند پس این عرصه عرصه انوار الهی و ظلمت معدوم الهی است که

گفته اند که ظلمت امر عدمی است و در کون راست نمی آید این سخن نه در شرع و لوله

این عرصه معمور شد تمام این عرصه دلالت بر توحید الهی و بجمیع تکوین لوح تکوینی

دیده میشود که جمیع اشیاء ثبت شده است و در اینجا جف القلم بما هو کائن الی ما علم

زمان و دهر و سرمد مقام الکتب است و مقام ما اکتب قال اکتب ما کان و ما یکون است

و مقام ازل و لوح محفوظ مقام جفاف و خشک شدن قلم است پس قلم در لوح محفوظ

حرکت و سکون و رطوبت و جفاف ندارد زیرا که حرکت و سکون و رطوبت و جفاف

هم انها نوشته است پس قلم و کتب و رطوبت در رتبه ایست و با جفاف محقق

حقیقی است که ضد ندارد نه جفافی که ضد او رطوبت است زیرا که این جفاف جزو ما کان

و ما یکون است و جزو مکتوبات است بفهم این مطلبها را بلند شو تا مطلب برسی و اگر بخواهی

جمیع عرصه ها را قلم و کتب و جفاف را نیز معنی و تمیز کنیم میسر است ولی ابعد از عقول

خواهد شد پس عرصه لوح تکوینی هم اشیاء نور الهی هستند و سرا نیعنی الستکهم مطیع خدا

شده اند و همه امتثال امر کن را نموده اند و شخص مطیع هرگز از پیش خود کاری نکرده است

که مبغوض و مغضوب و گمراه باشد پس همه بر صراط مستقیم و بر راه کج نیستند که

خداوند نعمت هستی بانها داده است و هم انها عابدین و مستعین با او هستند و هم

انها بثواب امتثال اوامر رسیده و از نواهی منزجرند و خداوند است مالک روز

دین و جزا و ظاهر بصفت رحمت واسعه که رحمت رحمانیت است در ماده کون

و ظاهر بصورت رحمت خاصه رحیمیت است در شرع کونند همه این موجودات

دو وصف و محمودی حمد خدا هستند و حمد در این عرصه مخصوص رب العالمین است و خداوند با هیئت

محمد انها ظاهر شده است که همین این مقدمه ظاهره با وجود دانستن حال باید مطلب با گذار

با اقدام ثابتة که خرجوا لنثبت به فؤادك و فرحوا لیثبت به الاقدام پس بدانکه جمیع

نظام اکوان بعین همانها که در لوح محفوظ حاضر دیدی در نزد احد و همانها مطیع

و انوار خدا دیدی آیا احدی بالای سر انها ایستاده است یا در عرض یا در زیر رتبه انها

هر سه قسم قطعا باطل است اما در پهلو و در عرض انها بدین جهت باطل است که در عرض مکتوبات

و موجودات و اکوان نیست که در پهلوی انها بایستد پس آن دست تربطین او ولی

باطل است و اما فوق انها پس عرض میکنیم این مقام که مؤثر و منیر تفوق رتبی دارد که سرمد

و دهر است واحد منزه است از تفوق و بعد از ابطال این اقسام احدا که نفس کثرات

باشد خدا نکند قوم کیان کونند این هم باطل تر از همه اقسام است زیرا که کثرات اند قسما

کثرات ع

احد چگونه علیحده یکدیگر شوند و حال آنکه عرض کردیم سابقا که عینیت و غیریت و وصل

و فصل کلّاً باطل محض است چرا که همه اینها بر قلم جاری شده است و خداوند احد اینها کوباذات

قدرت و به حکمت محض ساخته است و لا یجری علیه ما هو اجراه و لا یعود فیه ما هو

ابداه پس امر بر نحو همیچیکی از اینها روا نیست که باشد و آنچه سزاوار است جاری

قسمت که حضرت الصادق الصادقین صادق آل محمد علیهم السلام بمفضل که از شیعیان کامل

ذمود در حدیث طویلی که بعض از عبارات سؤال و فرمایشات را عرض میکنیم و فرمود

یا مفضل و عجبا لمن یعلم یا مفضل ان الصورة کلّ لا تو عینا النبی فالظاهر

اما منه و حینه و باطنه غیب ممتنع لایدرک لیست کلیّة الباری بل الباری

سو نجیا و هو هو اثباتا و ایجادا و عیانا و یقینا لا هو هو کلا و لا جمعا

و لا احصاء و لا احاطة یعنی و عجب است که دانسته شود ای مفضل که صورت

انزعیه که فرمود ظاهر من امامت و وقت است و باطن من غیبت ممتنع از

ادراک کلیّة نیست او باری و هم نیست باری غیر او ولکن صورت انزعیه باری است

در مقام اثبات باری و ایجاد فرمود او عیان و مشاهده او و یقینا او است باری

و نیست لکن صورت باری کلا و نه جمعا و نه احصاء و نه احاطه [illegible] این فرمایش بقدر فهم

افهام ما این است که حضرت لوح اعظم محفوظ غایب است از اهل عرصه سرمدی و فرمود

و بالمنزلة عرش در برادراک او نیستند پس لوح مقام از مقامات آل محمد علیهم السلام

که در تفسیر آیه شریفه و عنده ام الکتاب فرموده یعنی الذین عنق و فرموده‌اند علی [illegible]

حدیث مروی از مفضل

صلوات الله علیه در تفسیر این مبارکه و کل شیء احصیناه فی امام مبین

انا الامام الذی احصی کل شیء پس لوح که مقام کتب و تعین است و مقام صورت

و ظهور مقام ولایت است و مقام قلم اعلی که مقام ماده و لا تعین و بطون است مقام نبوت

ولکن لوح کثرات که محفوظ است نیست احد و نیست الله سوای اینها ولکن لوح کثرات

من حیث الجمع و من حیث الکل و من حیث الاحصاء و التعدد و من حیث الاحاطة

احد نیست مثل آنکه جمله اجسام مقیده و مطلقه را جمع در محضر واحد حاضر کنی با نهایت نظر

ما دام الکل جسم لا بشرط را خواهی دید لکن سوای اثبات هر یک نماند و انها را عیانا شهود

و جسم هر یک پیدا این حال جسم هر یک که واحد و یکانه است با این جهت جسم عرض

هر یک و غیر جسم هر یک و مغایر با جسم هم نیست بدیهی است که در این نظر حقیقت

جامعه کل هر یک که هم اجزا و ابعاد هر یک است چرا که قوام افراد حقیقت جامعه است

ولکن حقیقت جامعه از اشاره بیرون است چرا که اشاره به فردی باشد و هو

اشاره به فردی نمانی حقیقت جسم که در همه فردها و در شیر و هم رهبر ملاحت

اشاره نتوانی نمود ولکن جسم از چند وجه برتر است چرا که نوعیه حدود فردها است

و او را حدی از جنس حدود اینها نیست ولکن جسم حساس هو الحساس در نظر آید زیرا که

حوایج عرضها را مرتفع داده و جوهر است و او در مکان نیست چرا که مکان عرض او و او جوهر است

و معرا از صفات است زیرا که صفات عرض و حدود شیء انه و جسم جوهر بدیهی

در مکان جلوه عرض قرار گرفته و همه اجسام بقدر استعداد برپا هستند بدون آنکه

حاجت تدبیر داشته باشد زیرا که تدبیر او با مراتب است نه بعلاج آلات و ادوات

یگانه ایست که تقسیم پذیر نیست چرا که تقسیم در اعداد است و او احد جامع اعداد است

و در جمیع [illegible] مختلفه که بر اجسام مرکز در اوبر یک حال است زیرا که احوال و ادوات

و تطورات و اختلافات و تصورات هم آنها بنسبت با اعراض اند و او جوهر صرف

و آن جسم جوهر و دارای همه کمالات است زیرا که همه جسم کمال او نید و کمال هم از او است

و او از دیدن و شنیدن و بوئیدن و چشیدن بر تر است چرا که این مشاعر و ادراک

کننده اعراض است و جوهر حقیقی جسم با نها ادراک نمیشود پس نمیتوان از او دید مگر

انوار او را و نمیتوان یافت از او مگر آثار او و سوای جسم از همه جهات [illegible] ما نیز

بیرون است زیرا که جهات کمالات و ظهورات و اعراض از او اند به هر حال این

چنین جوهری که حقیقت تنزیه از همه حدود و قیود دارد الا که جسم تو خود را عیان و شهود

او می بینید بقسمی که میگوید من جسم اما نه در حالی که میگوید منم کمال ادیم و ظهور و نور او

لیکن در این مقام که میگوید من جسم مقام بقای جسم تو است که خود و غیر جسم را نمی بینید و جسم را

غیر خود نمی بینید و مقام نور و ظهور او که مقام معانی و ظهور است و میان این مقام

بلا نهایه فرق است پس در مقام معانی میگوید من ظهور و نور او ایم و میگوید او و من منتهم

لنا مع الله حالات نحن فیها هو و هو فیها نحن و نحن نحن و هو هو و از برای این

حدیث شریف دو معنی است یکی آنکه عرض شد و معنی دیگر این است که فقره اول بالا تر

باشد چرا که در مقام بالا تر لیس نحن فیها هو و در مقام هو هو صحیح است هم نحو [illegible]

یعنی لیکن مقام مقام بقاء و اتصال و اتحاد است پس خواه بگو هو هو و خواه بگو نحن نحن بلکه بگو هو نا بگو

نحن زیرا که حمل هو هو و نحن نحن را لیکن مقام متحمل نیست و لیس از تلطیف سخن با یکی که شنیده

پس نحن هو و هو نحن دائمی تر مرا فتند پس حضور احد تکوینی در باب [illegible] و کثرات

و موجودات کونیه باین نهج است که عرض شد و اما مقام تشریع پس این مقام

لیکن غیر مقام تکوینی است و ما حیث بال از عرصه تکوینی بیرون نیست عرصه تشریع سو نخواهی دید

و هم غرض ایجاد اکوان بر فند تشریع است پس اکوان در این حال ماده میشوند از برای

صورت تشریع و نه مراد ما از صورت نقش است عرض مثل نقشها و شکلها بلکه مراد

این است که کون مظهر است از برای حقیقت سر وجود که ایمان است و ایمان بمعنای وجود صورت

در وجود و ما هیت است جدا که نه مثل آنکه شکلها ماده و صورت و طبع مخصوصه دارد و با (قوت)

هم ماده و صورت و طبع جدا که نه دارد و جسم در ماده و صورت و خصوصیات مغایر

با روح است و جسم بی روح مرده است و هم حیات و شعور و قوت و قدرت و تدبیر

و سلطنت و عزت و شوکت و جلال و جمال و کمال و همه از روح است و جسم نیست (سیحی)

او مگر از برای ظهور روح پس جسم بالعرض است و روح بالذات و وجود او نسبت بجسم (ذاتی)

داده است غرض از ایجاد جسم این روح الایمان خفی است نسبت بوجود تکوینی و تشریعی

او روح تا جسم باشد بلکه آنچه در تکوینی یافت شد اصل او و مبدء او و حقیقت او

در روح ایمان است و نور ایمان اصلا حاجت بوجود کونی ندارد بلکه او تمام حاجت را

باو دارد آیا عبرت نمیگیری که کفار در روز نا زنده و وجود تکوینی را تنها اسباب تعذیب در عرصه تشریع است

ومؤمن در دنیا در سجن است و در حقیقت تکوین او اسباب محنتهای زندان بلای دنیا شده است

پس هم قدر ضبط بزرگی کرده اند آنان که گمان کرده اند که در تکوین ظهور احمد تکوین لون

اکوان لذیذ آنها معافرت است و صلاح خلایق نیست فرمود یا بن آدم رده ابین موافقت

و طبیعتک علی خلاف کینونتی پس معافرت آنها را روا است که طبیعت آنها

با کینونة ... ظلم در تشریع نماید پس چون این موافقت ظاهر شد ظهور حقیقی خدا که دارا

کمالات تکوین و تشریع است شوند انگاه این جماعت پس از وصول باین مقام و پس از ایمان بجمیع

ظهورات احد و پس از اجتماع جمیع کمالات ظاهره و باطنه و پس از ایمان بمحمد و آل محمد علیهم السلام

و ایشان شیعیان کامل گردد و واسطه کمالات فیض شوند و پس از ایمان بجمیع محال تجلیه دوستی آنها از خود

و صفات و افعال و اعمال و اقوال و حرکات و سکنات مصطلق الا تجلیات الهی بر علوی

دلور و پس از اعراض از ضد آنها در این حال میرسد آنها را که بگوید لسان ... حالات

الخ چرا که خدا که از جسم مقید مخفی شود ... بجمیع خصال و حالات جسم احدی الشرط

لنا احدی او ضا مخفی شود و نام خود را در او گذارد چونکه دارا خود بروز او آنچه دارا است

جسم او صفت خود در او گذاشت پس مؤمن هم باین سبب آنچه دارد منسوب بخدا

و آنچه خداوند دارد منسوب بمؤمن است اطعنی فیما امرتک اجعلک مثلی

اقول للشیء کن فیکون تقول للشیء کن فیکون پس محل مشیت و اراده و قدر و قضا

او خواهد شد بلکه مالک الملک مملکت خود خواهد شد پس در این حال این مؤمن کامل

میشود از حد تشخص خود بیرون میگذارد و مخفی شود بعضی از قیود و نافذ در حدود

می بینید پس خدا را ... او لیه اولی از هر کس و اولی از خودش بخود بدرجه حیز قرار داد خداوند

خود سوا ... از او بادو فرموده هم معاملات پس مؤمن مؤمن باشد خودش ندارد بلکه خدا باو اولی

از او باو باشد و خداوند هم میخواهد که مؤمن او الحجه از خدا باشد لا یزال یتقرب

الی العبد بالنوافل فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی

یبصر به الخ پس مؤمن عین الله الناظر و اذن الله الواعیة و لسان الله الناطق و یده

الباسطة و جلاء ... ما رضی و حب مؤمن حب خدا و عین ایمان و بغض مؤمن بغض خدا و کفر

صریح خواهد شد فرموده حبنا ایمان و بغضنا کفر پس وصل بمؤمن وصل بخداست و توسل

توسل بخداست و شکایت بمؤمن شکایت بخدا ... دادن بمؤمن بخدا و عیادت مؤمن

مرلفظ عیادت خدا و احابت مؤمن احابت خدا و سؤال از مؤمن سؤال از خدا

نمیدانم مفهم این حقایق اسرار خدا را بمحض اغراق و مرتبه تعظیم و تکریم و تعارف

رسمی میدانند ... کلام مسعود اغراق باشد چرا که آنچه عرض شد با صعات مضاعف

تصریح بآنها در روایات و اخبار صریحا رسیده است و معاذ الله که در کلام خدا و حجتهای خدا

اغراق و دروغ باشد باری نمیدانم دیگر چرا که والله امر مالک ملک مثلا ... بیانات

هر چه هست و انتفاع از آنها را از برای کرام قابلیت با استعداد و اراده فرموده است

مثل اگر مصدق سفیه ... ما نوشتیم تو هوشیار باش و از

خواب غفلت بیدار شو و بصیرت در احوال خود و در اوضاع عالم تحصیل کن و بدان

و بفهم که در خلقت این انسان خدا را چه غرضها بزرگ است و ما خود مشغول این

[illegible]

فاکی باز بهاء خر تیار کهنه و تعلق بمتاع این دنیای دنیه و تشاجر و تنازع در جاه و مال
و متاع و اعراض فانیه سده فانیه نموده ایم و حال آنکه هوشیاران هم رفتند و ما در دام دانه
با دانه با دانان مانده ایم ظفر الطالبون و اتصل الوصل و فاز الاحباب بالاحباب.
و بقینا منتظرین حیاری بین حد الوصال و الاجتناب بهر حال غرض از بیان
این قاعده سیم این بود که در قاعده اول مقام فوق تشریع و تکوین دیده شد و نسبت
اشیاء بعضی ببعض دیده نمی شد و در این قاعده تشریح شد مراتب میان ظهور تکوین
احد جل شانه و ظهور تشریع او که هزار مرتبه اعظم و اکرم است فرق گذارده شد
و نیز فرق میان مشیت تکوین و مشیت تشریعیه اشیاء و انوار و آثار تکوین و تشریع وضع شد
انشاءالله بتوفیق خدا شروع در بیان قاعده سیم مینمائیم **قاعده سیم**
در بیان کیفیت صدور مشیت است و این مسئله نهایت قدر صعب است که توان
بر رشته تحریر در آورد ولکن از آنجا که کرم خداوند کریم بی پایان و سؤال هیچ سائل
را رد نمی فرماید حسب اصرار احباب ... قصد شرح این مسئله
عظیمه کریمه ... مینمایم و امیدوارم که خداوند کریم مرا ... محروم ننماید و از
عرش بنیان اولیاء و بندگان حضرت خاتم الوصیین و بقیة الله فی العالمین
ارواحنا له الفداء ... و انفسنا فی کل ... لها الوقاء استمداد ...
تا بنویسم آنچه مرضی او است و از تحریر آن باز نایستم که آن بزرگوار کارهای
بعضی ... کاملان که علم از ابراز او درجات است و خلق نیز از ابراز آنها

درجات و طبقات است و عالم را هم سیر است بلا نهایه و در هر منزل خلق یعنی طالبان
ترقی و طالبان علوم و حکم و معارف حقه چیزی چند می فهمند که در منزل پیش نفهمیده بودند
و دائما در ترقی هستند و آنچه در هر منزلی فهمند مخوانی مطالب منزلیست از منازل که بعد
رسیده باید طالب منزل استعداد ابراز منازل بالاتر و قابل ابراز علوم و اسرار غامضه تر
مرشد ... هر چه ... سابق ندانسته بودند قابل است و نه هر چه از علم حق است باید
بیشتر شنیده و نفهمیده باشند زیرا که تو طفل بودی و روز بروز در فهم ترقی کردی اگر
ترقی کم باشد و بتدریج اسرار چند فهمیدی که سابق ندانسته بودی و بهمین در دست تو است
آنها تمکه در تحت تربیت علماء و حکماء ربانیین تربیت شده اند الحال حاضرند و ... سابق
... از علم مانده اند ... از کمال استعداد از تو جلو شده اند مثل
آنکه از ... سابق تو جلو شده آدمی فهمند آنچه را که تو نفهمیده چنانکه تو می فهمی
چیزی چند تو که اطفال و جهال ولیکن از تو نمی فهمند غرض از این بیان این است که اهل حق خود
در علم بلند دار که مردان روزگار از جهت بلند ... رسیده اند و اگر مطلبی را شنیدی
که تو و امثال تو نشنیده بودی ... انکار ... رجوع با دلیل مطلب کن اگر مطابق
با کتاب و سنت و ضرورت اهل حق و فطرت اهل توحید و اهل اسلام و اهل ولایت قبول
کن و اگر مخالفت دارد انکار مکن اگر موافقت و مخالفت او را نفهمیدی سکوت کن
و بالتسلیم باش تا حجت خدا حقیقت حال را بتو بفهماند و هرگاه مردم این زمان
در حق مشایخ عارف ... ایشان را ... و مردم سوالهای ... نموده بودند

و با دین خود مجادله کرده بودند و با حاملان علوم و اسرار آل محمد علیهم السلام معادات نموده بودند و انکار و رد بیجا بر ایشان بزرگواران نموده بودند مخلد در نار جهنم شدند و للّه سیرت جهال هر زمان و طبیعت اهل باطل تنفر از حق و اهل حق است و از هر کس حقی شنیدند که با فهم ایشان درست نیاید کافر و مشرک و مرتد گویند و طعن بر او زنند و ایشان را حق و صدق محض بلکه و هر منزلی شمارند ولی همین که نام خدا و رسول و ائمه اطهار و بزرگان شیعه را می‌برند و استدلال بآیات و احادیث می‌کنند از کمال خباثت و شقاوت کمال اعتنا نمی‌کنند و ایشان را افسانه می‌دانند و اگر خدا نخواسته عوام و مثل هم خوانده باشند بار قال و قیل و رد هر دلیل می‌کنند و خود را با سواد و غیر خود را بی سواد و عاری از علم می‌دانند نمی‌دانم اگر با شیعیان کامل آل محمد علیهم السلام معادات و محاسده و مجادله دارند چرا کتاب خدا و اخبار و علوم آل الله را انکار می‌کنند بار الها تو بر خلاف مردم روی سوی خدا کن و للّه طلب علم حق بنما و بمرتبه عالیه خود حق فائز بنما و لا تکن کمن قال اذا ... شهدت بذی الملک والملکوت واعتصمت بذی العزة والجبروت وامتنعت بذی القدرة واللاهوت من شر کل ذی شر ومن شر ما اخاف واحذر پس از تحصن و اعتصام و امتناع بخداوند جل شانه و نامهای بزرگ او که محمد و آل محمد و شیعیان و اولیاء کبار ایشان‌اند علیهم السلام شروع می‌کنیم در بیان مسئله بدانکه سابقاً بیان شد که از برای شیخ مقام است یکی مقام هو هو و آن مقامی است که تو ملتفت خود شوی است و پس از آن مقام مقام هویت و تنزلات و تمامیده که شیخ تسمیر کند حد جمله

شانه را و در این مقام جزاء از غیر حقیقت شیخ نیست نه نفی و نه اثبات نه بوجود نه بعدم یا برو سبب نمود شیخ بزرگوار ما شیخ احمد احسائی اعلی الله مقامه که کیفیت تجرید شیخ را از اغیار و است و سجات این است که بگذری از هر نسبت و ارتباط و صافه قطع نظر نمائی از اینکه زید مثلا پسر کیست و پدر کیست و اهل کدام بلد و بچه پس و بچه صورت و بچه هیئت و از اینکه او جسم یا روح یا نفس یا عقل است ماده دارد یا چیز صورتی او را هست این قدیم است یا حادث مخلوق است یا مخلوق نیست و هکذا و هکذا پس غرض از مقام هویت این است که غیر خواه در عرض او خواه در زمان او خواه اعلی باشد و خواه آنکه غیر از او باشد یا اثر غیر او باشد و خواه آن غیر موجود باشد و خواه ممتنع اصلا و قطعا دیده نشود و نباید از او منشأ ذکر پس این مقام مقام وحدت حقیقیه ذاتیه است و لهذا این مقام که گذشت مقام علامات و مقامات است که ذکر انطبع از ایشان یا اثر نیست و لکن مراد از ذکر اشیاء نه مراد محض یاد او نیست بلکه مراد این است که از آن هویت احدیه که گذشت مقام لمع از لمعات اشیاء است بغیر سر وجود از شدت قوة بل نهایت ظاهر از ... خود گرفت نه با آنکه از قوه بفعل آمده باشد یا از عدم بوجود زیرا که آن مقام وجود و عدم برنمی‌دارد زیرا که جامع جمیع وجودها و عدمها و قوه‌ها و فعلهاست پس مراد این است که چنین این مقام مقام اول تعین کنه ذات است و اول ظهور آن کنز مخفی است پس بلا تعین حقیقی ظاهر شد و همین این لا تعین نسبت به هویت خارج از انواع ذکر غیر به اینجا است که تعین است چرا که آن هویت

لاتعین هم براو گفته نمی‌شود چرا که در لاتعین ذکر از تعین اگر چه نفی آن باشد
شده است و هویت احدیت جل شانه منزه است از ذکر اشیاء و غیر آن اگر چه
بر وجه نفی امتناع باشد سر این مطلب آنست که هر شیء در این نیست به وجودی که ضد داشته
باشد و ضد او عدم باشد یا آنکه هر شیء متعین باشد که این تعین او شیء دیگر نیست تا
تا ثابت شود مغایرت میان هر شیء زیرا که مغایرت با وجود امر وجودی باشد در قبال آن شیء
غیر این شیء باشد و این شیء غیر آن شیء باشد و در مقام ازلیت اشیاء همه هستند
که ضد ندارند و مغایرت هم موجود نیست چه ضدیت اشیاء مثلاً هر یک ثابت شد
و مغایرت ایشان هم ثابت است و چون انها حدود و نهایات تجلی وجودند و نیست غیر او چیزی که
توان هستی را لذاته ممتاز نمود نه بوجود و نه بعدم و نه بنفی و نه باثبات پس غیر هستی
در آنجا نیست با این معنی که نفی و اثبات با آن هستی است و وجود و عدم هست پس
در این هست مغایر با یکدیگر نیستند پس غیر هستی در آنجا نیست پس مغایر با یکدیگر نیستند
پس غیر آنجا نیست که فرمود حضرت باب العلوم علیه السلام [illegible] لا شیء غیره حتی غیر ضدا
نیست بغیر ضد امتناع است چرا که غیر هستی که ضد ندارد امتناع محض است و این
مقام سر عظیم است که کشف این سر کرده است مگر خاصیت و خواص عرفاء و این سر عظیم
مخفی در خود [illegible] نیست الامر شاء الله ان شاء الله و اما این است
که در شیء که بان وجه موجود شده و بان هستی بر این شیء است گفته شد او را امر است
که گویی که هستی من گو بدایت و نهایت ندارد و اول و آخر نیست و هستی من را ضد نیست

ومن

ومن محدود و مقید نیستم و مرا ضد ندارم و من بان هستی محیطم بهمه از منتهی الیه که حدود
و جهات و حیوث و اعتبارات و کمیات و کیفیات چرا که از همه آنها بیرونم است
ازنها هست شدند ما از او باده از ما مست شدند ما از او پس هستی که ضد ندارد
و هستی که ضد او هشیار است در حضور ضد او و بان هستی بر پا شده آنکه ضد ندارد و پس
او را میرسد که بگوید من غیر ندارم و غیر نیست که تواند غیر من باشد چرا که غیر من هستی نیست
و من هستم پس غیر من کسی نیست ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو
المظهر لک متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی
تکون الاثار هی التی توصل الیک عمیت عین لا تراک و لا تزال علیها
رقیبا و چنین کسی صاحب این مقام شد و بوطن این مقام بمقام او رسید با بمرتبه
او در این دار غربت چند ادبیست که آن از خوف مفارقت منزل اصلی واقعی [illegible]
دارد و مهجور از وطن راحت ندارد تا خود را بوطن مقصود و صعود تشریع [illegible] از راه
صعود بسوی وطن مالوف راه تشریع است که تعدیل او بلیست تعجیل سالک [illegible]
بدون این تعدیلات جز و ممتنعات است عبرت میگیری که خداوند فرموده است [illegible]
خود را در کسی احوال دارد [illegible] براو و حق [illegible] لا حبیب الا معبود له [illegible]
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس این هستی ازلی ابدی [illegible]
بصورت کوی و صعود آن بصورت تشریع که حقیقت ولایت ال [illegible] و بر است
اعداء [illegible] استظهار شد و چنین کسی برخود با انجام رسیده خواهد رفت [illegible] مالا اشتباه

بمالا یتناهی واین است مقام او ادنی که در هر سالکی حجب جلال و در او ظاهر خواهد شد
و بان مقام خواهد رسید و این مقام نفس شریف و حقیقت اوست که فرموده امیر المؤمنین
صلوات الله علیه من عرف نفسه جل امره و فرموده من عرف نفسه فقد عرف
ربه و فرموده اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه پس چه قدر جاهل و نادان و گمراه شدند
قومی که گمان کردند بدون تمسک بحبل شریعت و بدون توسل بتعبد آل محمد
علیهم السلام که اعدالله کلمند می توانند بجایی برسند و هیهات هیهات که وصل بخدا نمایند مگر به نیک
بلا نهایه و معذب شوند بعذابی فوق ما لا یتناهی بما لا یتناهی از بر صحیح خام سوخته خواهند شد
که حرارت نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة یعنی حرارت توحید که در وجود اصحاب
نمود آل محمد و شیعیان کامل از موالیان و سادات ظاهر شده است که آتش اندر جان
افروختند خرمن خلق از ادعی سوختند چراکه مطیع حقیقی خدا شده و حقیقت
تقوی که سر محیط لا اله است که احاطه نموده است بجمیع کفرها و شرکها و معاصی و سیئات
و محرمات و مکروهات خداوند جل شانه و سر محیط الا الله که نیز احاطه نموده است
بهمه مقامات منوره ایشان که دارا شدند جمیع مراتب و محبوبات و حسنات و مستحبات
خدا را ان حقیقت تقوی و این حجب ها را قدری ظاهر شد پس هستند بجمیع جهات
و حیثیات و اعتبارات که لا اله الا الله که فرموده خداوند بایشان اتقوا الله
حق تقاته و فرموده فاتقوا الله ما استطعتم و استطاعت ایشان عین مقام حج که فرموده
لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و ایشانند محل علم خدا عز و جل

که بخروج من لوله تا شراب بخند ثقفا الی اخر و مختل الان ببیان لطف توحید ذات
و توحید صفات و توحید افعال و توحید عبادت است و این چهار شراب توحید
باختلاف الوان هم از ثمرات ایشان بیرون آمده است مثل الجنة التی وعد المتقون
فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من عسل
مصفی و انهار من خمر لذة للشاربین پس این چهار ثمرات این چهار انهار ادراک توحید
مستراب است شده اند از او فرموده حضرت امیر علیه السلام الحمد لله الذی خلق
الوجود من العدم و این نام خدا که خلقت دارد و وجود از عدم آفریده خلق آثار
است که فرموده ای بناء اعظم منتجی پس هر یکی از مؤمنان و موالیان و مطیعان
و متابعان و شیعیان و دوستان ایشان باندازه قابلیت خود که قبول علیات مولی
نموده اند بهمان اندازه و صعود دارا شده و جهت قوس قدر علم بلا نهایه الهیه
و اهل حق بغیر ایمان که از نور توحید آل محمد علیهم السلام خلق شده اند ایمان فرزند
آل محمدند که از اهل بیتند و مادر ایشان لا اله است و پدر ایشان الا الله است انا و علی
ابوا هذه الامة المؤمن اخ المؤمن لابیه و امه ابوه النور و امه الرحمة این
گروه بچه توحید و خانه زاد خدا هستند و چنین حضرت امیر علیه السلام در خانه خدا متولد شد
بهمان ولادت باعلت هم شیعیان او در همان خانه خدا متولد شدند باین سبب در جمیع
احوال مؤمن باید رو بخانه خدا کند که مسقط الراس اوست و چنین در هر عالم کعبه است
و مناسب حال این عالم مؤمنین و موحدین را مقام و مرتبه ایست و در این عالم کعبه

بالجمله چون کعبه محل ولادت باسعادت حضرت امیر در این عالم کعبه این عالم است
و این بزرگوار روح است و جان است که در بدن این کعبه ظاهر شده است و هم مؤمنان
در مقابل این مولی بجای اند پس مؤمنان بجان این کعبه ها هستند و مؤمن در هر عالم
اشرف از کعبه این عالم است رسول خدا از جدار خانه کعبه هم قدر عظیم و حرمت مؤمن
اعظم است از تو پس هرگاه که مؤمنین سرنگون نمیشوند در حال عبادت زیرا که عبادت
از برای معبود و تربیت است پس باید مراد از توجه و عبادت حقیقی رو کردن بجان
کعبه است در هر عالمها و جان جانها و جان جانان و سر حقیقی توحید و سر وجود و سر توحید
است مگر نور واحدیت محمد و آل محمد علیهم السلام علی حروف لا اله الا الله در رقم
المسطرات که در مقام بسط و تفصیل و رقم و سطر ها چهارده حرفند و در مقام نورانیت
حرف واحدند پس سر معبودیت خدا سر واحدیت است که فرمود یوحی الی انما الهکم
اله واحد اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب و عجب از این انکار با وجود
تعدد هر یک از ایشان نور وحید حقیقی هستند هم در باطن و هم نسبت بما قبا و توسلات و توجهات
خلق اشهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة پس سر مؤمنان و فرزند
حقیقی آل محمدند و در عرصه تشریع رخانه توحید حقیقی اند که مقام از لیسا آل محمد و مقام
ذات ظاهره بودن ایشان است متولد شده اند و در این مقام کثرات احدیت تشریع
نوریه رخانه نور دسته هدا در حقیقت مؤمنین با آل محمد حروف لا اله
الا الله اند و آل محمد علیهم معنی این حروفند فرمود انا المعانی فنحن معانیه و ظاهره

و بهاین

وجه بهتر است که این خطاب باعداء آل محمد نیست بلکه نیست این خطاب مگر بر و فرزند جحود شیعه
آل محمد علیهم زیرا که فرزند جزو پدر و مادر است و جعلوا له من عباده جزءا و از کفار
و فساق و فجار زن ها از اهل این بیت اند نیستند که فرمود بنوح در حق فرزند او
انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح و فرمود بنوح انی اعظک ان تکون من الجاهلین
و شان انبیاء اجل از این خطاب است و مراد تعلیم امت و رعیت او است یعنی جاهل
و نادان مباشید و کفار را فرزند انبیاء و اولیاء که محل نور توحید نند مدهید و جاهل
سخن نگوئید و مگوئید ان ابنی من اهلی چرا که ایشان ظلمت شرک و کفر نند نه نور توحید پس
در عرصه تشریع و توحید شرعی حقیقی آل محمد و شیعیان و دوستان ایشان هم نور واحدند
یعنی این مؤمنان و موالیان حروف محمد و حد و شهود آل محمد ند علیهم السلام چنانکه
میم و حا و میم و دال و عین و لام و یا حروف محمد و علی است پس چنانکه روایت که
که این حروف مختلفه از کثرت ظاهره بطنیا و باهم چهارده است مرتبه اند این حروف نگویند
ما محمد و علی هستیم و محمد و علی مرتبه اند بگویند ما میم و حا و میم و دال و عین و لام و یا
همچنین مؤمنین مرتبه اند گفت ما محمد و علی هستیم و رو کردن بما و اراده و قصد کردن
ما رو نمودن و اراده و قصد کردن محمد و علی است و توجه بما توجه بمحمد و آل محمد است
و حب بما حب بآل محمد است و اذیت ما اذیت آل محمد است و وصل ما و قطع کردن
از ما وصل و اتصال با آل محمد و قطع و بریدن از آل محمد است و یقطعون ما امر الله
به ان یوصل و فسادی که در اینجا مطلبی است که بیانش لازم است و آن این است

که مؤمن کرده در هر انکونه سخنهاست و دارا این فضایل است مؤمن خالص است

که از اعراض و امراض و اغراض و معاصی پاک شده است و الا عاصی در هنگام عصیان

و قبل از توبه در حق اوست که انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح و انی اعظک

ان تکون من الجاهلین پس مؤمن خالص بالذات در باطن حقیقت توحید و حقیقت

و حقیقت توبه که سر ولایت و محبت آل محمد است علیهم السلام دارا است در باطن باطن

سر ولایت دارا این مقام است و الا مثل او مثل دانه جو ریست که بنجاست آلوده

و ملوث شده است بهر حال مؤمن خالص که شیعیان کاملین بالغین اند و بسرحد

بلوغ کمال نور توحید رسیده اند میتوان گفت که از وجود نام محمد علی هستند نمیتوان

گفت متحد با نور ایشان نشده اند و نمیتوان گفت رو گردان باشند یا رو گردان

با آل محمد علیهم السلام نیست مگر آنکه گویند ناصب شیعیان آل محمد علیهم السلام باشند و در حقیقت

ناصب حقیقی اوست چرا که فرمود لیس الناصب من نصب لنا اهل البیت فانک لا تجد

احدا یقول انی ابغض محمدا و آل محمد و لکن الناصب من نصب لکم

و هو یعلم انکم تتولونا و انکم من شیعتنا و سر این مطلب آنستکه هر کس با هر کس

دشمنی کرده است با حقیقت او که پنهان از او است نمیتواند عداوت بکند با ظهور

و حدود و اوصاف ظاهره او عداوت میتواند کند و ظهور آل محمد و مظاهر اسماء و صفات

و سلطنت و عزت و جلالت و شوکت و قدرت و قوت و علم و حکمت و کبریاء و عظمت

آل محمد علیهم السلام وجود شریف ایشان شیعیان نجباء و لکن شیعیان کاملین اند که [illegible] جان ادنی

جان ایشان است باین سبب حضرت امیر روحنا فداه فرمود چنین یکی از شما تب میکند

منی تب میکنم یعنی در بدن ایشان است لکن جان حقیقی که حیات کل مؤمنان باوست تب

میکند با رسول رو گردان مؤمنان کامل رو گردان صاحب الامر است و رو کردن صاحب الامر

رو گردان برسول خدا و رو کردن برسول خدا رو گردان بخداست که فرمود من رآنی فقد

رای الحق و ابو بصیر خدمت سلام الله حضرت صادق علیه السلام عرض نمود مردم روایت

میکنند که خدا دیده میشود در روز قیامت آیا این روایت صحیح است یا نه فرمود

دیده نشد قبل یوم القیمة ابو بصیر بسیار تعجب کرد عرض کرد ایام میبینند خدا را

قبل از قیامت فرمود الست بربکم فی ذلک هذا آیا نمیبینی تو خدا را

در این وقت یعنی در وجود مبارک آن حضرت یا خود آن عبارت کسیکه خدا را در

صاحب الامر و صاحب الامر را در کاملان شیعه و کاملان خود در حقیقت میبیند

و حقیقت او بنور وجود شریف نورانی ایشان میبیند و ارباب جاهل که

عاری از علم اهل بیت است عمر [illegible] در این کلمات و عبارات این فانی از شیعیان

ایشان نمایند و انها را با سخن بی دلیل یا دلیل این سخن حق که محدود شده و مغشوش

و منقوش شنیده اند و لکن من سخن حق که از برای اهلش نوشتم و انها که اهل ما و اصطلاح

ما را میدانند و میدانند بحول الله و قوته در این عبارات شرح فیه و فیه قدر آن

علوم و اسرار و انوار و اسرار حکمتهای طیبه طاهره آل محمد علیهم السلام را درج کردم

و میدانند که این اسرار را از غیر مشایخ عظام ما از احدی نشنیده و نخواهند شنید

بصورت حق

معارف اهل باطل چیز در خارج محبت مشیت کفر و شرک و ضلالت و عصیان و طغیان و اطاعت شیطان
و اعمال قبیحه شد و ما از برکت محمد و آل محمد علیهم السلام علوم مشایخ ما در مخلصین ایشان که مخفی شد
بصورت محبت حق و اهل حق و ایمان بخدا و اخلاق روحانیین و اعمال صالحه
و متابعت سیرت صالحین و مؤمنین شد و چون نقض علم باطل را لبس و جهل کامل
و افتقار ما را کاذب است و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا
ان هدانا الله ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا انک انت الوهاب
سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا علی لسان اولیائک انک انت العزیز
الحکیم و العزة لله و لرسوله و للمؤمنین بالله و رسوله بهر حال از
این بیانات مشروح مفصل فرق ما بین توحید تکوینیه و تشریع لعله ظاهر است هیچ
عرض کنیم که حکما و متصوفه ظاهر است که احکام و لوازم تکوین را در تشریع جاری نمایند
و گمراه شدند پس تو اگر طالب حقی تکوین را بجای خود بگذار و تشریع را بجای خود و در
هر مقام لغت آن مقام سخن بگو و در هر مقام با این حال هر چه از مطالب حقه بفهم و ملک
را با زیرکی و لطیفه و دقیق کن و بالا بر کسی را نرسد رد بر تو کند بلکه در این احکام
علم تو بالا می رود و ترقیات کامله مسکینی و از علم تو اهل علم حق لذتها می برند و علم
تو در این وقت سبب احیاء نفوس مرده شده و تو اسم المحیی خدا می شوی که فرمود من
احیی فکانما احیی الناس جمیعا و در حق مخالفین تو است من قتل نفسا
بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و چنین فهم تو که

میان

میان تکوینیه و تشریع را تو استر نیامد عرض میکنیم که مقام تکوین قوس نزول است و مقام
تشریع قوس صعود است و قاب قوسین مقام مشیت کل است که مهیمن بر هر دو قوس است
و مشیت تکوینی ظهور او است در قوس نزول و مشیت تشریعی ظهور او است در قوس
صعود و لکن مشیت کل مهیمن بر هر دو است نمی بینی که بقول مطلق فرمود خلق الله
المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة پس مشیت متعلق باهل حق است مشیت
محبوبه است یعنی مشیت خدا طبیعت خود جاری شده است و تو اهل طبع مشیت را
تغییر نداده اند چنانکه مقصود از ظاهر هم می بینی که مؤمنان بخدا و رسول جز اطاعت
اخبار آل محمد علیهم السلام کاری نمی کنند و از پیش خود و برأی خود و بعقل خود فتوی نمی دهند
و مشیت مبغوضه خدا مشیت متعلق باهل باطل است که از پیش خود و باجماع خود خلیفه
معین می کنند و رئیس می تراشند و بتها از پیش خود می سازند و شریعت و احکام جعلی
که نامش را عقل گذارده اند قرار میدهند و اعراض از خدا و مشیت محبوبه خدا
که آل محمد و اولیاء ایشان و شرع و احکام ایشان است می نمایند و انکار فضائل
ایشان علی رؤس الاشهاد می کنند و از برای بتهای خود لبس مناقب و معجزات و کرامات
می سازند پس این دو مشیت در دو شعور است و صعود و مشیت ایجاد اکوان اشیاء
کونیه و نزولی است و در حقیقت یک مشیت کونیه اکوان خود از دیده می شود پس از
احکام وجود انها که مقدمه بروز شرع است و جود آنها بمشیت ثانی از دیده خواهد
شد پس مشیت کل که مقام قاب قوسین است برای هر دو متولی است و لکن مقام

مقام رحمانیت و رحیمیت و رحمت واسعه و رحمت خاصه اند و مقام الله مقام ا
الوهیت است که ظاهر شده باین حروف و مقام اسم اعظم است و لهذا اسم غیر الله است
چنانکه میفرماید بسم الله الرحمن الرحیم و مقام اسم مضاف و منسوب بالله است و مقام
لهذا اسم مقام نقطه تحت باء است که آن نقطه حقیقه جامعه الجامع حروف و کلمات و آیات
و سور و کتب سماویست و لهذا اسم الله نفس مشیت مهیمن بر کل است و الله خالق مشیت
او را بها ظهور خود که نام مقدس او است و باطن خود مشیت است ایجاد فرموده است
و شرح این سر و کشف این باطن و حل این مشکل و کلید این گنج این است که در مقامات توحید
مقام احدیت مقامی است که ذکر کثرات در آنجا ظهور تمام پیدا کرده است و لهذا مقام
مقام احدیت و تکثر شیئیه است که تمام کثرات از قوه و فعل و نور و ظلمت و کون و شرع
و وجود و اثبات و عدم و نفی همه در آنجا حاضرند لهذا احدیت که احد و کثرات نیست مگر
کثرات و در نظر احد بهیچ چیز دیگر نیست چنانکه در الف و حاء و دال که حروف احد است
احد پیدا است یعنی غیر پیدائی احد چیز دیگر نیست پس این حروف پیدائی احد
و احد پیدا است باینمعنی که همه انها بان است حقیقه و وجود صرف با اینهمه
موجودند و از آن حضرت فیض یابند و افاضه این فیض حضرت بر قوابل و حروف
احد وقتی نیست و مکانی نه و سببی و علتی نیست چراکه بلا کیف و بلا سبب و بلا
علت و بلا آلت فیض از او گرفته اند و فعلیت ظاهره و ظهور این سر
وجود در خارج یعنی در مقام خارج خود در آن مقام کثرات است بطور اشراق

ظهور

و ظهور بلا کیف و بلا سبب است و نیست در آنجا قوه الا که بفعلیت آمده باشد سوال کیفی
که چگونه شد که آن فعلیت بر صرف وجود احد پس چون از سبب و هر کیف بان وجود موجود
شده است ظهورات او را کیفیتی و سببی نیست و از شدت اتصال شهود آنها
با احد آنها غیر احد نیستند چراکه مغایرت با شی بلا عقد غیر تو نیستند داشت و الا
ممتنع محض بودند و علیه احدهم نیستند که کثرات با کثرات بودن احد باشند
چراکه این تناقض است و احد با آنها ظاهر شده است بهمین نهج که حروف شهود اویند
بلکه حروف وجود اویند و احد با آنها و در آنها و از آنها احد است نه بغیر آنها و در غیر
آنها و نه از غیر آنها آشکار شده است چراکه آن حروف هستند و هستی غیر ندارند
که هستی بان غیر هستی ظاهر شود یا غیر آن هستی چیز دیگر در آنها ظاهر شود یا آنها
مظهر غیر هستی کنند و این هستی سابق و لاحق و مقدم و مؤخر و تغیر و تبدیل
در او روا نیست چراکه همه آنها شهود و وجود و شهود او اند و در حقیقت
سائل از این مسئله سوال کرده است که احد چگونه احد شد و کی او را احد
کرد که احد نبود چه شد و این فرضها هم از انوار احد و در ملک احد
حقیقت است و جزو کثرات او است پس احد فرضی که ذهن تو سوال آن را متحمل است
که ذهن تو او را اول نخست بعد ساخت و اما احد حقیقی پس یکی از کثرات او
چگونه فرض عدم او را تواند نمود بلکه فرض عدم یکی از کثرات او نتواند کرد
چه جای آنکه تواند فرض عدم احد نمودن چراکه هستی آن فرض هستی است از وجود احد ..

لا بهم لکن کثرات هستند و معنی عدم هم ندارند و فرض شیئیت هم در آنها نیست و فرض
فصل وجودی و وصل وجودی هم در آنها ممکن نیست چرا که وصل وجود در لکن مقام وحد
لهان کثرات و این محال است و فرض فصل وجودی در آنجا بودن احد شیء بدون
کثرات و این نیز ممتنع است پس طریق وسطی و جاده حکمت حق این است که احد
بهمین کثرات احد است نه بمعنی فقر با آنها زیرا که فقر و غنی هر دو از حروف
شهود و وجود اویند پس مراد این است که کثرات در گرفته اند بنور احد بدون
فصل و وصل و نفی و اثبات و بلا کیف و بلا سبب در اینجا مثلی شریف
بخاطر رسید از برای توضیح مطلب بسیار نافع است و آن این است که اگر کاسه
را خورد خورد کنی یکی کاسه را کفته نمی شود و حقیقی اجزاء آن کاسه هم را یکدیگر
متصل نمائی برآنها یکی کفته می شود و بر بعض آنها یکی کفته نمی شود و اگر هم آنها را
بهم جمع کنی و مگذری از آنها که باقی مانده بود باز یکی کاسه نبود و هیولی لکن
ذره احد یکی کاسه شد و اگر یکی لکن خورده بود باید بعض آنها بعض یکی باشد
و حال آنکه چنین نیست چرا که بعض آنها منسوب بعض دیگر است و مضاف
بامرئیت که تبعیض در او روا باشد و توهم منی که در هنگام خورد شدن
کاسه در نزد بعض آن اجزاء لکن یکی حاضر و مشهود نیست پس لکن بعضها بعض
یکدیگرند نه بعض لکن یکی و آنها با یکدیگر نسبت دارند از نصفیت و ثلثیت
و ربعیت و هکذا و آنها را با یکی اصلا نسبتی نیست زیرا که یکی چنانکه ظاهر بود

و فصل آنست فرض عدم از برای او در وجود نه

در وقت

در وقت ارتباط همه اجزاء کاسه نیز نهان شد در هنگام خورد شدن کاسه نیز ظاهر شد
در نزد پیوستن لکن اجزاء بهم و نمی بینی که اگر کاسه شکست و تو هر تکه از آن را
به بینی و بشناسی آنها را میکوئی که این هر تکه یکی کاسه بوده است و نمی کوئی
که یکی کاسه هست بلکه میکوئی یکی کاسه خرد شده است پس لکن یکی سابق بنظر تو
مرآمد و ذهن مواجه لکن یکی سابق می شود و حال لکن یکی مطلق نمی بینی و اگر کسی
کاسه سوم خواهد لب زد و هنوز نشکسته است تو تکه ها را کلا و را میکوئی تکه ها
و خورد ها یکی کاسه است و ذهن تو مواجه لکن یکی می شود که بعد ظاهر خواهد شد پس در حال
تفرق اجزاء آن کا کلی یکی نهان است و اصلا در ظاهر نیست و آنها در حال تفرق یکی نیستند
پس یکی و شهود یکی در وجود یکی و ظهور یکی مطلب است غیر جزء و جزء و اجزاء لکن کا
بفهم این حکمتها نغز را که بسیار کم یاب است پس لکن خردها یکی کاسه نه کل یکی است و نه بعض
یکی است و نه بعضها النسبة بان دارند یعنی از جور نسبتهائی که با هم دارند با او لکن نسبتها
را اصلا ندارند پس نه بعض اویند و نه کل او بلکه بعض یکدیگرند و کل کل آن بعض و بعض
بعض لکن کل است و یکی امریست غیبی و نه کل است و نه بعض نمی بینی که لکن خرد ها
متفرق کلا اجزاء کاسه اند و لکن یکی نه غیر کل است و کل غیر یکی است و کل غیر بعض است
و بعض غیر کل است و هر یکی مقام جداگانه دارند پس حقیقت بسیطه یکی نه کل است
و نه بعض و قول بعض حکما که گفتند بسیط الحقیقة بساطته کل الاشیاء صحیح نشد
و کلمه صریحا حضرت صادق علیه السلام در حدیث مفضل که پیش گذشت نفی کلیت و جهه

هستند پس یکی جمع

میخواهم

چون این مقدمه سوی یافتی عرض میکنیم بگو که اجزاء کاسه نسبت بیک ندارند یعنی از جور
نسبتها که با یکدیگر دارند ان نسبتها را اصلا بیکی ندارند و یکی با انها این نسبتها ندارد
پس سوال از جور این نسبتها بعد از این بیان شریف ملکن و بگو بکدام از نسبتها میتوان
نسبت داد کثرات سه با حد و خواهی بگو که نسبت دارند اما نه از جنس این نسبتها و
بیان این نسبت این است که چنانکه یکی بودن سابق و لاحق و فنا بحال خود و خورد
بودن اجزاء کاسه ندارد و در وقتی که انها یکی گفته میشود که هم اجزاء متصل باشند
هم چنین در حال اتصال اجزاء و ارتباط انها که بر انها یکی گفته میشود این اجزاء نه جمع
یکنند که عین یکی باشند و نه جمع غیر یکنند که مغایرت از جنس مغایرت بعض اجزاء بعض
باشد هم اجزاء و یکی روا باشد بلکه هم عین یکنند و هم غیر یکنند و نه عین یکنند و نه
غیر یکنند و اگر گفتیم عین یکنند این عینی که هر جزء عین جزء دیگر است مراد نیست و اگر گفتیم
غیر یکنند این مغایرت که بعض با بعض دارند مراد نیست و هم چنین خروج از نفی عینیت
و مغایرت نه این نفی است که در خود ها نسبت بحال خود انها نفی مغایرت شده باشد نسبت
بعض به بعض که ملحوظ شد اثبات مغایرت شده و لکن اگر بخواهی بگوئی باین معنی
هیچ نسبت ندارند و بهم پندار که انها بخود موجود نه این هم صحیح نیست چرا که انها از جهت
وجود ندارند و وجود انها وجود حقیقی صرف است که لا تعین حقیقی است و غیر متناهی
و فوق ما لا یتناهی است بما لا یتناهی و وجود این خود ها همان وجود است لا غیر و بهمان
وجود موجودند و لیس پس چگونه میتوان گفت که بخود موجود نیستند تا که نسبت انها با او

شهود او

شهود او بود نسبت لا غیر یعنی او بدون انها مشهود نیست و انها بدون او موجود نیستند
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف پس معرفت او
بدون انها محال و با انها شناختن او غیر ممکن زیرا که انها نفس معرفت و شناختن او
و خود او نیند و خود او نیند و بود او نیند و هستی او نیند و نمود او نیند پس چون کشف این اسرار
و هتک این استار شود بر با نشد کل ملک هذا ازلی و ابدی و هم کثرات احدیت او
پس هر لفظ تعبیر باید و ریحان از ابر جمله ملک سابق یا لاحق یا زمانی سابق یا مکانی و رتبه
سابقه فرض کنی میپرسیم از تو انها ایا از خودها این کاسه هستند یا نه اگر هستند پس با حد
دیگر باید هر با باشند و اگر هستند که از اجزاء کاسه اند پس اجزاء کاسه عدم سابق
و زمان و مکان و کم و کیف سابق ندارند و این طور بفهم مطلب که محال و ممتنع است که جزو
از انها از دسته باشند و فرض محال محال و ممتنع است و پس از زمانی سابق از انها و پس از زمانی لاحق
نسبت کثرات با حد دیگر هم مسائل جا نه و فرض ها ممکنه مکانا و فوق سوال
و مکان ل دقوق خداوند جل در مقام ازلیت اشیاء و نسبت انها که در حقیقت
بی نسبتی حقیقی و نسبت حقیقی است با فرض حال عرض میکنیم که اگر بنظر دیگر نظر فرما مطلبی
دیگر خواهید یافت و آن این است که این کاسه تمام ظهور یکی است و ظهور تمام یکی است و یکی
تمام است در ظاهر و ظاهر یکی است و یکی ظاهر است و یکی را ظاهری غیر او نیست
بلکه یکی غیر او نیست چرا که یکی کاسه همین است و غیر از این نیست پس باین که یکی است بی اندازه
ظاهر است چرا که همه یکی بجز ظاهر شده است و بعض او مستور نمانده است چرا که بعض

ندارد پس چه او ظاهر شده است و همه این ظاهر باطن و مستور همه است پس هر چه باطن تر هم
ظاهر شده است و هر چه ظاهر است تمام باطن است و هر چه باطن است تمام ظاهر است
و تمامیت ظاهر باطن است و تمامیت ظهور باطن بظاهر است این است معنی از
مقامات محمد و آل محمد علیهم که مقامات توحید است که تعطیل ندارد در معانی فهم
اما المعانی فنحن معانیه و ظاهره فیکم و چون غرض از وضع رساله اختصار است بیش
از این در این مقام شرح و بسط دادن روا نباشد و مقام بالاتر که مقام باطن
و مقام بیان است مقام خاص است که مقام لا فرق بینک و بینها است
و از نفس جنس فرق فهمیدیم که تفریق در خارج و در فرض و در تصور و در تخیل و در
تعقل و در تفهم و در توهم روا نباشد و اگر در صدد شرح او بودیم ببرکت عنایت
حضرت بقیة الله عجل الله فرجه او را نیز رو برو و مو بمو بقدر وسع و طاقت سلکان
در زمان عرض میکردیم ولکن از موضع سؤال جناب سائل بیرون است و علاوه این خلق
منکوس کج فهمند و مراد ما را اغلب بر عکس خود زنند و حیف است جواهر که سلاطین
در خزاین پنهان میکنند ما چیز دیار [illegible] مباح بر هر کس نمائیم امام میفرماید
صلوات الله علیه انی لاکتم من علمی جواهره کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا
و رب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا بارها جمعی
نسبت الحاد و اعداد با حد یافته شده حالا عرض میکنیم که ما کما کان بیش نداریم
و میخواهیم ان شاء الله مسئله سر صدور مشیت را هم از زاد استخراج نمائیم بی غرض

کہ نفخ

رحمانیتیم این کاسه شاه و لطف دارد لطف اعلی و الطف و لطف اسفل و اکثف اگر چه آن کمی
از حد لطف و صفا بحال جمیع اجزاء بسیار است و لکن عجاله کار با جزاء و ظهورات
و تجلیات آنها نداریم همین قدر خواستیم بفهمیم که این کاسه حد لطف است نیز را وجود
و نیز را ماهیت نامیده اند و نسبت این حد لطف بکثیف نسبت اولی و نظر با لاجود و با چشم
دیگر ادراک عرض شد اما این مقام و این نظر و منظر منظور چیز دیگر است و او این است
که بفهمیم هر یک از این حد لطف ها بدیگری و باید در این مقام چند چیز را اعلام نمایم
بعد از آن از برای فهم مطلب بر آئیم یکی آنکه این نظرها با لا نبود مثل اینکه نظر با لا
اینجا روا نیست یعنی ممکن نیست با آن چشم این مقام را دید و ممکن نیست این مقام
را با آن چشم دید یکی دیگر آنکه مقام نسبت حد لطف با یکدیگر غیر مقام نسبت
سایر کسور شده است این مقام الفاظ مخصوص دارد و مقام نسبت ارباع و اخماس را
و هکذا مقام دیگر است مثل اینکه کاسه همین کاسه است که صاحب مقامات است
الا آنکه در هر مقام احکام آنها باید راه رفت و در هر مقامی یک علمی و هر علمی الفاظ
مخصوص است که تجاوز از آنها جایز نیست در حکمت این عرض میکنیم که این حد که میم
که وجود و ماهیت نام دارند چنان حد نیز هستند که در این نظر که آنها دیده میشوند
ماسوی ندارند زیرا که ما را ملک کاسه بیش نبود لنساهم [illegible] شد لیکن جسم هم شیئی
نیز ما سوائی نیست غرض که این مقام با مقام بالا دارد این است که اینجا همکان ماکول
هستند و آنجا امتناع ماسوی الخ یعنی آنچه گفتیم بلی اینکه گفتیم ماسوی ندارند یعنی ماکول

انها اگرچه ممکن است و امکان لنفسه ما سوی محو نیم در اینجا هست که محو نیم باشد لکن لنفسه
ممکنات نیستند زیرا که محو نیم جنس نیست و محو نیم سه ثلث یا ده عشر نخواهد شد
هرچه بالذات محو نیم است امکان وجود خود را بغیر نخواهد داد و امکان غیر را بر خود روا
نخواهد داشت چنانکه لنفسه غیر او چنین است پس محو نیم همیشه محو نیم است لیس الّا لیس محو نیم
محو نیم است و ما سوی محو نیم محو نیم نیست پس مثلث مثلث است و اجزاء او اجزاء
مثلث است و ممکن نیست که مثلث غیر مثلث شود چرا که اگر امکان دارد امکان صورت
مثلث بودن است نه امکان جسم بودن مثلا پس امکان محو نیم بودن هر شکل
و طبیعت محو نیم بودن است چنانکه امکان هر کون هر شکل و صفت که آن کون است
پس از اینجا چه چیز یافتیم یکی نسبت امکان لنفسه محو نیم بکون لنفسه محو نیم یعنی یکی از لنفسه
نیم کون او و نیم دیگر امکان او است و این امکان باندازه کون و کون بوسعت
امکان است دریا در کاسه نگنجد و قطره کاسه را پر نسازد پس محو نیم مثلث
در این مقام نیم امکان و نیم کون محض مثلث است که لنفسه امکان اگرچه نسبت بمقام
بالا موجود و صاحب کون ازلی بود اما در اینجا نسبت بکون مثلث تمام این امکان
عدم است چرا که عدم اضافی است نسبت بوجود و هستی و کون مثلثیه و تمکین
قابلیت شیء یعنی موجود شدن امکان قابلیت او که لنفسه امکان نفس قابلیت
و قابلیت نفس امکان است و شرط وجود و کون و هستی لنفسه شیء تمکین آن قابلیت است
زیرا که اگر قابلیت امکانی نباشد لنفسه شیء ممتنع است وجود او بغیر در عرصه ممکنات

و الا

و الا قبل از این مقام این شیء را وجوب وجود بود بنحو دیگر با این معنی که کون این شیء
با امکانش با هم ازلیت دارند ولیکن بالنسبت بعضی ببعض نیم امکان و نیم کون است
حال باید تدبر کرد که این امکان آیا ممکن است که از او غیر این کون ساخته شود یا نه و آیا ممکن
که از این امکان این کون ساخته نشود و آیا ممکن است که این کون ساخته نشود و کلا (از غیر این امکان)
امکان هر کون زمین است و لنفسه کون شجره و ثمره لنفسه ارض است و نه از هر زمین هر گیاهی میروید
و نه هر گیاهی را از هر زمینی البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی خبث لا یخرج
الا نکدا شاخ گل هر جا که میروید گل است و این گیاه مثلثیه شرف است از زمینه امکانش
اگرچه این زمینه بر لنفسه گیاه ظهورا مقدم است و هرچه در وجود مقدم شد در رتبه ذاتیات بالا
میایستد پس در حقیقت اول وجود مثلثیه آفریده شده است و بعد امکان او لنفسه چه
گفتیم و این وجود مثلثیه بذر او از عالم بالا است که در لنفسه عالم کلمه از کلمات لوح محفوظ
بود و انجام مثلثیه بعین ثبت بود پس حکمت ذاتی اشیاء اقتضا کرد که در عرصه ایجاد
اول مؤثر و منیر و علت و سبب موجود شود و بعد اثر و نور و معلول و مسبب این
اقتضا هم از طرف مؤثر است و هم از طرف اثر بلکه جمیع حروف و کلمات لوح هم اقتضا
کرده و خواسته اند خود و تقدم مثلثیه را در ایجاد بر همه اشیاء زیرا که او مؤثر کل است
پس اول موجود که در رتبه امکان در گرفت بوجود ذاتی حقیقی بالا و از اشراق او موجود شد
و بنور هستی او هست مطلق عرصه امکان شد مثلثیه بود زیرا که برهان لنفسه ثابت شده
بود چنانکه هست بالا که هست لا بشرط است برزخ است در میان کثرت محض و عالم او

[illegible]

و میان مشیّت و ما خلق اوست هم چنین مشیّت برزخ است میان وجود لابشرط و وجودات
مقیده و از حیث وحدت مناسب با ذات و از حیث امکان مناسب با خلق است
با این جهت گفتیم که وجود بشرط لا اشراق لابشرط است و وجود بشرط شیء اشراق
وجود بشرط لا است و همو خلق الله المشیّة و مشیّت را مخلوق نامید و خدا را
خالق او خواند و مقام الوهیت تو میدانی که فوق امکان است و در مقامات
توحید است و اما اینکه فرموده بنفسها یعنی مشیّت را بنفس مشیّت آفرید این است
نفس مشیّت و حقیقت او حقیقت هر موجود که وجود لابشرط است فرموده
ینفصل نورها من نور ربنا کما ینفصل نور الشمس من الشمس پس اینکه گمان کنند
مبتدی که مراد از بنفسها این است که او را خود بخود آفرید خطاء محض است و استقلال
صلاد خلق نیست چگونه و حال آنکه هر چه اقرب است بخدا اضمحلال او در جنب
عظمت خدا زیادتر است و نیز مراد امام علیه السلام این است که مشیّت امر خداست
و امر خدا واحد است که فرموده و ما امرنا الا واحدة و فرموده و ما خلقکم
و لا بعثکم الا کنفس واحدة و چون امر خداست ما سوای او با او بر پا است
چرا که او کون است و قول کن و امر کن مقدم بر ما یکون است پس مراد از مخلوق بنفسه این است
که امر خدا بخدا بر پا است نه با امر دیگر و نه با امر دیگری و نه مراد این است که امر خدا
بخود امر بر پا است معقول نیست که امر بغیر امر کننده بر پا باشد و چه بغیر
امر و چه بخود با این معنی اگر بر پا باشد بخدا بر پا نخواهد بود بدیهی است که چنین نیست

و مراد

و مراد جهلا این نبوده است پس مقصود از واحد چون امر خدا این است که اول
عدد است و اول کثرات است و مظهر وحدت احدیت جز به مقام خود وجود او
و مقام او و جوله هر یک نصف الشیء اند جدا جدا آنها را نتوان دید و آثار مشیّت
فهم تفریق اجزاء نتوانند نمود مگر با آنچه بفهمند باستدلال از وجود خود مشیّت
چرا که اثر هر مشیّت صفت مؤثر است بلکه اثر خود صفت مؤثر است و صفت موصوف
مطابق است پس خود مؤثر را واحد حقیقی خواهند دید و لکن واحدیت نور است
که از حجابات و مقامات توحید بر مشیّت تابیده است و اشراق صفت احدیت
البته احدیت نخواهد شد بلکه واحدیت است پس خود مشیّت که واحد است بنفسه
اشراق الوهیت است که لکن الوهیت موصوف باحدیت است و لکن احدیت موصوف
بصفات نیست و واحدیت است و لکن واحدیت در عرصه ممکنات ظاهر بصورت
واحدیت مشیّت است که هم واحد است و هم اثنین و لکن اثنینیت او در تحت
واحدیت اوست و اجزاء وجود او در ترکیب او در تحت رتبه اوست تفهم این سر
عجیب را که از اسرار خلقت خدا و از فضائل مشیّت از اینجا آگاه شود او مثل الطبیعت
خامسه فلکیه است که نه ناری است و نه هوائی و نه مائی و ترابی بلکه طبیعتی است
معتدل فوق آنها و حقیقت آنها است اگر چه بنظر متولد از آنها است
بهر حال مشیّت واحد حقیقی است و اگر واحد حقیقی از نور صفت احدیت
خدا و بآن نور خلق نشده باشد بجز خلق شده است اللهم الخ

مشیّت

اسئلك باسمك الذی استقر فی ظلك فلا یخرج منك الی غیرك

و در اینجا مطلبی است بسیار شریف و لطیف است و آن این است که خداوند جل شأنه
اسماء و صفات خود را آفرید و آنها را مخصوص خود کردانید و فرمود لله الاسماء
الحسنی فادعوه بها و لکن آنها را مقدس از ذات آنها و حقیقت آنها را از ادراک
خلق بیرون نمود و ظهور آنها را در خلق اظهار کرد تا از معرفت آنها بکلی بی‌بهره
نباشند پس در هر موجود و در هر رتبه یک ظهور از ظهورات آن اسماء و صفات
بر حسب آن رتبه ظاهر شده است باین سبب هر موجود نسبت بما دون اسمیت
و وصفیت دارد از برای خداوند تبارک و تعالی شأنه و نه این است که اسمیت آن
موجود از برای مادون او او را از فقر و حاجت بسوی خدا بیرون ببرد بلکه از کمال
اضمحلال اوست که مظهر نام مقدس خداوند شده است چون این مقدمه
یافتی عرض میکنیم مشیت چون اول و اشرف و الطف خلق است پس در خلق خدا
را نام او بالاتر نیست پس او دارای جمیع ما یحتاج خلق است بآن نام که
که در قابلیت [illegible] او پیدا شده است پس نسبت بما دون مخلوق نیست یعنی
آن حاجات که آنها باو دارند او بمخلوقی مثل خود آن حاجات را ندارد و از همه خلق
غنی است و بخداوند محض محتاج است و نیست مخلوقی که از آن بالاتر باشد که فیض
مشیت بتوسط او و علتی و سببی بالاتر از او از جنس خلق نیست و الا او
اول خلق و علت ایجاد نبود و این غنای مشیت در هر موجود نسبت بما دون خود

پیدا شده

پیدا شده است و الا آن موجود ظهور مشیت و اثر مشیت نبود و این غنی است که از مشیت
صاحب آن رتبه شده باین سبب گفتیم که هر مخلوق در رتبه خود مخلوق نیست
اگر چه نسبت ببالاتر از خود مخلوق بواسطه است و سر این معنا این است که عرض شد لیکن نسبت
ببالاتر [illegible] مشیت مخلوق بواسطه است و لکن واسطه اسماء و صفات خدا است و نسبت بما دون
هر موجود مخلوق نیست یعنی آن موجود خود بنفسه اسمیت و وصفیت دارد از برای خدا
و غنی است از ما دون و ما دون او باو محتاجند و لکن حاجت را از ما دون کسی غیر او رفع
نمیکند مثل اینکه فیض چشم تو از روح تو است و فیض چشم تو نزد خود روح تو است و رفع
کل ملک اگر فیض بخشی چشم تو مرده بواسطه روح خود تو میدهد پس روح تو برای فیض چشم تو مخلوق
نیست و فیض چشم تو نیست مگر در نزد روح خود تو و فیض چشم مخصوص تو در نزد روح تو
مخلوق نبود لکن روح است و بالاتر دیگر از چشم تو و فیض او نیست و مثل دیگر اینکه
جسمها هم محتاج بجسم مطلقند و فیض جسمانیت را جز جسم مطلق بآنها نمیدهد و بالاتر
خبر دیگر از جسمانیت نیست پس جسم مطلق در فیض جسمانیت مبدء است و مخلوق نیست
یعنی بالاتر از او دیگر از جسمانیت نیست پس جمله عالم اجسام مخلوق نیست از اینجا
بدان و بفهم که هم ملک چگونه مخلوق نیست و این معنی هیچ اصلا دخلی بخیالات واهیه
مردم ندارد زیرا که کار من گفته که مشیت نسبت بخدا استقلال دارد و بخود موجود است
نعوذ بالله هرگز این مراد نبود دیگر آنکه میفرماید و ما امرنا الا واحدة و امر مشیت را
نسبت بخود داده و داد او قول خود [illegible] است و تو میدانی که سخن لسنخ کوچه قدر محتاج

فرمود انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون پس سخن برا یجاز
سوی متکلم هیچ نیست و مراد از مخلوق نخستین بعد از سخن تو نه این طلب است که سخن تو
مخلوق بود موجود شده است بدون اشراق و نیز مقصود دیگر است ال محمد
علیهم از مخلوق نخستین جمله مشیت را و اینست که جمیع خلق نفهمیدند مقام
فوق مشیت را و تفاصیل علم معرفت و طاقت شنیدن نداشتند خاصه اکثر
مردم منکر فضائل ال محمد بودند و حسد بر ال محمد علیهم داشتند ام یحسدون الناس علی
ما اتاهم الله من فضله فقد اتینا ال ابرهیم الکتاب و الحکمة و اتیناهم
ملکا عظیما امام علیه فرمود مراد از ملک عظیم اینست که حلال کنند هر چیز را که
میخواهند و حرام کنند هر چیز را که نخواهند و در حدیث دیگر حضرت امیر علیه
فرمود مراد از کتاب نبوت است و مراد از حکمت سنت است و مراد از ملک خلافت است
و فرموده نیم ال ابرهیم پس ال ابراهیم ال محمد اند علیهم مخلوق بغیر نیستند بلکه
ظاهر ایشان مخلوق باطن ایشان است و متمم از ان باطن است و باطن ایشان نام
اعظم خداست و در باطن ایشان نام اعظم و ظاهر خدا هستند چنانکه در کتاب خدمت
حضرت امیر علیه فرموده یا اول یا اخر یا ظاهر یا باطن و فرموده نحن والله
الاسماء الحسنی و شرح این نفس مشیت که مشیت مخلوق باشد بطور تفصیل
زبان را طاقت نیست و ندای خلق را توان شنیدن است پس همان که تر از این را خدا
را باین لفظ شریف این لو الملک بیان فرموده اند و جمله خبا با تل از قوت ایمان

فرموده اند اناء ابان است او انشائی داند و ا عالم عظیم ذهن من الی اعلی انا و منتهی انا
دنقطه مسیر الله ما هوانا را معلوم نخواهیم نبود اولی درو منصور الکلمه

محبت او در سویدای دل منزل دارد همین قدر از بیان ابراو و امثال او صباح نمودیم قال الله
غنی ما قطاو هو ارحم الراحمین از نفس مشیت نفس است من حیث الادنی علی النفس
من حیث الاعلی و برزخ البرازخ است و حقیقة الحقایق دلنور الانوار و تقیع
است و مشیت اشراق او و جلوه است و قائم بذات

مطلب چهارم

در بیان مقامات ال محمد علیهم است و در این مطلب چهار عنوان است

عنوان اول در بیان مقام اعلای ایشان است که او را مقام بیان می نامند و اگر
دریاها مداد و اشجار قلم و جن و انس نویسنده شوند از عهده فضائل مقام بیان
ال محمد علیهم بر نمی توانند بر آیند لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان
تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و فرموده نحن کلمات الله التامه
کلمات خدا یعنی این کلمات مخصوصه که دلالت صریح بر توحید دارد ال محمد اند علیهم
و فضائل این مقام در آیات و اخبار بسیار نه لهو مثل سایر حقایق علوم ال محمد علیهم
تا اکنون زمان کسی استعداد ابراز فضائل و مقامات ال محمد علیهم نداشت و مشایخ
عظام عارف قدس الله اسرارهم را مامور به این خدمت ذی رفعت نمودند و لکن ز بر کوه آن
بقدر تحمل زمان در کتب فارسی و عربی هم قدری اظهار این فضائل نمودند و جمعی که
طینت ایشان پاک و پاکیزه بود احیا شدند و لذتها بردند و شکرها نمودند و ارادتها
ورزیدند و اینها خالص تحصیل کردند و جمعی که طینتشان از طینت خبالا و سجین بود
معاندت ورزیدند و انکار کردند و جمعی دیگر که اعراض ایشان را باکنون ذاتی حج کرده بودند

باندازهٔ عرض خود تمثال کنند و چون بر فضایل ائمه حق و تجویز ایشان رسید چون اصل
طینت خبیث و از طینت اعداء بود تنفر کنند و از باب کل شیء یرجع الی اصله
اعراض نمودند و بهانها از برای خود ساختند و جعلها کنند و تهمتها زدند و اما
مقصود ایشان اعراض بود باقتضاء خبث ذاتی که داشتند و اما اهل حق در هر حال
راضی برضاء الهی هستند و تسلیم از برای رضای حق دارند و همه غرض این امتحان
خلق است و چون لنفسنا امتحان بعمل آمد و بواطن پدید و آشکار شد حاصل
خدمت بانجام رسید ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر
الفاتحین و بدانکه هم اجر ایشان در صبر بر اذیت دشمنان خدمت و هر کس
صبر بر آزار خلق نکند از ولایت آل محمد علیهم السلام محروم است بسم الله الرحمن
الرحیم والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات
وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر بودیم بر مطلب بدانکه مقام بیان مقام
نورانیت آل محمد علیهم السلام است که حضرت امیر علیه السلام بسلمان و ابوذر فرمود
ای سلمان وای جندب معرفت من بنورانیت واجب است بر هر مؤمن و مؤمنه
و فرمود هر کسی انکار کند این مقام مرا او مشرک و ناصب است و فرمود ان
معرفتی بالنورانیة هی معرفة الله عز وجل و معرفة الله عز وجل معرفتی
بالنورانیة و از برای این مقام ظهورات چند است که کلیات آنها پنج است
اول مقام ذات ظاهر است که در صفت نفس کلیه الهیه در حدیث اعرابی فرمود که

هی ذات الله العلیا و شجرة طوبی و سدرة المنتهی من عرفها لم یشق
ومن جهلها ضل وغوی دویم مقام هویت است که فرمود حضرت باقر
علیه السلام هو اسم مکنی مشار الی الغائب فالهاء تنبیه علی معنی ثابت والواو
اشارة الی الغائب عن درک الحواس کما ان قولک هذا اشارة الی الشاهد
عند الحواس و حضرت امیر علیه السلام بعد از قل هو الله احد فرمود یا هو یا من
هو الا هو و فرمود هو اسم الله اعظم است و فرمود عماد توحید لا اله الا الله
و بعد خواند لفظ بزرگوار شهد الله انه لا اله الا هو و خواند لفظ بزرگوار شهد الله
شهادت خدا بیگانگی خود است زیرا که لفظ بزرگوار لسان الله اعظم است و خدا چون خواهد
شهادت بوحدانیت خود دهد بزبان حق شهادت میدهد سیم مقام
الوهیت است و این مقام اول مقامات ظهور خدا است که فرمود انما ولیکم الله
الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام و فرمود فالله هو الولی وهو یحیی
الموتی وهو علی کل شیء قدیر و در دعا است اللهم انی اسئلک بالتجلی الاعظم
فی هذه اللیلة من الشهر المعظم والمرسل المکرم خصه بخواص لم یخص
بها غیره و حضرت در علیه السلام فرمود الله آنکسیست که فزع کرده میشود بسوی او نزد حوائج
و شدائد در هنگامیکه از هر مخلوق باز و مانند و فرمود الله آنکسیست که مرسل الرسل و منزل مأیوس
الکتب است زیرا که لفظ هو مقام سابق منزه است از ارسال رسل و انزال کتب و الله
مستجمع جمیع صفات کمالیه است و واسطه تربیت جمیع خلق دارد فلا تقولوا علی الله الا الحق

وصراط علي حق نمسكه والحق مع علي وعلي مع الحق السلام على نفس الله

القائمة فيه بالسنن تعلم ما في نفسي ولا اعلم ما في نفسك واضافه نفس بسوى الله

اضافه عینیه است چنانکه میگوئی خوادم ولنفسی فوادها منسوب نیست خوادت بلکه میگوئی

خودمن ومیگوئی جاء زید نفسه ونفس اینجا ضمیر مضاف الیه است چهارم مقام احدیت

واحدیت صفتی است که فرموده قل هو الله احد ومراد از احد صفتی است که منزه

از کثرات است وهمه کثرات قائم باو هستند وهمه انتها نهایات وجود اوست وغایات ظهور

وشهود او هستند او بنهایت دیده میشود وانتها در این مقام جز بالهوادا کا غیبه هست و این مقام

مقام قائما بالقسط است در این شهادت خدا و اگر احد حقیقی ذاتی است که یعطی کل ذی

حق حقه ویسوق الى كل مخلوق رزقه والله باحدیت ظاهر شده واحدیت صفت

ظهور است پنجم مقام واحدیت است ومراد از واحدیت واحد

اول عدد است زیرا که او مرکب از کسور است بلکه مراد مرجعیت وملجائیت است که تمام

خلق مضطرند به پناه بردن بسوی او واغلب فضایل عالیه که در ظواهر جناب ائمه اطهار علیهم السلام

از برای حضرت فرموده اند در این مقام است زیرا که مقامات سابقه اگر چه همه آنها مقامات ائمه اطهار

علیهم است ولکن مقامات از درک خلق بیرون است باین معنی که خلق این مقامات را

نمی فهمند واعتراف دارند ولکن میدانند که ذکر از خلق در این مقامات نیست مثل اینکه رعیت

میدانند که سلطان خلوت خانه دارند ومیدانند که در خلوت خانه هیچ کس را راه نیست ودر

دخل ودادن در آنجا نیست وهمه سلطنت ورسیدگی با امور رعیت در هنگامی است که تخت سلطنت

مینشیند

مینشیند وانعامها وانتقامها میفرماید وتمام عیالات اصلیه سلطنت خود را ابراز میدهد

پس سلطان محتاج خلوت است ونه خود را تغییر پیدا نشده است ولکن صفت خلوت و صفت

جلوت دارد ودر خلوت سلطان است چنانکه در جلوت سلطان است ولکن در ظهور

وصفتی از برای او آمریت مخصوص هست چون دانستی این مقامات مختلفه را عرض میکنیم که

نور خداوند قدیم نورانیت منزه از حدود این مقامات واین مقامات چراغ است

که گرفته نور خدا که فرموده الله نور السموات والارض واین مقامات مثل نور خدا است

در میان خلق پس واحدیت مقام بیوت است که مشکوة وچراغ دان در آن خانه ها است

ولکن خانه ها را خداوند اذن داده است رفعت وجمیع نامهای خدا در آن خانه ها

گفته میشود وبر این خانه ها این نامها صادق است ومقام احدیت مقام مشکوة

وچراغ دان است که در این خانه ها است ومقام الوهیت مقام زجاجه و بلور و مانند آن

که حفظ میکند چراغ را از خفا و اظهار میکند این چراغ را از شدت صفا گویا

در روشنائی درخشان است ولئن سألتهم من خلق السموات والارض

ليقولن الله همه موجودات میدانند که خالق آسمانها و زمین ها هر که هست او اسم اعظم

خدا است امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه خود فرموده انا خالق السموات والارض لیکن

جاری در لفظ مقدس وحروف آنها منور میگشته که نور خدا در لطف بلبت است که

غلیظ شده وظهور پیدا کرده است بالوهیت ومقام هویت مقام مصباح و چراغ

و اهویت که چراغ روزافزون است او جان جان وجان جهان است وهمه جهان از او است

ونقاط و خارج غیر او نیست و فانوس و مشکوة و بلور هر دو یکی هم با و روشن است و مقام مصباح
که مقام است یکی مقام دهن قابلیت و وجود دهن او است و دیگری مقام شعله است که در او
ظاهر شده است مقام اول مقام هویت است و مقام ثانی مقام ذات مستعلی بهیمنه
مستولی بر اسماء ظاهره و اسماء غیبیه است و مقام نور خدا مقام آتش غیبی است
که از جهة این حد و بهتر است یعنی از تقیید و لاتقیید و از حد و لاحد بهتر است
و لهذا این مقامات نه گانه را اجمالا دانستی عرض میکنیم که هر یک از مقامات تفاصیل
شئون مقام بیان و معانی آل محمد علیهم السلام است چنانکه در حدیث خیط فرمود بعد از آنکه
حضرت باقر علیه السلام در مسجد رسول خدا یکسر خیط را بدست جابر داد و سر دیگر را
خود آن مولی بدست مبارک گرفت و حرکت ضعیفی داد و اشاره باین که از بران ما
که خیط انعام و نقمت ما یکسر او بدست ما است و یکسر او بدست شیعیان کامل ما است
و عرض کرد جابر خدمت حضرت سید الساجدین که امام محمد باقر علیه السلام بسیار حرکت ضعیف
داد خیط را فرمود ای جابر اگر اندک قوی‌تر حرکت داده بود هر آینه در روی زمین
جنبنده از انجا بدان که حیات و حیات عالم بید قدرت خدا است و ایشانند
دست خدا و ایشانند حرکت دست خدا که حرکت ایجاد است و اول حرکت است
پس در باطن حرکت دستند و در ظاهر دست خدایند و دست بالا دستند ید الله
فوق ایدیهم قالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم
و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء غرض جابر فرمود
که

که ثانیاً امام رفت رو به مناره و دست انداخت به مناره و حرکت داد مناره را و جابر
فرمود زلزله از سر گرفت و غیر اطفال هلاک شدند و عروسها از حجلها سر و پا برهنه بیرون
دویدند فریاد کنان صیحه زنان مشغول کنان و نامحرم را از محرم تمیز نداده‌اند آن
وقت حضرت باقر علیه السلام بر سبیل ترحم فرمود جمیع اهل مدینه را که در رب خانه خدا یعنی
درب خانه حجة خدا سید الساجدین ارواحنا له الفداء بیجوزولا به امام فرمود از بس
معصیت میکنید و با ما و شیعیان ما عداوت میکنید عذاب بر شما نازل میشود بعد جابر
عرض کرد الحمد لله الذی من علی بمعرفتکم و فضلنی بولایتکم و موالات اولیائکم
و معادات اعدائکم حمد خداوند را که منت گذارد بر من بمعرفت شما و فضیلت داد
مرا بولایت شما و ولایت اولیاء شما و عداوت اعداء شما فرمود ای جابر آیا میدانی
معرفت چیست جابر سکوت کرد فرمود المعرفة اثبات التوحید اولاً ثم معرفة
المعانی ثانیاً ثم معرفة الابواب ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم معرفة الارکان
خامساً ثم معرفة النقباء سادساً ثم معرفة النجباء سابعاً ای جابر
معرفت اولها اثبات توحید است و اثبات توحید همین مقام بیان است که عرض
کردیم چنانکه در حدیث دیگر فرمود علیک بالبیان والمعانی بر تو باد بمعرفت بیان
و معانی و فرمود اثبات توحید این است که خدا را بشناسی و او را عبادت کنی
و غیر او را عبادت نکنی و با و مشرک نشوی پس همین اثبات توحید غرض از ایجاد است
و غرض از وضع این رساله شرح همین مطلب است خداوند رحمت کند سید ما شیخ ما

که در کتاب مدینة العاجز خود حدیث خیط را می نویسد و این تتمه حدیث که اینجا نیست
این حدیث با این تتمه است او را اسقاط می کند و عذر می آورد که چون ما تا از عهدهٔ
شرح تتمه حدیث بر نمی آئیم تتمه را ننوشتیم و حال آنکه ضبط غریبی فهمست
زیرا که راوی شأن او روایت حدیث است او را چه کار است بشرح حدیث فرمود
رب حامل فقه الی من هو افقه منه و در دعای عهد نامه میخواند انی لا اثق بالاعمال
وان زکت ولا اراها منجیة لی وان صلحت الا بالائتمام بهم والاقرار
بفضائلهم والقبول من حملتها والتسلیم لرواتها و از این فقره دعا بدیهی
است که حمله فضائل غیر رواة اند و رواة شأن اظهار روایت حدیث و تصحیح
سند و متن است و بیان مراد شأن حمله است باری از آنجا که حضرت از ترس دشمن از
روی بغض و عداوت پنهان کردند احادیث آل محمد علیهم السلام را حالا بهانه بدست
منکران فضائل افتاده و ندانسته و نفهمیده و نسنجیده میگویند احادیث فضائل
ضعیف است و این حقیر ضعیف نحیف عقیده کامل این است که تضعیف
احادیث آل العصمة علیهم السلام نشد مگر از برای حجت دانستن عقول ناقصه بآنچه که
گفتند کلما حکم به العقل حکم به الشرع و این هم امر که تضعیف اخبار و تقویت
عقول و آراء و اهواء است رخنه بزرگی است در اسلام که مخرب دین رسول خدا است
فرمود یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون
باز در این مقام بیان مقام ظهور خداوند جل شانه در آل محمد است علیهم السلام بخدائی و سلطنت

و دولت عرض کرد مفضل خدمت حضرت صادق علیه السلام متی تعود الدولة
الیکم که دولت شما بشما بر می گردد فرمود متی سلبت الدولة عنا حتی تعود الینا
ای مفضل که دولت از دست رفته که باز برگردد پس معلوم شد که ظهور سلطنت و خدائی خداوند
در آل محمد علیهم السلام است در مقام بیان و توضیح آنکه چون پادشاه بر تخت نشست همه
نوکران و بندگان و خانه زادان در سلام حاضر می شوند و همه خضوع در رکوع و کرنش
می کنند و خاک می رفتند و استدعاء تقرب و جاه و منصب و مرحمت می کنند و دعا
می کنند و حاجتهای خود را می طلبند چه کنند غیر این نه مخلوقند نه مستوجب رفته و
در هنگام ظهور سلطانی مرتبت نه عرض حال کنند و حاجت بخواهند زیرا که محتاج از ذره است
ایشان که امر بدعا و استدعا فرموده است و وعدهٔ اجابت فرموده است ادعونی استجب لکم
اللهم انی ادعوک کما امرتنی فاستجب لی کما وعدتنی امن یجیب المضطر اذا
دعاه ویکشف السوء ویجعلکم خلفاء الارض

عنوان دویم

در بیان مقام معانی آل محمد علیهم السلام است که شأن در این مقام معانی و ظاهر خداوندید در
بیان ما و ما خدا را در شأنی ظاهر می بینیم چنانکه فرموده ابا بصیر أدرکت تَرَاهُ فِی
وَقْتِکَ هٰذا آیا نمی بینی خدا را در این وقت یعنی آیا نمی بینی که بچه وقت در وقت ظاهر
شده است و لا حد و رسد ظاهر شده و لا یمکن انکار شده است چه خوب فرموده است
لو تراه فانی کرده دیدن در عبارت حدیث مبارک اشاره بسیار لطیفی است
که شخص عارف بعارف تمه اظهار باید ملتفت باشد ولذا شارح این است که در هم

فی دولتک هذا یعنی لا حد در حد و لا وصف در وصف و لا مکان در مکان و لا وقت در وقت
و لا زمان در زمان در این وقت و در این مکان و در این خانه که خانه خدا و کعبه
واقفان و جاه عابدان است ظاهر شده است آیا نمی‌بینی ای ابو بصیر و همه ما باین مطلب
در حدیث بسیار شریفی فرموده که هم این حدیث ذکرش روا نیست همین قدر بدان که مثل او در
اظهار ظهور خدا بقصه یوسف و برادران که گفتند ءَاِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ آیا توئی یوسف
فرمود اَنَا يُوسُفُ وَهٰذَا اَخِي منم یوسف و این است برادر من چنانکه رسول خدا فرمود
مَنْ رَآنِي فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ و فرمود این علی برادر من است یعنی دارا مقام است مثل من
پس این برادر خاتم خلیل خدای در باب این اسرار غامضه ایمان را قبلاً نگر زید ذات او از
همه زمانها و مکانها و وصفها و اسمها و رسمها اگرچه منزه است ولی در زمانهای خاص
و در مکانهای خاص و در وصفهای خاص از علم و حکمت و شجاعت و صناعت و قیام و قعود
و گفتار و کردار و رفتار خاص و در نامهای خاص از زید و پسر عمرو و برادر بکر و اهل مدینه
بودن و در فلان خانه ساکن بودن ظاهر است و از زید اگر بپرسی توئی زید میگوید انا
زید و انا ابن عمرو و انا اخو بکر و انا من اهل المدینة ساکن فی بیتی و انا
القائل بالقول لست تری زیدا فی وقتک هذا پس بفهم اگر از اهل فهمی و الا واگذار
اسرار آل محمد علیهم السلام و بسلسله خاص که هر سخن ایشان در نکته مقامی دارد و بیش
از این در مقام مقال شرح و بسط روا نیست همین قدر بدانکه خداوند جل شانه ظاهر است
در هر یکی از چارده نفس مقدس بطور کلیت و اطلاق در علم و حکمت و قدرت و نور

و نه غرض از ظهور در این مقام ظهور بصفات و فعال است بلکه حقیقت زید و نفس زید
و خود زید در این صفات و فعال آشکار است و بدانکه آشکار بودن خدا در سایر موجودات
بطور جزئیت است مثل ظهور زید در دست زید و پای زید است و ظهور خدا در آل محمد
علیهم السلام مثل ظهور تمام زید است در تمام بدن پس هر کس که خدا و وجه خدا را میخواهد ببیند
در آل محمد علیهم السلام باید ببیند و در غیر آل محمد ظاهر نشده است خدا مگر با آل محمد
و در این مقام ظاهر شده است بلا واسطه بهر دو عرض کردند خدمت رسول خدا صلی الله
علیه و آله موسی کلیم خدا شد چه مقامی است ترا برادر فرمود خداوند مرا حبیب خود کرد و آن
و فرمود با موسی از حجاب شجره طور سخن فرمود و با من بلا واسطه سخن فرمود پس بعد از ظهور
جمیع کارهای خدائی بدست آل محمد علیهم السلام و ثبوت شرف و لطف و اصیغ بودن ایشان
از جمیع خلق پس در جمیع هزار هزار عالم رخساره درخشان و وجه الله اعظم و وجه
عابدان و کعبه طائفان و قبله ساجدان آل محمد علیهم السلام اند که را یارا و قدرت است
که در جمیع ممالک محروسه ملک الهی ادعای وجه الله علی الاطلاق بودن نماید غیر آل محمد
علیهم السلام است فرموده در تفسیر این آیه شریفه كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ نحن وجه الله
الذی لا یبید ماییم رخساره خدا که هلاک نمیشود و این مقام مثل مقام فوق
مثبت است

عنوان سیم

مقام ابواب خدا بودن
آل محمد است علیهم السلام و این مقام نیز فوق مثبت است باین معنی که باطن مثبت است
که جمیع ابواب فیض وجود خداوند در این مقام مفتوح شده است که فرموده کاشا

رتقاً ففتقناهما یعنی آسمان و زمین بسته بود ما گشودیم اینها را مراد از آسمان نیست مگر
وجه مبارک ائمه اطهار و مراد از زمین وجه مبارک حضرت صدیقه کبری است
علیهم السلام و مقام جمیع ایشان مقام باب الابواب است و خداوند فیض نداده با عقول فیض خدا
مگر از این درها گشوده بر حمت و مرحمت و عطوفت بر سائلین در جمیع ممالک
گدایان و مساکین و سائلین در خانه خدا هستند و ایشانند در خانه خدا که میخوانی
در زیارت والباب المبتلی به الناس و در قرآن میخوانی باب باطنه فیه الرحمة
وظاهره من قبله العذاب پس در جمیع عوالم هر موجود هر فیض از او ظاهر شده
هر آینه موجودات ابواب فیض آل محمدند و آل محمد علیهم السلام ابواب فیض خدا هستند
پس یکی در رحمت است که گشوده شده و از هم درها ملک خدا او ظاهر شده
پس از حیث مظاهر ابواب رحمتند و از حیث نفس خود باب المبتلی به الناس
میباشند و یکی درگاه هیچ نیست که این همه خلق سائل و عاجز و محتاج آن درند
و فی یومنا هذا درگاه خدا بر حق وجه همایون حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه است
و سایر موجودات این عالم همه دیوارند و راه بسوی خدا از آن دیوارها مسدود
و طلب از آنها هر حرام است مگر آن نفس نفیس اقدس او روحنا فداه که با این هیکل ناسوتی
خاکی ظاهری که هیکل توحید است فعال ما یرید است و عالم است بما کان و ما یکون
و شاهنشاهی است که همه موجودات رعیت و نوکر و جیره خوار و خانه زاد
و نمک پرورده آن مولا هستند و بس است این مفاخرت ما را که حق نعمت منعم خود

برایشان

برایشان و شکر نعمت آن مولا نمائیم چنانکه مفضل عرض کرد الحمد لمولانا و حمد مولا حمد خدا است
و حمد خدا حمد مولا است من لم یشکر العبد لم یشکر الرب و این عبد است که رب است
زمین در قرآن رب الارض امام الارض و اشرقت الارض بنور ربکم و خدا فرمود
اشرقت الارض بنور ربها باری ابواب فیض خدا این هیاکل ظاهره طاهره مطهره
منوره آل الله اند هر چه میخواهی از ایشان بخواه که اگر از غیر ایشان بخواهی محروم خواهی
ماند الیکم التفویض و علیکم التعویض و بکم یجبر المهیض و عندکم ما في
الارحام تزداد و ما تغیض لیس شی الا هم تفویض صلوات و دعوات و حاجات
ما است و بر شما است هر چه عوض بما مرحمت کنید ما ثواب معین نداریم و اجابت معینی
مگر هر چه را خود شما مرحمت بفرمائید و بشما هر استخوان شکسته جبران میشود و نزد
شما است علم آنچه در رحمها کم یا زیاد شود

عنوان چهارم

مقام رسالت و امامت و قلبیت و قطبیت ایشان است که مقام ظاهر مشیت است
و مشیت دل عالم و حیات عالم است و همه اشیاء انوار او و با او موجود و برپا هستند
پس کعبه حقیقی در عرصه امکان مقام مشیت آنها لو بلی الی الله است و ایشانند امر خدا
و حکم خدا و فعل خدا و حرکت ایجادی خدا و مخلوق و موجود بید قدرت خدا و ایشانند
آدم اول که طینت او تخمیر شد بدست خدا و چهل صباح آن خمیره و طینت آدم
ماند بر در بهشت که آن بهشت جنت حقیقی خدا است که جنت توحید است
که فرموده فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی داخل شود در بندگان من پس داخل شود

در بهشت منزل چون روح خدا که نفس مشیّت است در او دمیده شد امر فرمود که با آدم
جمیع عبید و مملوکین او که مملوک و عبد خدایند سجده و پرستش کنند و همه ملائکه
که حاملان آل محمدند و نور ایشانند و اقرار بملکیّت مالکان خود دارند که میگویند نزد درگاه
این حرم امن مبارک و ابن عبدیک المقر بالرق و همه الا ملائکه سجده کردند و شیطان
که بعد زمانی تغییر شده و شیطان چون یکی از نقبای اوست لهذا شیطان و جمیع اولاد او از
شیاطین جن و انس استنکاف نمودند از سجده و اباء و استکبار ورزیدند و کافر و رجیم
و سنگسار و رانده این درگاه حضرت الهی شدند و از صاغرین و ذلیلان شدند
و هر کس سجده بآدم اول نمود مؤمن و عزیز شد العزة لله و لرسوله و للمؤمنین
و بدانکه این مشیّت الهی در هزار هزار عالم و در هر موجود ظاهر شده است حتی آنکه
در دل تو ظاهر شده است و همه اعضا و جوارح را بقوه نور مشیت مطیع خود نموده است
مگر بعضی که همه اعضا مطیع یک عضو نمیشوند چرا که اگر این عضو محتاجند الیه همه آنها
محتاج است برخلاف دل که دل با آنها محتاج نیست و همه باو محتاجند پس فی الحقیقه یعنی
سجده و ساجد و مسجود و عبادت و عابد و معبود را زیرا که کسیکه از جهتی از جهات
بتو محتاج است و ساجد و عابد تو است و تو هم نیز باو محتاج از جهتی یا از دو جهت
و زیاده تو را نتوان مطلق ساجد و عابد او و او را معبود و مسجود تو نمیگویند
پس معبود و مسجود حقیقی کسی است که غنی از خلق باشد من جمیع الجهات و خلق
من جمیع الجهات باو محتاج باشند و این چنین غنی در همه اعضا نیست بلکه دل است

که مظهر حیات و قاضی الحاجات و کافی المهمات و معطی السؤالات است و همه در درگاه او اعضا
دارند باو عرض میکنند و راهی غیر دل بسوی خدا ندارند و اوست راه بسوی خدا از برای سؤال
همه سائلین از اعضا پس قلب در عالم وجه عبادت و خزانه سجده ساجدان است
پس میزان وجه و وجهه و برهان معرفت او و هم میزان وجهه بودن غیر او رافع حاجت
بودن شد پس هر کس قادر است بر اجابت دعوات او مدعو است و هر کس قادر نیست
مدعو نیست بلکه خود جزو داعیان است و ادعای مدعویت کسی را از عرصه دعوی مستدعی
بجعله بیرون نمیبرد و شیطان که کبر بر آدم کرد و جلال آدم که حامل اسماء اعظام خدا
بود کافر است بلکه بر او افزود و شیطان چون سجده نکرد نور از آدم نگرفت و ظلمانی
شد الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب
ينقلبون و در باطن آنها کسانی هستند که فرموده گفته میشود با آنها که سجده کنید
از برای رحمن که نام خداست میگویند رحمن چه چیز است و نفرت آنها زیاد میشود
حضرت امیر علیه السلام در بیان وصایت خود میفرماید بخوارج ان الله قد نصبه لکم
علما و کذلک نصبنی علما قال لرسول الله صلی الله علیه و آله یا علی انت
بمنزلة الکعبة فرموده خداوند خانه خود را نصب فرمود از برای اسلام که علم باشد برای
مردم علم و نصب نمود فرموده که فرموده رسول خدا یا علی تو بمنزله کعبه هستی

مطلب پنجم در بیان معرفت شیعیان کامل آل محمد علیهم السلام و در این
مطلب چند فصل است **فصل** بدانکه در خبر مستفیضه نهی فرمودند ائمه اطهار

علیهم السلام از اینکه کسی را شیعه بگویند مگر آنکه در جمیع افعال و اقوال و حرکات و سکنات
شایعت و متابعت نموده باشد آل محمد علیهم السلام را و سایر اهل حق را فرمود
بگوئید ما دوست دوستان و دشمن دشمنانیم حتی آنکه فرمود شیعه علی علیه السلام
مثل ابراهیم خلیل است و مثل سلمان کسی است پس نه هر کس اسلام ظاهری دارد مؤمن است
فرمود قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا بگو شما ایمان نیاورده اید ولکن بگوئید اسلام
آورده ایم ولما یدخل الایمان فی قلوبکم هنوز ایمان داخل دلهای شما نشده است
نمی بینی که دیدن در چشم و شنیدن در گوش و گفتن در زبان است و همه اعضای تو بینا
و شنوا و گویا نشده است اما حیات که در دل توست همه بدن را زنده دارد
و در بهشت دل مؤمن چون حیات صرف می شود و با دل همه بینا و شنوا و گویا
می شود همه اعضای او سراپا بیننده و شنونده و گویا می شوند چنین است ایمان
چون در بعضی اعضا باشد از سایر اعضا معصیت سر می زند و چون ایمان در دل
درگرفت از جمیع اعضا آثار و انوار ایمانی ظاهر می شود و دیگر عصیانی از او سر نمی زند
لیس مؤمن بر همه کس گفته نمی شود حضرت باقر علیه السلام فرمودند مؤمن را مؤمن میگویند
بجهت آنکه امان می دهد از جانب خدا در کسی که میخواهد و خداوند امان او را امضاء
می فرماید و حارثه انصاری عرض کرد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله که گویا می بینم
اهل جنت را که بدیدن یکدیگر میروند در بهشت و گویا می شنوم فریاد اهل آتش را
در آتش فرمود بنده ایست که خدا نور انداخته است دل او را و نیز فرمود در حدیثی که

ما وصف

ما وصف کرده نمی شویم و چگونه وصف کرده شوند قومی که خدا شک را از ایشان [illegible] کرده است
و فرمود المؤمن لا یوصف مؤمن وصف کرده نشود و فرمود حضرت صادق علیه السلام
که سلمان محدث بود یعنی ملکی در دل او باو خبرها میداد و فرمود سلمان از ما اهل بیت است
و فرمود مگو سلمان فارسی ولکن بگو سلمان محمدی و فرمود که اهل زمین دوست داشتند
سلمان و مقداد را چنانکه اهل آسمانها و حجب و عرش و کرسی ایشان را دوست میدارند و آنچه
خدا احدی از ایشان را عذاب نمی فرمود و فرمود سلمان محدث شده باین جهت بود که حدیث کرد
امیرالمؤمنان علیه السلام باو حدیثی که کسی دیگر متحمل نبود و فرمود سلمان از علما است بجهت آنکه مردی از ما
اهل بیت بود و سؤال کردند از حال سلمان امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چه گویم در حق کسی که
خلق شده از طینت ما و روح او قرین بود بروح ما و مخصوص کرد خدای تبارک و تعالی
او را از علوم باول علوم و آخر علوم و ظاهر علوم و باطن علوم و سر علوم و علانیه علوم
و فرمود رسول خدا بعمر ملعون سلمان از من است و حضرت صادق علیه السلام فرمود خدا
سلمان را علوی کرد بعد از آنکه مجوسی بود و قرشی کرد بعد از آنکه فارسی بود و شیخ ابو علی
در کتاب رجال خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود در حق برید بن معاویه
عجلی و ابو بصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زراره که این چهار نفر نجبایند
و امناء خدایند بر حلال او و حرام او و صندوق علم پدر بزرگوار منند و محل
ودیعه سر منند و فرمود نفی می کنند از دین انتحال مبطلین و تأویل غالین را و حضرت
جواد علیه السلام بعلی بن مهزیار که از حواریین آن حضرت است فرمودند اگر بگویم مثل تو ندیدم

[illegible]

امید دارم صادق باشم و فضایل سفراء اربعه صاحب الامر که عثمان بن سعید عمرو

و لپسرش محمد و حسین بن روح و علی بن محمد سیمری باشند زیاده از حصار در کتب

حدیث روایت شده است بار غرض از این فصل این بود که این چهار کاملین

که ما هم حصار بجهه هستند ایشان از کاملان شان در رفعت مقام امام علیهم

و ضعفاء شیعه چنانکه در آیه قرآن که در سوره سبا است تصریح بفضایل ایشان شده است

و غرض شاه بنوع اشاره و بنوع فضایل ایشان است لو کان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر

یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله و کلمات الله شیعیان امام اند

و امام علیهم اسم الله جامع اعظم اعظم اکرم اجل اعلی است **فصل** بدانکه کاملان شیعیان

کامل بالغ همه در یک مقام نیستند بلکه انواع از برای ایشان چهار مقام است و تفصیل این مطلب بقدر

گنجایش این رساله این است که خداوند جل شانه ذات مقدس او غیب الغیوب و مجهول الکنه است

و اول تجلی او ذات غیبیه او است که نسبت بما در غیب است و نسبت باعلی ذات ظاهر است

و این مقام مخصوص حضرت پیغمبر است صلی الله و آله از این جهت عرش نفوس ایشان متفوق است

بر ذکر فضایل حضرت امیر علیه السلام که مقام ظاهر رسول است و خاتم نبوت و موضع رسالت است

و از رسول خدا اغلب یا کسند و حضرت امیر و ائمه اطهار علیهم مرد نگه هستند چراغ

وجه مبارک رسول خدا که او سه اعظم است و بر مردنگ ائمه طاهرین مردنگهای شیعیان

ایشان است و اول شیعیان نقباء کلی هستند که مظهر سلطنت ایشان هستند و حجاب

حکمند بر ما کان و ما یکون و بما در ایشان فیض نمی رسد که ایشان بعد نجباء کلی بعد نقباء

جزئی می باشند بعد حکماء و علماء و فقهاء و بعد زهاد و عباد و صلحاء و همین طور امر ممتد است

در هر سابقی واسطه فیض است نسبت بلاحقین فرموده ان من شیئ الا عندنا خزائنه

و ما ننزله الا بقدر معلوم پس اهل هر رتبه صولة فیض ها را برای خود بر میدارند و غلا

مرده شده بیشتر از حد و در هم مراتب در چه ملاحق رسیده است نیست مگر آنچه از سابق

کرده است از اینجا بدانکه خدا را اگر کس شناخته است و رسول خدا و ائمه هدی را گر کس شناخته و اقرار

کرده است و محبت داشته است به برکت مردنگ شیعیان کامل و ساقیان است اعلی الاحد

از خدا و رسول و ائمه اطهار علیهم و از فضایل ایشان و از دین ایشان خبر شود و از

اینجا معرفت منعم خود را تحصیل کن و شکر منعم خود کن و وصیه اعمال و دعوات و صلوات

بشناس و جایگاه هر عضو را از اعضاء تو وجه او قلب کل نیست و قلب کل کعبه کل است و

از اعضاء و رتبه خود وجه مخصوص بخود دارند و اعضو سابق بر لاحق عضو است

که اگر از او نفوذ بالته منقطع شود خواهد مرد و حفظ رسوم الطاعت و نوکری و چاکری

سابق را بجا آورد زنده خواهد شد و زنده خواهد ماند و این عضو علی هم در عبارات

خود غرض او حیات و فیض ندارد آیا نمی بینی که در ظاهر سلطان ملک خدا نیست بلکه او

مظهر سلطنت و ظل الله است و حکام ظل سلاطینند پس امر عبادت و وجه عبادت

اگر ظاهر طبیعی کرده است راه بادشاه بدانی و لعنهم جمیع کردنها از شرق بیرون میرود

و سبقیهم که استکبار از وجه استکبار از معبود است و شیطان اگرچه سجده بادم نکرد

و لکن مخالفت حکم خدا نمود و عجب این است که حکم کنند در سجده آدم نیز آدم نبود

و راندهٔ شیطان نیز آدم بود با این حال فرمود و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم با کفیتم
ملائکه که سجده کنید بادم پس چنانکه قول آدم قول اوست سجدهٔ بادم هم سجده بخداست
و چنانکه قول خدا غیر این معنی دیگر معنی ندارد سجده بخدا هم معنی غیر این معنی نداشته و ندارد
تو ای جاهل لجوج که ادعای علم میکنی که بذات اقدس غیب الغیوب میتوانی سجده نمود و عبرت
نگرفتی از کعبه جسمی عالم صورت که او قبله است و نماز بسوی غیر او باطل است و حال آنکه
کعبه خدا نیست قطعاً و وسائط کاملان که کعبه مستوره اند از این خانه جسمانی کمتر نیستند
بهر حال اکثر مردم طالب چه چیزند و از چه راه شک و شبهه در وجوب بودن حج خدا
دارند و حال آنکه رو کردن ایشان از قبله باطن نمودن نماز آنها را باطل میکند و از برای همین
ظاهر قبله نما می سازند و در باطن فکر خیالات فاسده و سفر و حضر و بختن و ساختن
و حرکات بی حاصل چیزی دیگر طالب نیستند بلکه هر کار لغو که در اوقات دیگر حواس شان
متفرق و مجال ایشان را ندارند در نماز بجهت جمعیت حواس از اشغال و طمأنینه خواطر آن
کارها را صورت میدهند بهر حال اگر شیطانی باطن این خلق بالا تر از این سخنهاست
خوش بحال کسانی که در کمال یقین بدون شک و ریب و ریا دائما در ظاهر و باطن
رو بخدا میکنند و حواس خود جمع و توجه بخدا و به حق دارند **فصل** از برای شیعیان مقامات شیعه در فصل
کامل چهار مقام است زیرا که ایشان شعاع آل محمد علیهم السلام و شعاع بر هیئت چیز است
و سراپا جز نمایندهٔ او چیزی دیگر نیست پس این مقامات چهار رکن آل محمد علیهم السلام
که گذشت در ایشان ظاهر شده است چنانکه عکس تو در آینه سر دارد مثل سر تو

و صورت

در شیعه صورت حج

صورت تو و پا دارد مثل پای تو مشروط آنکه آینه سراپا نما باشد و مشروط آنکه صورت کج
ظاهر تنها نمایش ندهد بلکه کما هی ظاهر و باطن باشد و در ظاهر سراپا نما باشد و در باطن پاک
تا سر احکامات کند این است معنی آینه حقیقی و تا آینه کامل و حقیقی نباشد در نمایش بنده
کامل نیست و باید این را بدانید که در جماعت اقتدا که کنند در رکوع تنها یا سجود تنها
یا تکبیر یا قیام یا قعود تنها او بطور مطلق مأموم او نخواهد شد و لهذا امام امام
در همه نماز برای او نخواهد بود پس اگر کسی در نماز متابعت کسی کند ولی در روزه متابعت
نکند تابع حقیقی مطلق نیست پس شیعه حقیقی کسی است که در همه اعمال و اقوال و ظاهر
و باطن متابعت آل محمد علیهم السلام کرده باشد فرمود شیعتنا منا خلقوا من فضل
طینتنا شد معامله با او معامله با امام اوست و دست او دست امام اوست
و چشم و گوش و زبان او چشم و گوش و زبان امام است چگونه نباشد طینتی و حال
آنکه در قدسی فرمود بنده بواسطه نافله گذاردن بجائی میرسد که چشم او چشم خدا میشود
کاملان ع پس اگر چشم او چشم خدا شد چشم امام بطریق اولی میشود غرض کاملان شیعه گفتند
مگر بواسطه آنکه کاملند در بندگی خدا و اطاعت خدا و کاملند در متابعت ائمه
خود زیرا که یافته اند که این متابعت عین بندگی و اطاعت خداست و نیز باید دانست
که دشمنان باطل که شیعیان رؤسای ضلالت هستند ایشان هم در خباثت و شقاوت
و انکار حق و عداوت اهل حق کار ایشان بجائی میرسد که در شقاوت کامل میشوند
و سراپا نمایندهٔ ائمه خود میشوند که فرمود ائمة یدعون الی النار لن تجب هم حرام

ومیل بایشان و محبت ایشان و اطاعت و متابعت و شایعت ایشان کفر و ضلالت و عصیان
و هلاکت است و توجه بانها نیز رو بانها نمودن و صورت مرشد را در خیال دایم نگاه
داشتن کفر محض است زیرا که مرشد در کفر باعلی درجات رسیده و کار او بجائی رسیده است
که در کمال اطمینان خاطر بلکه در کمال بیداری ایستاده که دعوی خدائی میکنند و خدائی که
چرس و بنگ و ساز و نواز و تار و طنبور و چنگ باز حلال دانند و لاقید بودن و اصلا
اعتنا بحلال و حرام نداشتن و تارک فرائض الهیه بودن را اسباب ترقی و کمال حق
دانند بدیهی است که خدا و رسول و ائمه اطهار از او بیزارند و او کافر است بخدا
هنوز بنده نشده بلکه یاغی و طاغی است چه جای آنکه خدا شود و خدا هم بنده نخواهد
شد و بنده هم خدا نخواهد شد پس ایشان که پایه کفر خود را باین مقام گذارند اینها
هم راه سوی ائمه کفر بند و چنانچه ایشان بند و اقبال بانها اقبال با شیطان است و اعراض
و ادبار از ایشان اعراض از انهاست صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی و از بدیهیات
اولیه است که در کسی میل کسی و حرکتی که مخالفت او اصلا نکرد حرکات او حرکات آن کس است
و او نماینده آن کس است خواه در علیین و خواه در سجین مطلب یکی است نمی‌بینی که یهود
نماز و پرهیز دارند اما آن نماز و پرهیز کفر محض است و نماز نماز مسلمین …
یهود و نصاری نام ملت و شریعت خود گذارده اند و مسلمین میگویند اطاعت آن شریعت
یومنا هذا کفر است و آن ملت ملت کفر است و یهود ترسا و نصرانی لهذا نسبت بحق
اصلا تفاوتی ندارد چرا که فرموده الکفر ملة واحدة و همه اینها کافر و مشرک کنند … قول
مسلمین

مسلمین دلالت براین نکرد که اصل ملت و شرع نعوذ بالله کفر است زیرا که شریعت حضرت خاتم
صلوات الله علیه و آله حق محض و ایمان و اسباب نجات است و هم چنین قائل شدن
بنبوت موسی و عیسی امروز کفر و باعث هلاکت است و موحد بودن کسیکه خدا را
خدائی داند که امروز نبی او سوای موسی یا عیسی است نه محمد صلی الله علیه و آله
و چنین کسی را که باین معنی معتقد است البته چنین خدا و چنین نبی و چنین شریعت
و ملت و چنین نماز و پرهیز همه اینها کفر محض و باعث هلاکت ابدیست چون این مثل
یافت عرض میکنیم که مرشد خدا نمیشود ابدا و خدا هم مرشد نمیشود اصلا و توجه بمرشد
هم توجه بخدا نیست و ترقی بسوی علیین و تقرب بخداوند هم نیست و میل و رو کردن
و اطاعت و متابعت نمودن چنین مرشد نیست بلکه همه اینها کفر و شرک و هلاکت است
و این مطالب دلیل آن نشد که آل محمد علیهم السلام مظهر توحید و اسم اعظم خداوند و نام کرم
خدا نیستند و نیز دلیل آن نشد که ایشان عین الله و اذن الله و لسان الله و وجه الله
نباشند و دلیل آن نشد که آل محمد علیهم السلام را باید حجة خدا و مطاع دانست و زیارت
ایشان را بکنی و در نظر رویت ایشان زیارت خدا دانست آیا نمی‌بینند که در کسی از متصوفه و غیر اینها
از فرق باطله که ما بر اینها رد کردیم رد کردیم مگر نصوص و احادیث آل محمد علیهم السلام را
خواستیم بکنیم ذلك الا غرضی … و آنچه در فصل سابق و فصل شیعیان نیز بزرگواران
گفتیم و نوشتیم بود مگر با احادیث متواتره قطعیه علمیه یقینیه جزمیه ایشان
و هم گفتگو و نزاع ما با فرق باطله خواه از کسانیکه بظاهر خود را اثنی عشری میدانند

و خواه غیر ایشان هم لازم نیز اعتقاد بر اطاعت آل محمد و تصدیق فضائل ایشان است و انکار فضایل

ائمه است و فضایل شیعیان ایشان است پس حاصل مطلب این شد که با وجود شهادت

میزان حق که کتاب مجید علی تأویله و سنت جامعه است و احادیث متواتره آل محمد

علیهم السلام بر بطلان اقوال صوفیه و صحت و صدق فضایل و حقیقت ایشان دیگر کسی را مجال

نیست که بواسطه خبث نفس قایل به باطل باشد و علانیه بخواهد انکار حق کند و تصدیق

باطل نماید و در اول رساله نوشتیم که این علم فضایل علم مخصوص است و هر کسی را نمی رسد

در این علم سخن بگوید مگر آنکه از اهلش یاد گرفته باشد و نزد استادان این علم مدتها

تحصیل کرده باشد و اگر یکی نفر از ملیین یا مسلمین یا اثنی عشریه کامل به بطلان این

علم بخواهد در این علم سخن بگوید نه تصدیق او نافع است و نه انکار او مضر و اگر اهل این علم

نیست و هر کس در علمی که اهل آن علم شد اگر چه علم بینه حاضر باشد دلیل قول او قبول

نمی کنند بلکه سایر مردم هم با لفظ او هم بر او عیب می گیرند و او را تقبیح می کنند که

چرا در علمی که اطلاع نداری سخن می گوئی و ندانسته و نفهمیده رد می کنی پس واضح شد که

بعد از نصوص و احادیث مستفیضه که وارد شده است در وصایت بودن آل محمد

علیهم السلام و در بودن شیعیان کامل ایشان و وجوه ائمه اطهار علیهم السلام نمی توان این مطلب

را نفی کرد با اقوال باطله متصوفه و یونانیین بلکه عرض میکنیم که شیطان این جماعت جنیده

هیکل خود قرار نداده مگر از برای غصب خلافت طاهره آل محمد علیهم السلام که حق ایشان در باطن

این است که وصایت حقیقی می باشند و این فرقه خبیثه آنچه در حق مرشد خود میگویند

و از جمله

وان مطلب اصلی دارد اصل او و نزد آل محمد است و آنها بغصب طاهرین مقام از برای

مرشد خود شده اند و اصلاً تفاوتی ندارد با آنانی که غصب خلافت کردند تفاوتی

که هست این است که آن رؤسا خباثت و ضلالت نمی گویند که اصل شجره طیبه آل محمد

علیهم السلام را از ریشه قطع نمایند و کسی تام مقدس ایشان را ذکر کرد و لیکن موالی و سادات سلسله

نقشبندیه و امثال آنها چون به تجربه یافتند که امر ایشان از جانب خدا و نور رسول خدا و مانندش

نمی توانند که حیله بخاطرشان رسید و آن این است که در ظاهر خود ذکر علی و حیدر در نظم و نثر

و در کوچه و بازار گویند ولی در باطن مرشد عاری از نماز و طهارت کثیف نجس خود

خدا دانند و او را وصل بخدا پندارند و تکلیف بر او ننهند زیرا که کامل شده است

و تکلیف کننده است نه تکلیف کرده شده و امر کننده است نه مأمور و مریدان

در جمیع احوال باید او را در نظر گیرند تا خیال آنها ملکه شود و تصور صورت مرشد را

اختیار حاصل کنند و از مخالفت او چشم زنند و از ارادت با او دست بر ندارند مثل

آنکه اهل ظاهر پس از غصب خلافت خلفاء و رسوا شدن آنها دیگر غصب خلافت

علانیه باعث رسوائی ایشان شد پس در ظاهر تصدیق با امامت ائمه اجمالاً نمودند و لیکن

فضایل ایشان را انکار کردند و غصب حق خلافت ظاهر آل محمد علیهم السلام نمودند

و اخبار آل محمد علیهم السلام را ضعیف دانستند و معقول نا قص و شهرتها بی مأخذ

بسیاری از احادیث آل محمد علیهم السلام را تضعیف و توهین کردند و عقول ناقص خود را

مجتهد دانستند و تدبر خود را اجتهاد و در حد شرک دانستند و گفتند هذا ما

الیه ظنی فکلما ادی الیه ظنی فهو حکم الله فی حقی و حق مقلدی لمیزان فتوی ظنی هم
من القا کرده است و مقدار ظنی حکم خداست و حرام من و در حق مقلدین من و حال آنکه
در اعتقاد این جمع کار خدا او نه نهی از عمل بظنه فرموده الفاه با این مظنه خود احکام خدا
خود را حجت اسلام و مقتدای انام و نایب امام علیهم السلام دانستند و هیهات هیهات
اگر چنین بود و با این گفتگوها مرشد بودند و با اقوال قائلین بحجیت مظنه کسی تقرب بخدا
پیدا میکرد و صاحب این مقامات عالیه میشد افتخار از ابرار کاملین شیعه بلکه افتخار
از ابرار انبیاء و از ابرار آل محمد علیهم السلام بود نعوذ بالله مگر ترک عبادات و ریاضات
شرعی و ارتکاب انواع معاصی کرده است با اینها خدا میشد و وجه آن مرشد و مفتون بعقل
ناقص هم که حکم فتوی دهنده حکم خدا میشد پس چه مفاخرت از ابرار آل محمد و انبیاء
و اولیاء علیهم السلام میماند و چه زحمت بجا نعوذ بالله از ابرار جبرئیل ملک مقرب خدا چه مانند
که از ابرار یک یک احکام خدا باید نازل شود و آیه بیاورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله
با عقل کل نعوذ نمیدانم چرا در مسائل فقهی انتظار وحی میکشید و بعقل خود فتوی نمیداد
و اگر عقل مردم یکی چو مصرف در بیان احکام داشت چرا در زمان رسول خدا و ائمه طاهرین
علیهم السلام مخلصین ایشان این جرئت نمیکردند بعقل خود راه روند و زحمت سفرها و مشقتها
و اذیت دشمن را بر خود هموار میکردند که یک سؤال فقهی از امام خود نمایند و یک مسئله
از دین خدا یاد گیرند بار دیگر بلی بسیار است اما این حرفها تمام دیگر بر خود کذب
بعضی از ملاها حقها که یهود و نصاری با اینها سخریه نکنند و نگویند شما بپیغمبر اقرار ندارید

و الا خدا شریک و جبر با زور بل التقرب بخدا دانستن کالمجاز قنطرة الحقیقة
و مظنه عقل خود راه رفتن و خیالات خود را حکم خدا نامیدن و لشهرت خود فتوی
دادن چرا بار بینی بین الله انها و خلق با انها پیغمبران خدا و متابعت ائمه و شیعیان
راه بر زمارد پیغمبر یعنی پیغام بر از خلق بسوی خدا و از خدا بسوی خلق و در بیان شریعت
و احکام صاحبان این عقلها که اجرت محتاج باین بزرگوار نیستند و محتاج به پیغامهای او
نیستند و در حق پیغامها که او آورده میگویند هذه اخبار احاد لم تفید علما و لا عملا
غافل از آنکه مدار اصل دین حق از اول تا آخر بر حجیت خبر واحد است زیرا که هم
ادیان حصه و جمیع احکام خدا را بسوی انبیاء یک نفر جبرئیل آورده است و همه خبرها
او خبر واحد است و کلام حضرات این است که با مدلول یک نفر جبرئیل که راوی از خداست
علم حاصل نمیشود و باید در هنگام بیان هر حکمی از احکام خدا و نه جمع کثیری از ملائکه اگر عدد شد
که بتواتر اخبار ملائکه انبیاء قطع بصحت صدور نمایند اگر چه باز در صحت متن و دلالت
اخبار متواتره ملائکه نیز خواهند فرمود که هر چه ملائکه بگویند الفاظ است و الفاظ
احتمال حقیقت و مجاز بار متعدد و اشتراک لفظی و معنوی و نقل و ارتجال و مجاز
مشهور در دارد و قرائن احتمال خطاء مستمع در آنها هست و انبیاء دعوی علم را
ملائکه نمی توانند فرمایند بلکه ملائکه هم باید بمظنه راه روند زیرا که آنها هم وحی خدا
را کم میشنوند الفاظ است و محتمل همه این احتمالات اصولیه است پس ملائکه هم باید
مظنه را حجت دانند و غافل بودند از اینکه همین فرمایشات و کتابها و رساله‌ها و فتوی

که حقه تجلی داده اند هم این احتمالات را دارد و قطع مقلد بمظنهای مجتهد نیز جزو
محالات می شود و نیز یقینی است که حق از عالم هرگز برداشته نمی شود و الا عالم بکلی
منهدم می شود چرا که غرض از خلقت و ثمره وجود او مفقود شده است و قوله ان
الظن لا یغنی من الحق شیئا و قوله لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه
الا فریقا من المؤمنین باز لازم خدا که مرشدین باشند و این پیغمبران که عقول
رعیت باشند هر چه باطل صرف است و دین پاک خدا و اسلام نور الله محمد و آل محمد علیهم
از هر قول بری و عری است و دین آل محمد علیهم حقیقت ظاهر و باطن دارد
که در هر حق خالص است و این ظاهر و باطن این فرقه در نزد مجتهدان خدا مطرود
و مردود است اما ظاهر دین آل محمد علیهم این است که در همه زمانها انبیاء و اولیاء
ادیان الهیه حقه را بوسائط رواة ثقات رسانیده اند بمردم و عقل احدی از امت
انبیاء در مسائل جزئیه دینیه ایشان حجت نبوده و نیست و حضرت صادق علیه
فرمود لو خلی الله عن الناس بعقولهم لما بعث الرسل و لما انزل علیهم الکتب
و خداوند اگر مردم مشرک و کافر و بی عقل نمی بود و اگر این عقول اصولیین حجتی
داشت هم اهل باطل از قدیم تاکنون شورها داشته و شورت خانه ها دارند که می توانستند
باجتماع عقول یک حکم جزئی از احکام خدا را بفهمند و قطع نمایند که این حکم حکم
خداست و اگر باجماع عقول در شورهای عقلا یک حکم معین نشود بعقل ناقص
یکی از اصولیین ما چگونه زیاده از هزار حکم جزئی در امور جزئیه معلوم می شود و ادعای

قطع

قطع بحکم الله بودن او می کنند و نیز اگر ممکن بود کسی مثل مرشدین خدا شود اولا اولی
باین امر انبیاء و رسل بودند و ثانیا مرتاضین اهل حق در هر ملت بودند و جهال
آنکه بجز متابعت شرع پیغمبر خود و نوکری کار دیگر اختیار نکردند و بهمین متابعت
و اطاعت بمقامات عالیه رسیدند پس بحول و قوه خدا آشکار و علانیه شد که
شیعیان کامل مفاخرت بر همه رعیت دارند زیرا که نمی گویند مگر آنچه را امام
ایشان فرموده باشد آنچه استاد ازل گفت بگو می گویند و بجز چاکری و نوکری ائمه علیهم
در ظاهر و باطن امر دیگر اختیار نکرده و نمی کنند و آنچه از فضائل و از شیعیان بزرگ که نامهای
که آنها از ذکر آل محمد غافل شده اند و بقدر ذره در اقوال و افعال مخالفت سادات
خود نکرده و غیر فرمایش ایشان نگفته اند چونکه داد اند زنار آنچه داشت تا رهم اوصاف
خود را واگذاشت پس از آنها تا شیعیان خمیره ایشان خمیره دیگری است و طینت ایشان از جای
دیگر برداشته شده و طینت سایر خلق لوازم جای دیگر برداشته اند و اگر کسی از رعیت
صد هزار سال عمر کند و جمیع روزها را روزه بدارد و شبها را بعبادت احیا نماید
و تمام دنیا مال او باشد و انفاق در راه کند و صد هزار سال عمر دیگر از خدا بگیرد و شب
و روز تحصیل علم کند بمقام سلمان و سایر نقباء و نجباء نخواهد رسید چنانکه نقباء و نجباء
بهمین منوال بمقام آل محمد و آل محمد بمقام رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواهند
رسید و شیعیان اگر از ازل تا ابد ریاضت کشند خدا نخواهند شد دل و کل
و رگ و ریشه و گوشت و پوست و خون و استخوان دل نمی شوند و دل

روح ملکوتی غیب نمی‌شوند بلکه هیچ عضوی عضو دیگر و هیچ ذره از ذرات ملکی ذره
دیگر نخواهد شد ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا میان سخن حق و اقوال باطله
چه قدر فرق است حالا اگر خداوند کسی را در عصری فرستد و او را مظهر امام علیه السلام
و لسان او را لسان امام قرار دهد و صاحب مقامات عالیه باشد با انکار جماعتی
امام علیه السلام او را مغضوب و خدا او را معزول نمی‌فرماید و اگر صد هزار دلیل و برهان
از روی حقیقت حسد و حمیت و انکار بر خلاف آن بزرگ بیاورند و انکار کنند حقیت
حق او را و او را مظهر امام علیه السلام و جباره در حق آن او ندهند جلال و شان
او کم نگردد بلکه بر او از جهت غصب حق و صبر او بر بلاها مراتب افزاید و ان الله
مع الصابرین غرض در این رساله بیان این مطالب بود و چون از اخلاص و بندگی نسبت به آن
پاکان جگرها از دست دشمنان ایشان خون شده بلکه غذائی جز خون جگر ندارم
از باب درد دل عرض شد تلک شقشقة هدرت ثم قرت شرح این احوال و این
خون دلها را این زمان بگذار تا وقت دگر برویم از پی آن مطلب که در صدد شرح او بودیم
از بیان فضایل خاصه شیعیان مخصوصین و خصیصین از بزرگان دین و از برای
تتمه بحث [illegible] ولا قوة الا بالله العلی العظیم

فصل

کلیه علمیه مهم عرض نمائیم در این فصل که در جمیع مراتب سلوک در آفاق و انفس و ظاهر و باطن
همه جا جاری باشد و بعد از تدبر در این فصل بسیاری از مشکلات علم فضایل نزد تو انحلال
پذیرد و در آنها مرکز تنبه و تنبیه [illegible] است که مثلی که در فصل قبل زدیم از

چراغ و مردنگی دراو تدبر نما و ببین اولاً که فیض و نور را از غیر چراغ بلکه بی‌شبهه یا به تعبیرات که نمیشود
و ثانیاً آنکه مردنگی ها با چراغ و مردنگی حریم نسیم اول یا حریم خواهند شد هرگاه دقت کنی
تدبر کن ببین فیض چراغ بدون توسط در مردنگی تمام آن خواهد رسید یا در ابعاد فلک کن
و ببین که این مردنگی‌ها از خود نمائی با این مقام رسیده‌اند یا از فنا و در جنب چراغ
البته میدانی که خود نمائی اگر کسی با این مقام نرسید سنگ سیاه [illegible] نور بخشی نمی‌نماید
و حالا از روی بصیرت نظر کن و ببین که مراد از مردنگی عکس و شبح شعله چراغ
و مردنگی مظهر نور است نه خود چراغ و مسادی آنکه ظاهر جز چراغ نشده ببینید که آیا
لمن نور چراغ که در مردنگی ظاهر شده است یکمقام دارد یا مقامات متعدده دارد معلوم است
اگرچه در نظر یکی است ولی در حقیقت صاحب مقامات است اول مقام وسط بودن
و فیض بخشی از آن است که مقام قلبیت و قطبیت و مرجعیت است و در این مقام
او جباره چراغ است و هر کس تقرب بچراغ را تقرب باو می‌جوید و هر کس میخواهد
قربة الی السراج کاری کند قربة الی نوره لمن کار را می‌کند و قصد قربت بچراغ یعنی غیر آن
نداشته و ندارد زیرا که مردنگی از خود قربتی غیر قربت و تقرب بچراغ نگذارد و نیست
مگر نفس تقرب بخدا تو هم که حال تقرب بخدا هستی در اعمال خود البته در این مقام از برای
مردنگی‌ها رتبه امکانات است و گزیری از اقرار باین مقام و تسلیم و انقیاد نیست

مقام دویم مقام ابواب فیض‌ها لمن عکس مردنگی است که از حجره‌ها
و طاق‌ها و بیوت از انوار شعاعی از آنها از مردنگی اخذ است درهم ریزه خور

خال جسمان او نیز از خوردنیها و پوشیدنیها و راحتها و نعمتها و عیشها و عشرتها
مقام سیم مقام ظاهر چراغ لهب مردنگی است که هر کس از اهل اطاق
و صحن خانه هر وقت می‌گویند طالب دیدار چراغ هستیم دیدار او را طالبند و هر کس
چراغ را دید او را دید نه محض شعله را مقام چهارم مقامی است که شعله ظاهر
در باطن قابلیت مردنگی و شیشه می‌شود اما نه ظاهر شعله لهب بلکه در این حال در این مقام
نمی‌بینی مگر شعله را و از ظاهر و ظهور و مظهر تجلی چشم می‌پوشی و قسم هم می‌خوری که شعله
دیدیم و اگر بگویند تو مردنگی دیدی می‌گوئی مردنگی محو و طرف نیست نور لهب نیست سوزنده
و گدازنده نیست پس در این مقام نفی حقیقت شعله و حقیقه و خودی شعله دیدی مگر شعله لامحیز
و اگر رو گردانی رو بشعله کردی و اگر تقرب جستی تقرب نجستی مگر بشعله و اگر دیدی نه دیدی
مگر شعله را پس در شعله دیدی و ادا و حق شعله موحدی نه مشرک و نه کافر هستی بشعله
بلکه ترا مؤمن بشعله می‌گویند و در هر عصر هر عارفی که مؤمن و عارف بشعله بوده است
اهل این قسم بوده است و از راه مردنگیها ایمان بشعله و ایمان بخود شعله داشته است و ایمان
بمردنگی نیست مگر ایمان بمردنگی لهب او نه ایمان بشعله لهب او بلکه عرض میکنیم اگر فطرت
فاسد نشده باشد و مثل مریض گل خوار نباشد محال است که مردنگی را تو هند شعله
یا شعله را انکار کنند زیرا که مردنگی غیر ظهور شعله چیزی دیگر نیست و جز اظهار شعله شغل
و ادعائی ندارد و اگر گفت من بعین منی که نمانیده ام نه منی که نانیده هستم نمی‌بینی که رسول
خدا فرموده من رآنی فقد رای الحق و فرموده من سرنی فقد سر الله و فرموده

خداوند

خداوند الذين يبايعونك انما يبايعون الله يد الله فوق ايديهم و فرموده
حبیب از حبیب و فرموده اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و فرموده من يطع
الرسول فقد اطاع الله و چون کلام باین مقام رسید چراغها مشاعر و انیات
اشیاء خاموش و نور خداوند آشکار شد چنانکه حضرت امیر علیه السلام فرموده اطفئ السراج
فقد طلع الصبح و ختم میکنیم این فصل و این مطلب و این باب را و نسبت خداوند حکیم
عظیم جل شانه شروع میکنیم در باب دویم از این رساله که مبنا را در شرح مطالب عملیه

باب دویم

در بنای عملیات مسئله توجه و توحید عبادت است و در این باب
مقاصد چند است

مقصد اول

در اموری که اسباب یقین می‌شود در عمل
و رفع می‌کند انشاءالله شکوک و شبهات و خیالات و خطوات شیطانی را و در این
مقصد چند فصل است

فصل

در اینکه یقین اشرف امور است فرموده الیقین
افضل شیء قسم بین العباد یعنی یقین چیزی است که تقسیم شده است میان بندگان و سبب
قلت یقین بی اعتنائی بدین است زیرا که انسان قسمی آفریده شده است که قادر بر تحصیل یقین
و بعد هر است که یقین حاصل نمی‌شود مگر باسباب مخصوص و سببی از سببهای کمی منفک
نمی‌شود و اگر یقین حاصل نشد معلوم می‌شود که سبب تحصیل نشده است و بدانکه
قلب ساکن نمی‌شود مگر نزد یقین و تو را عمل نمی‌دارد مگر یقین یقینی المرء یری فی عمله
و بهر اندازه که عمل می‌کنیم ما بهمان اندازه صاحب یقین هستیم چه هر چه ترک کنیم یقین نداریم
و منفعت او ندانستیم و در معصیت که بجا آوردیم یقین بضرر آن نداشتیم و الا آتش

سوزنده است و چون یقین بسوختن او داریم دست نزدیک او نمی بریم و بدانکه
اسباب یقین بسیار است و اعظم آنها دو چیز است یکی معاشرت با اهل یقین و از کتاب و سنت
آنچه بر می آید این است که معاشرت کبریت اعظم است و چیزی را ترقی می دهد و تنزل نمی دهد
مثل معاشرت طیبان و معاشرت بدان پس معاشرت نما با اهل یقین که مرد بر دین معاشر است
حضرت است و از معاشرت که گذشت سبب دیگر تفکر است و تفکر نیز عجایب آثار و خواص
لوازم دارد که کسی با آنها نمی رسد مگر متفکر و تفکر آدمی را بنده می کند و بنده مطیع
مخلص و مخلص نمی شود مگر اهل یقین و صاحب یقین البته یقین بنجات خود دارد و دلیل نجات او در روز
دیگر تو را است حضرت امیر فرموده لا خیر فی عبادة لا تفکر فیها و یقین تفکر علم است
بسیار عظیم و در این رساله مجال آن قدر نداریم که بسط دهیم و لیکن همین قدر بدان که تفکر
از برای هر درد دوا است از برای خوف و فزع و وحشت درست از برای هر عقده
از برای حقیر و صبر است از برای مصیبت زده و از برای تفکر اقالیم و بلدان و بحار و
دکتها و معادن است و تا کسی علم او را تحصیل نکند مالک آن اقالیم نخواهد شد و در این
باید تفکر در فضایل اهل بیت و شیعیان ایشان نماید و ایشان را رؤف رحیم و شاهد و علیم
و گواه بداند و نیز بداند که ابواب فیض خدا ایشانند و لیس و خلق را وسیله غیر از ایشان
نیست از **کشف المحجة** ابن طاوس نقل شده که حضرت ابو الحسن علیه السلام
نوشتند بشخصی اذا کانت لک حاجة فحرک شفتیک فان الجواب یأتیک
چیز تو را با امام خود حاجتی باشد لبهای خود را حرکت ده جواب بسوی تو خواهد آمد و از کتاب

[illegible]

خرایج

خرایج نقل شده است که روایت کرده است محمد بن فرج از حضرت علی بن محمد علیهما السلام
که فرمودند باو هر وقت مسئله میخواهی از امام خود سؤال نمائی بنویس و زیر مصلا بگذار
ساعتی که گذشت بردار و در او نظر نما چنین کردم جواب مسئله مرا نوشته بود و از ابو عبد الله
صادق علیه السلام فرمود ان الله احکم و اکرم و اجل و اعلم من ان یکون احتج علی
عباده بحجة ثم یغیب عنه شیئا من امورهم خداوند فرزانه تر و کریمتر و بزرگتر
و دانا تر است از آنکه حجت کرد بر خلق با امام و حجت بعد پنهان کند از او چیزی از امور
آنها را و نیز ابی بکر امام فرمود یا ابا بکر ما یخفی علی شیء من بلادکم مخفی نیست
بر من چیزی از بلاد شما و حضرت امیر علیه السلام بر میله فرمود لیس یغیب عنا مؤمن فی شرق
الارض ولا فی غربها و ابو ربیع شامی در خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد از
عمر بن حمق روایت شده است که خدمت حضرت امیر رسید فرمود انا لنفرح
لفرحکم و نحزن لحزنکم و نمرض لمرضکم و ندعو لکم و تدعون فنؤمن عمرو
عرض کرد حکمتی را این هیکل هنگام دعا کوئی ما فرمود انا سواء علینا البادی
والحاضر صادر است نزد ما هر روز نزدیک حضرت صادق فرمود عمرو است گفته است
دلیل از یقین حضور امام و اطلاع امام توجه بان مولی در هنگام صلوات دعوات
و مناجات بر اسهل وجوه میسر است **فصل** در ذکر فقرات ادعیه و زیارات
شریفه که در آنها تصریح بمسئله توجه شده است و منکران کلا عاری از فهم آنها و اطلاع
بر آنها هستند و این مسئله که زیاده از پانصد حدیث در او وارد شده است مشهور

معنوی است محال است که تحمل آن نکند ازو باید از منکرین مسئلهٔ توجه پرسید که این معنی
احادیث صحیح و از برای که فرموده اند ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق
و انت خیر الفاتحین در دعای بعد از اقامهٔ نماز اللهم انی توجهت الیک
بمحمد و آله و اقدّمهم بین یدی حاجاتی و صلواتی و دعواتی فاجعلنی بهم
وجیها عندک تا آنکه می فرماید و اجعل صلواتی بهم مقبولة و دعائی بهم
مستجابا و ذنبی بهم مغفورا پروردگارا من رو آوردم بسوی تو بمحمد و آل محمد
علیهم السلام و مقدم میدارم ایشان را پیش روی حاجتهای و نمازها و دعاهای خودم پس بگردان
مرا با ایشان آبرومند در نزد حضرت و بگردان نماز مرا بایشان مقبول
و دعای مرا بایشان مستجاب و گناه مرا بایشان مغفور و در تعقیب ظهر است
که از بلد الامین نقل شده است اسالک بالذی هو خیر لک من خلقک من بریتک
و اقدّمهم بین یدی حاجتی و رغبتی الیک الیوم را که بهتر خلق تو است
مقدم میدارم پیش حاجت و رغبت خودم بسوی تو و در دعای رفع غم است
انّی اتوجه بک الی الله ربی و ربک لینجح طلبتی ای رسول خدا قبول دارم
وجه آبرومند ترا و ترا بخاطر خدا میدانم که پروردگار من و تو است از برای آنکه
مطلب مرا خدا روا فرماید معلوم شد که وجه آبرومند غیر پروردگار بودن است
و در دعای شب مبعث است توجهت الیک بانبیائک و مسانیدک و در دعای
بعد از نماز عید است توجهت الیک بمحمد و آل محمد صلی الله علیهم و قدمتهم

الیه

الیک امامی و امام حاجتی و طلبتی و تضرعی و مسألتی و در دعای روز غدیر
میخوانی و خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله میکنی بکما اتوجه الی الله ربی و ربکما فی نجاح طلبتی
و قضاء حوائجی و تیسیر اموری و در دعای روز مباهله است
اللهم صل علی محمد و علی اخیه و صنوه امیر المؤمنین و قبلة العارفین
و علم المهتدین و در زیارت سید الشهداء علیه السلام روز مبعث میخوانی
اشهد انک نور الله الذی لم یطفأ و لا یطفأ ابدا و انک وجه الله
الذی لم یهلک و لا یهلک ابدا و در دعای جوشن است اشهد ان کل
معبود مما دون عرشک الی قرار ارضک السابعة السفلی باطل مضمحل
ما خلا وجهک الکریم فانه اعز و اکرم من ان یصف الواصفون کنه جلاله
او تهتدی القلوب الی کنه عظمته و در زیارت امیر المؤمنین علیه السلام
روز غدیر میخوانی اشهد انک جنب الله و انک باب الله و انک وجه الله
الذی لا یؤتی الا منه بغیر شهادت مردم که تو وجه خدا و جنب خدا هستی که کسی
خدا را که از این جهت وجه میدانیم آنکه این ادعیه و زیارات را من هم هیچ معنی قصد کنند
غیر آنچه ما گفتیم و ما چه گفته ایم غیر فرمایش حضرت ائمه علیهم السلام و آنها گفته اند مکرر خلاف
اخبار ائمه و سادات ما و در زیارت جامعه است من قصده توجه بکم که هر که قصد خدا
کند رو بشما می آید و از این قبیل ادله و شواهد در اخبار از حد حصر و شماره بیرون
و بدیهی است که مراد معصوم این نبوده است که ایشان وجه خلق نعوذ بالله خدا اند

تا آنچه منصوص از اقوال جاهلان گفته اند راست آید بلکه ایشان قطعا وجه الله و خسارة
خدا و درگاه خدا هستند و خسارة خدا بودن ایشان از بدیهیات مذهب اثنی عشریه است
پس اگر مراد خساره است که رو باو نکنند هنگام سخن گفتن با خدا چه فضیلتی برای
باقی ماند و وجهی که باو رو نکنند یا رو کردن باو رو کردن بقبله است وجه نباشد
خیلی تازه که دارد و هر لفظ معنی مخصوصی دارد که آن خصوصیت در غیر آن لفظ نیست
و حکیم اختیار در لفظ نموده است آن خصوصیت مراد او بوده است و الا لفظ دیگری
اختیار می نمود که آن خصوصیت ملحوظ را داشته باشد و اگر خصوصیات در الفاظ بود
خلقت آنها لغو و عبث بوده است تا که چه گوید ایشان این خطا است که اگر کسی خدا
را میخواهد بجوید از او بگوید با او بگوید و بشنود و او را ببیند و نادیده باور
کرده لم اعبد ربا لم اره باید بشود در جهات صلوات و مناجات و طلب حاجات
دعا جاری بال محمد علیهم السلام نماید هذا اعتقادی فیه قد ابدیته فلیقبل اولوا
او فلیمنع حیف که این رساله گنجایش بیانات عالیه ندارد زیرا که فارسی است و ادله
و براهین و قرائن و اشارات علویات در کتاب فارسی نمیگنجد لکن این قدر هست که هر
منصف که نظر در کتابهای مشایخ عظام ما و در کتب تلامذه ایشان نماید می فهمد که بنای
امر ما بر متابعت اخبار و اطاعت ائمه اطهار علیهم السلام و اصل این علم ما خوذ از
کتاب و سنت است و باین سبب جمله خلاف میلی بر این از اهل فرق و مذاهب
و جرئت جسارت بر آل محمد ندارند و از شمشیر اسلام و تکفیر علمای اعلام میترسند

ما را اهانت و خشونت و ما را عداوت میکنند و اگر دل آنها ببینی اذیت ما را مراد خود
صابر و شاکریم و صاحب کار و صاحب الامر را روحنا فداه سلامت باشد و الله
و کفر ما شهیداً بتدریج در این قول اظهار انکار کتاب و سنت میکنند و تضعیف
ائمه هدی مینمایند و اگر مسلمی گوید فلان عالم بد است چرا که عصا خود
در کار از عصا می مراید از علما مرجع و یا فلان عالم ظاهری که گفته است آل محمد علیهم السلام
واسطه فیض و رزق مخلوقات بوده اند اگر مسلمانزاده گوید خیلی کی ناصبی است میگویند
علما گویند و آنچه خود در توهین آل محمد علیهم السلام میگویند آنها را عیب اسلام نمیدانند
و اگر مسلمی گوید آل الله وجه الله اند فغان و دستها بلند میکنند و حال آنکه نمی فهمند
وجه الله یعنی چه و بدانید که قدری از این مطلب در فصل آینده بسط دهیم تا که شاید
بعضی از منصفین مراد عبور نمایند و اقلا معنی وجه الله بودن را بفهمند و بعد از این
مکابره با اهل حق در این گونه مسائل نکنند و لا قوة الا بالله العلی العظیم

فصل بدانکه خداوند جل شأنه ذاتی است احد و خارج از جمیع حدود خلق
و نه از جنس لطیفه ایشان نه از جنس کثیف آنها و نه از جنس نورانی آنها نه از جنس
آنها و نه از جنس عالی آنها نه از جنس دانی آنها و از جنس عقلها و روحها و نه از جنس
جسمها و جسدهاست و بدیهی است که جمیع خلق محتاج بفیض و مدد خاص خدا
هستند که اگر مدد با آنها بدهد زنده اند و اگر مدد ندهد هلاک میشوند زیرا که خود
بر پا نیستند و بغیر بر پایند و کسیکه بغیر بر پاست بمحض اسم نیست بر پا بودن او

بان بغیر لته ... رسیم میخواهد و اگر آنکه تواند بی مدد او زنده و موجود باشد
مددرسانی آن بخود بر پا باشد دیگر ادخلق لازم نیست و محتاج باو نیست بلکه باید
چنین خلقی که یکی از آن تواند بخود بر پا بود بی مدد غیر از ابتدا هم مخلوق لازم نباشد
زیرا که هر چیزیکه آنکه تواند بخود بر پا باشد همیشه می تواند بخود بر پا بود و از ابتدا هم
بخود بر پا بوده است و چنین چیز نخواهد شد که مخلوق غیر از آنکه بخود بر پا باشد
لیس ثابت شد که هر مخلوق در هر عالم در آنکه از آنات آن عالم محتاج
بمدد است و مدد جدید باو باید برسد و باید دانست که مدد آن سابق
بکار لاحق نمی آید زیرا که حکیم کار خلاف حکمت نمی کند مدد او باندازه حاجت
آن آنکه مید... و زیاده تر لازم نیست و زاید بر اندازه هم خلاف حکمت است پس آنکه
مدد جدید مناسب احوال خود لازم دارد فرموده انّ هذا لرزقنا ما له من نفاد و چون این مقدمه
ثابت شد عرض میکنیم که محسوسات میبینیم که هم خلق در یک درجه نیستند و بعضی لطیف و بعضی
کثیفند و کثیف مدد مناسب و لطیف مدد لطیف میخواهد حال می پرسیم از تو که آیا ذات
خدا است بچند دلیل باطل است اول آنکه ذات بسیط حقیقی است و تغیر در او محال و بیان خلق
و قبل از ایجاد خلق و بعد از ایجاد خلق او یکسان است و اگر مدد خلق محض او باشد
تغیر در ذات لازم می آید دویم آنکه در هر عالم مدد لازم سابق معدوم شده و موجودات
آن عالم در آن ثانی محتاج بایجاد مدد جدیدند چنانکه در این عالم غذا میخواهیم و لباس و مسکن
و مانند اینها و سایر ما یحتاج لازم داریم و خداوند بذات مقدس خود نه ما را غذا ... می

و نه لباس و مسکن تو پس خلق مدد خلق شد نه ذات مدد خلق فرموده ینزّل لکم من السماء
رزقاً و ... من الثمرات دلیل سیم آنکه اگر ذات مدد خلق بود ذات جمیع
بر یکی حال است و موجب پس چرا سؤال و دعا میکنی و دگر غنی و دگر فقیر پس هر حال بدیهی است ذات
احدی مدد خلق نتواند بود و خلق محتاج مدد بودند و چنانکه بدنها غذا میخواهد روحها
و مرتبه غیب خلق هم غذا میخواهد و چنانکه توجه بخدا بجهت رفع حاجت گرسنگی لهاعی توجه
بغذا است و سیر کردن خدا بنده خود و مدد دادن بدنها بنده گان را هم علی سیر نمودن
در رفع گرسنگی فرموده غذا است و خدا تو را هم از برای رفع حاجت گرسنگی غیر توجه بغذا از او
دلگرم نیست که بگوید گرسنه هم نان میرسد کو ضعیف هم را قوی کرد نیز نا توان هم
را قدرت بخشید چرا که هم این کارها را خدا در قوه نان گذارده است و تو را امر فرموده است
توجه بنان پس اگر گفت نان برای رفع گرسنگی وجه الله است علی ایمانست و لیکن در این مقام
البته سیر شدن و قوی و قادر شدن به نان است و هم چنین است که بسیار ما هوت غیر انها
از برای لباس تو ولقد علمتم النشأة الاولی فلولا تذکرون حال می پرسیم روحها
را هم همین غذا جسمانی مدد میکند یا غذای روحانی میخواهد یقیناً غذای روحانی میخواهد و آن
غذای روحانی چیست غیر علم حق و علم حق کجاست جز نزد محمد و آل محمد علیهم السلام علم که
زنده میکند دل تو را همان علم مدد روح توست و روح تو در دل تو ساکن است فرموده
استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم اجابت کنید خدا و رسول و تسلیم
شوید چون بخوانند شما را که زنده کنند شما را و فرموده لتنذر من کان حیاً و فرموده انک لا تسمع

من فی القبور از حیات و مدد روح منحصر است در علم آل محمد علیهم السلام و سایر علوم
میمیرانند دلها را و لیکن علوم نیست مگر در نزد شیعیان ایشان که فرموده نحن العلماء و شیعتنا
المتعلمون و سایر الناس غثاء ما علما هستیم و شیعیان ما از علم ما میگیرند و سایر
خاشاک خانه عالمند و فرمود انما سلمان من العلماء لانه رجل منا اهل
البیت سلمان از علماست چونکه از ما اهل بیت است باین سبب اثبات کردیم
که در عصر نظیر سلمان باید باشند و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است فرمود
که نظیر سلمان در هر عصر هستند یعنی عالم حق در میان خلق مشهود و موجود و محسوس و ملموس باید
باشد و الا روح ایمان مؤمنین بدون مدد روحانی زنده نخواهد شد و زنده نخواهد ماند
و اما آنکه ثابت نمودیم که باید ناطق مکتفی باشد و ناطق در هر عصر متعدد نیست
و در حکمت روحانیت و لغویت لزوم نیز بهمین سبب است که لازم عالم کامل بمنزله کعبه است
در وجه عباد و بلاد است و هر کس طالب علم است باید شد رحال کند و طی منازل ظاهر
و باطن نماید و بدار قرب او برود و از علم او منتفع شود حال از روی انصاف تدبر نما
و ببین که شخص عالم که در حقیقت غرض از ایجاد عالم است و بقاء عالم بوجود مسعود
اوست و جمیع اهل ربع مسکون محتاج باو هستند و علم او کفایت روی زمین را
مینماید آیا علم او طبیعیات تنها است که بیان نماید آتش گرم و خشک و هوا گرم و تر
و آب سرد و تر و خاک سرد و خشک است و امثال اینها یا آنکه علم شخص عالم ماوراء
علم سایر علماست بلکه علم او علمی است که رسول خدا فرمود لیس العلم بکثرة التعلم

بل هو نور یقذفه الله فی قلب من یحب فینشرح فیشاهد الغیب و ینفسح
فیحتمل البلاء نیست علم بدرس بسیار خواندن بلکه علم نوری است که خدا میاندازد در
در دل هر کس که او را خدا دوست میدارد پس دل او روشن میشود و عالم غیب را میبیند
بچشم خود و دل او گشاده میشود پس متحمل بلا تمام میشود چنانکه آقای مرحوم رفع الله
شانه و انار برهانه روایت فرموده اند که یکی از اساتید و اساتید من از اولیاء
کبار و از شیعیان کامل ائمه اطهار علیهم السلام بوده است و از نقباء صاحب الامر و از
سفراء زمان غیبت ایشان است که بصفات و علامات عامه شناخته شد و دانستیم
که او نایب خاص و ناطق واحد عصر حضرت ایشان است که او فرمود یک روز در حرم اطهر انور
سید الشهداء علیه السلام نشسته بودیم سیر کردیم مرگ و سؤال قبر و تمام برزخ و بین
النفختین و قیامت و حشر و نشر و حساب و کتاب و میزان و صراط و شفاعت
اولاج و جنت و نار را بالتمام مشاهده کردیم و چون بحال خود برگشتیم از این عالم زمانی بقدر ساعت
نجومی گذشته بود حال انصاف ده که آیا عالم که باین مقامات رسیده مساوات با عالمی که
طی این منازل و مراحل نموده است و آیا علم این شخص که باین مقامات رسیده مساوات
با علم کسی که مملو از شکوک و شبهات و محل انکار در اثبات خدا و رسول است دارد علماء
این علم تعریف کرده اند علم حکمت را بانکه الحکمة هی العلم بحقائق الموجودات علی
ما هی علیها فی نفس الامر بقدر الطاقة البشریة سواء طابق الشرع ام لم یطابق
آیا حکمتی که مطابق شرع نباشد اگر او علم حقیقی و حکمت است پس خود ثابت خطا

کرده است که شرعش برخلاف حکمت شده است بار علماء حق کسانی دیگرند زیرا که ایشان
کسانی هستند که در صفت علم ایشان حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید لیس العلم فی السماء
فینزل الیکم ولا فی الارض فیصعد الیکم بل هو مخزون فی قلوبکم تخلقوا باخلاق
الروحانیین یظهر لکم علم در آسمان نیست که بسوی شما نازل شود و نه در زمین است که بالا آید
بسوی شما لکن نهان است در دلهای شما متخلق باخلاق علماء روحانی شوید تا علم نهانی شما
شود دلیل ایشان که علم روحانی محل حاجت است و صلاح کننده نفوس و اسباب نجات است نه علم
جسمانی ظاهری بعد از آنکه آیات اخیره عرض شد یعنی بحقیقت طبع ایشان دانستی و فهمیدی
که در که طلب … جهالات است ولیس عرض میکنیم که در این مقام ما را هم بیانی است و آن
بیان را در … فصل می‌نویسیم **فصل بیان اوّل** آن ابرار اهل ظاهر شده او آنکه
که آیا چنین اشخاص بنده حقیقی خدا هستند یا اگر بگوئی نه عرض میکنیم پس چه حاصل از
علم بی عمل و حال آنکه فرموده العالم بلا عمل کالشجر بلا ثمر و علم بی عمل حجت است
بر صاحب او و سبب عذاب است و اگر علم ایشان با عمل است پس طور عمل و بندگی و طور
اخلاق علماء روحانی را از ایشان باید سایر مردم یاد گیرند و این است معنی وجه
لاغیر چرا که بندگی خدا را ما از ایشان یاد گرفتیم و اخلاق روحانی ایشان را از علماء
ایشان یاد گرفتیم پس هر کس مؤمن و اهل ایمان است و میخواهد ترقی کند و بسمای علمی
بالا رود باید ولایت و محبت ایشان را تحصیل کند و اطاعت و متابعت امر ایشان
نماید و دائماً در تشبه ایشان بکوشد و در کردار و رفتار و گفتار خود شبیه بایشان

نماید

نماید تا ترقی کند و این است وجه حقیقی لاغیر و چنین کسی بکعبه کعبه از ابرار اهل
ایمان است از کعبه جسمانی و طواف کرد او از طواف کرد کعبه جسمانی اولی است و هم چنین
ولی در زوار زوار او است و حقیقت عرفات شناختن او است و هم سعی مابین صفا
و مروه سعی بسوی او است و هم قربانی فدا شدن در کوی او است پس محرم کوی او شود و محرم
راز او باشد و از وطن و در و دیار و اهل و عیال مفارقت کند و بسوی چنین مقصدی بشتابد
که این میدان میدان مجادله نیست مجادله شمشیر محاربه با خصم است با صورت شمشیر تو
تسلیم و انقیاد و خضوع و خشوع است و گذشتن از ماسوی محبوب است اگر محبوب میخواهی راه
بسوی او را بگیر و ببر و راه چنان رو که رهروان رفتند با مجنون مجادله کمال … او
از عشق لیلی می اندازد نه تو را عاشق می کند و اگر این منزل را طی کردی منزل بالاتر
می توانی رفت پس برویم بالاتر و بیان دیگر سر بنویسیم **فصل بیان دوم**
این است که آیا حاصل بندگی حیث امام ما فرموده العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة
یعنی بندگی که حقیقت او … غرض از او نمایندگی پروردگار است فرموده حضرت عیسی روح الله
که جالسوا من یذکرکم الله رؤیته بنشینید با کسی که دیدار او دیدار خدا باشد و گفتار
بیاد خدا آورد و سبب این امر عظیم و خطب جسیم این است که این جماعت روغن قابلیت خود
که از زیت شجره زیتونه است و از شدت اعتدال نه شرقیه است و نه غربیه و نه جنوبیه
و نه شمالیه بنور خدا مشتعل کرده اند چنانکه فرموده یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار
نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم

عبرت یکی عبرتی حکیمانه و عارفانه از آنکه خداوند چون قصه از قصه‌ها را مکرر در قرآن یاد فرموده
داد که محض شرح حال طالب یکدفعه کافی نبود یکی قصهٔ آدم و امر سجود ملائکه و کبر شیطان است و دیگری قصهٔ موسی
و شجرهٔ طور است و غرض از قصهٔ اول شرح عبودیت آدم است چنانکه شنیدی و غرض
از قصهٔ دویم بیان حکیم است یعنی نفس مقدس کلیم شجرهٔ طور بود و در گرفته بود بنار حقیقی خوب مجرد با
در مثنوی از خودی بگذشته یکی او شد مظهر انی انا الله [illegible] نار
آن همه آتش نار در وجود آدمی دارد قرار یار کن از دستان نخل طور کرد از او آتش
آن همه چون طور نخل سوزی نار دونی نور بود نار و نورش ز حسب طور جب پس بر زن
نور اگر خواهی وصل نار با غرض با شعله دایم گشت یار زانکه خود نار سوز شعله بود
گر تو راهم نار باید شعله جو باری قصهٔ موسی قصهٔ عجیب است و در نزد اهل معرفت بالاتر است
از قصهٔ آدم قصهٔ آدم شرع عابدان است که نظر بر آیات و علامات دارند و قصهٔ موسی شرع عارف
می‌فهمند که اهل کشف و شهودند نمی‌بینی که فرموده در یکجا و شجرةً تخرج من طور سیناء
تنبت بالدهن و صبغ للآکلین پس شجرهٔ طور باطن روغن و مدد باطن است جای دیگر
فرموده فلما اتیها نودی من شاطی الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة
ان یا موسی انی انا الله رب العالمین ای موسی منم خداوند و پروردگار عالمیان
جای دیگر فرموده ثم ارسلنا موسی و اخاه هرون بآیاتنا و سلطان مبین لذا [illegible] که انبیاء
و اولیاء با رسم مانند و رعیت با اسلام انها روند جای دیگر به پیغمبر ما که اشرف انبیاء
صلی الله علیه فرموده الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی و بعد از همین آیهٔ مبارکه فرموده خطاب

باهل معرفت

باهل معرفت و هل اتیک حدیث موسی اذ رای نارا تا آنکه فرموده فاستمع
لما یوحی انّنی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی نمیدانم در این آیهٔ مبارکه چه قدر
از اسرار توحید را گذارده است و چه قدر فاش سر توحید عبادت شده بیان فرموده است که هر کسی
لحن سخن گفتن خداوند را در قرآن مجید اندک اطلاع داشته باشد میداند که از این آیه آشکارتر
و واضحتر نمی‌توان از اسرار خلق سر توحید عبادت شرح نمود اول اثبات توحید مطلق
فرموده در اشرف انبیاء بلفظ هویت و الوهیت بعد مقام عبد و ابواب فیض را که آل محمد اند
نسبت به رسول خدا اند را بیان فرموده و فرموده لفظ هویت مظهر کرد شان الله اعظم است باد آنها
شده است اسماء حسنی امام علیهم فرموده نحن والله الاسماء الحسنی قسم رسول خدا
که اعظم نام خداست که ائمه اسماء حسنی و بعد از آن معرفی فرموده خدا فادعوه بها و فرموده
امام الذی امر الله ان ندعوه بها و بعد از آنکه رسول الله را غیب الغیوب و بام
تنها محل قرار داد و آل محمد را اسماء حسنی الکاشفین را مقام قطبیت داد و قلب ملک
قرار داد چراکه انبیاء و نقباء و نجباء هم شیعیان مظاهر آل محمد علیهم [illegible]
اعصار بوده و هر یک در عصر خود قطب و کعبه آن عصر بودند پس تعبیر از این مطلب اوردند
با آنکه شخص عابد را فرموده بشنو این سر را از انبیاء و اولیاء که هر یک سر منشور [illegible]
گویا منند و شجره طور منند و طور سیناء منند و وادی ایمن و بقعه مبارکه
منند و تو هم میخواهی مرا عبادت کنی که نمازی و محضر را به بینی و محضر را بیابی و تقرب
نجویی [illegible] منی حاضرم لا اله الا انا فاعبدنی پس عبادت کن مرا [illegible]

خدا که بشرف رسالت فرموده قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن
کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا پس وار
هر کسیکه بعد از ظهور خدا و تجلی خدا در حضارت عظم حق باز شک و تردید کنند و بطوریکه
در دوار ظهور تعلیم فرموده او را تبلی نکند آیا یقین بچه چیز حاصل میکند مهتر از شهود و این رتبه
که شاهد علم حیوان معتبر نیست زیرا که شهادت او مستنبط از دلیل و آیات قرآن است
و لیا انکه از اصل خطا شده باشد اما اگر کسی بچشم و گوش شاهد شد دیگر خطا ندارد و شک
در این امر نخواهد نمود مگر آنکه مبتلا بوسواس شیطانی باشد یا کر شیطان در نفس او باشد و شهادت
چشم و گوش هر دو را در این آیه شریفه تصریح فرموده و فرموده هل اتیک حدیث موسی
اذ رای نارا فرموده دید موسی آتش سوی قوم بر بین آتش بلا لیس بحبه که برا خدا و فرموده
فاستمع لما یوحی بگوش خود شنود و حی الهی سو که از این شجره طوریه مبارکه ندا میکنند
زیرا که باری سر زبان خداست و میفرماید خدا با این زبان حق فاعبدنی غرض از این
بیانات و آیات این است که اهل بیان بحریم اهل فتنه و اصحاب کشف و شهود نه و انها را
حاجت بادله مجادله نیست پای استدلالیان چوبین بود و این حجت در صدد خود اهل
فواد نکرد فرموده ما کذب الفواد ما رای و استدلال عصا کوران است و چشم
بینا را کوراند اقتاب را اقتاب می بیند و دیوار سو دیوار و در اثبات اقتاب
حجت بادله براهین ندارد اقتاب اقتاب اقتاب کرچه دارد دیده کوران
پس قصه آدم و موسی با انکه تکرار دانکید که در کتاب مبین شده است دستور العمل خود ماها

در احکام

و در احکام عمل ما ما ایه ها مانخوان پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خود مستقل است زیرا که
اول خلق و اشرف خلق است و وحی بلا واسطه بسوی این مولی میرسد اگر چه در شب معراج و فوق
سدره آنکه صلوة معراج مومن است ولی بزرگوار است مومن حقیقی و اگر چه معراج در شب او
اما چیزی از مقام سدره گذشت روز و شب نماز ظهر را بجا آورد و ائمه اطهار علیهم السلام شجره
طوریه این رسول خداست و انبیاء شجره طوریه این ال محمد علیهم السلام و نقباء و نجباء
شجره طوریه این انبیاء هستند مگر آنکه نصیب کلی اولیا ناتمام هرزه ختیکه برسد مقام او
از ادراک بیرون رفته و آنچه از اخبار و قرائن اثار ال محمد علیهم السلام بر میآید این است که در زمره
شیعیان کامل این چنین اشخاص گاه گاه یافت میشوند اگر چنین شد قبلا و اشبار ال محمد
علیهم السلام شجره طوریه حکما و علما نقبا و نجبا هستند چرا که این مرجع کلانند و علما و نبا
کل شجره طوریه عباد و زهاد و علما و حکما هستند و حال در صدد تفصیل این مراتب
نیستیم همین قدر خواستیم عرض کنیم که سبب عظم یقین از برای شخص عابد وجهه مبارکه
شخص کامل است زیرا که روح خدا در او دمیده شده است و او است خلیفه خدا که فرموده
انی جاعل فی الارض خلیفة و بصفت شد که خارج از زمان معین فرموده جاعلیت خود را
و بلفظ فعل نفرموده تا سالک ارض اطمینان داشته باشند و نپندارند که زمانی عالم از خلیفه خدا
و خالی از جانشین خدا خواهد شد و لیکن از این اطمینان از اسباب اطمینان و حصول یقین
محکم تر فرموده و بیان فرموده که وجوب خلیفه و قائم مقام از برای چیست که فرموده فاذا سویته
و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین چون ادم معتدل شد و روح بدان

بدان معتقد لفظا هر شد پس از برای او بخاک بیافتید و سجده کنید و تو هم آنچه که قائم مقام در مقام
خدا رسیده خلیفه و جانشین خدا بر تخت سلطنت خدائی خداگونه نشسته و هر کار خدا باید
بکند می‌کند و هر چه خدا باید بگوید می‌گوید و هر معامله که خلق با خدا باید بکنند با او می‌کنند
چرا که ذات مقدس احدیت از ادراکها بیرون است و این است صریح فرمایش امیر مؤمنان
در نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده اقاصد مقاصد فی مساوی علو الله فی الاداء
و لفظا اداء سوء نظر مطلق فرموده یعنی مراسم الوهیت و سلطنت کبریا را آن بزرگوار بجا
آورد چرا که قائم مقام خدا و جانشین خدا و لسان خدا و چشم بینا و گوش شنوا و دست
توانا خدا است خلق هم باید مراسم عبودیت را نسبت بآن مولی بجا آورند زیرا که قائم
مقام خدا است بعد استدلال فرموده باستدلال شاهانه چنانکه در همه مقامات گذشته
جاری شد فرموده اذ کان لا تدرکه الابصار و لا تحویه خواطر الافکار و لا تمثله غوامض
الظنون فی الاسرار یعنی چون خداوند از ادراک بیرون است قائم مقام لازم شد لکن
قائم مقام لازم است حقیقة الحقیقه هم از ادراک بیرون نیست این هم در هر مرتبه مقام دارند پس جمیع
باثار و علامات حقیقت قائم مقام الحق معامله قائم مقام با او کن و ابواب معرفت
قائم مقام چه در رسول خدا و چه در ائمه هدی و چه در انبیاء و اولیاء از اول همه برای
در مقام خود ثبت است و در این رساله غرض بیان آنها نیست بلکه مقصود ما در این رساله
فضایل و مقامات قائم مقام خدا است و طور معامله و سلوک با او از روی علم و یقین
نه شک و تخمین و لا قوة الا بالله العلی العظیم مقصد دوم

دربیان

در بیان مقامات خود تو است و طور عبادت تو در هر مقامی باندازه که در هنگام عبادت
بالبصیرت باشی و از برای این مقصد منازل است منزل اول و دوم
در شرح حماقت و بیان هویت تو است اولا بدانکه انسان جوهریست فوق الجواهر و لولا
غرض از ایجاد این عالم و ما سوای آن خلق نشده است مگر به تبعیت انسان و از برای
منفعت وجود انسان و خود مخلوق بالذات نیستند بلکه بالاثر میرویم و عرض میکنیم
که مخلوق بالذات نیست مگر مؤمن زیرا که هر موجود قائم بنور وجود است و کفار تقویت
طبیعت خود نموده اند و کفر نیست در حقیقت جز ستر و پنهان نمودن ستر وجود که جهت
منی ربه است چنانکه ایمان نیست مگر متابعت ماهیت از برای ستر وجود که آیت الله است
و قطع او بطبع وجود پس چون خفی است کفار وجود ذاتی اصلی ندارند و وجود ایشان
تبعی است کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار زیرا که وجود
تابع ماهیت کرده اند و اصل مؤمن ثابت است و در عرش اعلی و جنبه رب که وجود است و فرع
لنی اصل و شاخ و برگ آنرا ریشه در آسمانهای ماهیت او بهم است یعنی در آسمانهای علوم
و حکم و معارف و اخلاق و اعمال و طاعات و حسنات او پس البته خفی جوهری است جوهر
و استقامت او حسن تقویم است و یقینا جمادات و نباتات و حیوانات خفی
نیستند و بمقام انسان نمی‌رسند و ظاهر اعتدال نشأت را ندارند و حال آنکه از قوت
بروز می‌کنند از آنها ابداً هر بروز نخواهد کرد پس خفی جوهر دیگر هر کدام از آنها شبیه
بحیوانات و گیاهها و سنگ و کلوخ نخواهد شد و بدانکه هر موجودی که از موجودی دیگر متولد

شده است با به الامتیاز موجود در خارج از او ممتاز شده است ولی ما به الامتیاز
که میان این دو شیء است در نزد اهل معرفت معروف و معهود است و اگر سایر تفهمند
نفهمیدن ایشان جهالت تغییر این دو شیء در خارج نمیدهد و در هیچ استدلال اجمال متراکم شود
این عالم بحقیقت این دو شیء تعجبش زیاده میشود حال ببین که انسان در نزد قوم
با آنکه دعوی انسانیت میکنند چه قدر مجهول الکنه مانده است که انسان را علماء
اینها حیوان نمیدانسته اند نهایت خیلی که تعارف او گویند گفتند حیوان ناطق است
و حیوان است سخن گو و هیهات هیهات انسان با حیوان در جنس متحد است و نه با او
از یک حقیقت است و نه ما به الاشتراکی با او دارد انسان جوهر روحانی است و حدانی شعوری دار
و مجرد و دائم و ابدی و حیوان از هیچ حقیقت وحدانی ندارد بلکه حرکت دارد دوره
ظاهری او از قبیل ساعت است نه حرکت معتدلی دارد و سیری میکند بیکی قوت
و این وحدت و سیر او و اعتدال او از بالا و از نزد افلاک و از نزد الواح عالیه است
بلکه در زمان این اعتدال بتدبیر صنعوی حاصل شده است چنین است امر حیوان
و وحدت بدن و روح او در هر روز ذاتی و افزونی و ثابت و دائم نیست بلکه فانی
و هر چه دنیوی است ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و فی الارض آیات
للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون در زمان حیوان و انسان حرکات است در خود
تو حیوانیت در شکم مادر موجود میشود قبل از روح انسانی و بعد از این سبب اگر در شکم
مرد و سقط شد از شکم مرد چرا که حیوان مالک چیزی نمیشود و اگر زنده متولد شد

و مرد اگرچه بکلی نفس کشیدن زنده باشد از شکم مرد لیکن انسان چه جوهر است که سلطان است
هر حیوانی و مالک او و محرک او است و حیوان متصل تو که در بدن تو است عبد
مملوک مطیع مقهور مغلوب تو است و اگر جاهلی فرق میان انسان و حیوان نکرده
بدانکه جهلا شعور حکمت ندارند و قابل سخن گفتن در معارف الهیه عالیه نیستند
و هم چنین جمهور دیگر دعوی فهم و شعور میکنند و هنوز فرق میان انسان و جماد و نبات
را نفهمیده اند و این غذاها که میخورند و غلظت و لطافت ها بول و غایط میشود ظاهر
اینها عرق و خون و مغز و سایر اعضا میشود و لطیفترین اینها بخار میشود و به تنفس خارج
میشود و از سوراخهای بدن بتدریج بیرون میرود اینها انسان نمیدانسته اند حال
عبرت بگیر که با آنکه دائم غذا میخورد و لباس چندین هزار من از این غذاها و اینها و میوه ها
در عمر خورده است و دایم اینها تحلیل رفته و بدل ما یتحلل بجای او نشسته است
مع ذلک شعور که انسان است نیست و اجزاء بدن هم و روحی انسان نیست
و ندانسته است که بدن انسان از آمد و رفت و کم و زیاد و کوچک و بزرگ شده
این همه تفاوت بحال او نمیکند و اگر نادانی عاری از حکمت بگوید ما سخن اینها
و شما ها را هرچه را میشنویم و هر یک تصدیق دیگری ندارید ما از کجا بدانیم حق با شماست
عرض میکنیم اینها و ما و شما در سه در علم و حکمت ماموریم باطاعت آل محمد علیهم السلام و اولاً
باید علم خود را بسنجیم و ثانیاً اگر مطلبی از ما و حکماء دیگر در او اختلاف
داشته باشیم میزان در رفع اختلاف حجج معصومین علیهم السلام و ما اختلفتم فیه

من شیئ فحکمه الی الله امیرالمؤمنین علیه السلام انسان وحیوان ونبات وجماد را که داراد
وحابه الامتیاز انها را معین فرموده اما علم حق وحکمت حق وحکم حق است وانها
هم رحمت وجاکر ونوکر علم اند ثانیا فرموده نفس نباتی صاحب جاذبه وماضمه ودافعه
وماسکه ومربیه وزیاده ونقصان است ونفس حیوانی صاحب باصره وسامعه
وذائقه وشامه ولامسه ورضا وغضب است ونفس انسانی را فرموده صاحب علم وحلم
وفکر وذکر ونباهت ونزاهت وحکمت است حال قدری ببین که انسان با غیر انسان
چه قدر فرق دارد ودر این رساله غرض شرح وبسط این مطالب نیست چنانچه قدری
خواستیم بدانیکه لفظ جمادیت ونباتیت وحیوانیت که گفتیم انها از مراتب
ومقامات ذاتیه حیوان انسان نیست بلکه انسان را امر بتوجه وتنزل باین مراتب
فرموده اند که تمام کمالات او بروز کند ودر همه مراتب ذاتیه عبادت کند خدای
خود را پس در بدن جمادی شریعتی دارد از تطهیرات وتنظیفات وستر عورات
وآداب وسلوک بدن ونیز در هنگام نماز از برای اوعمال مخصوص از وضوء
وغسل وتیمم واقوال وافعال مخصوصه قرار داده شده است واز برای این بدن
جمادی قبله جمادی معین فرموده که باید بدن جمادی عرض انسان رو باو بایستد ورو بان
سمت کرنش ورکوع وسجود نماید تا نورانی شود واین قبله ظاهر از برای ظاهر بدن
واعراض از او باعث بطلان ظاهر نماز است وبطلان باطن نماز این است که ان
کسی که مامور باین قبله ظاهر است در ظاهر او مخالفت کرده است ودر ظاهر نماز ذکر کرده است

وچون ظاهر بدن نماز او فاسد شود باطنا هم خراب وباطل خواهد شد غرض بدن
جمادی عرض تو در این عالم که وطن اوست از جنس خود قبله دارد که همین کعبه ظاهر است
که بیت المعمور است واگر ملتفت باشی می بینی که در نماز رکوع وسجود از برای اوست که
پشت تو وشکم تو بزرگ را باسمان کند در روی تو از کعبه محترم الهی وسایر اطراف
از بیت المعمور نور بگیرد چرا که بیت المعمور در آسمان در گردش است وبدانکه جمیع اجزاء
زمین وآسمان رو بباطن نماز می کنند باید اصلاح باطن تو نیز بشود بر دو نمودن
باطن پس در ظاهر جانب دیگر نیست ونماز جمادی ونباتی درست شد شروط آنکه همه
اعضا از سر وچشم وگوش وزبان ودست وپا همه انها بطاعت ونماز خود مشغول
باشند ومخارج حروف جمادی درست ادا شود زیرا که الفاظ ومعانی عالم است
بر انسان که شرح او خواهد امد ان شاء الله والفاظ به نیت گفتن واز جنس این عالم
ودر مع انها معنیهاست که از این عالم بر دلالت است غرض الفاظ جمادی نیز باید درست
ادا نمود والا نماز باطل خواهد شد پس راه نماز ظاهر وطور وطرز او شریعت
غراء محمدی وملت بیضاء احمدی علی صادعها وآله صلوات الله وصلوات ملائکته
وانبیاء ورسله وجمیع خلقه بهتر سبیلی ونیکوتر شارعی است تقسیم کرده جمیع
انبیاء از عهده این قرار داد محکم حکیمانه برنیامده اند زیرا که چنانکه حقیقت
انبیاء از فاضل نور جسم آل محمد علیهم السلام افریده شده است همچنین
علم وحکمت وشریعت غراء این بزرگوار آفریده شده است وخداوند ...

شریعتها را از برای شرف امم ذخیره فرموده که امت پیغمبر ما است صلی الله علیه و آله
خداوند را بعضی ذریت هلاک و بعضی آنچه در علم او است شکر می نمائیم برای نعمت
عظمی و موهبت کبری که ما را در زیر علم این بزرگوار قرار داد و سایه بلند آن
لنی مولی را بر سرها افکند که سایه خدا است زیرا که لنی مولی ظل الله اعظم است روحی
له الفداء منزل سیم در شرح مقامات حیات ظاهر عرض شده است
و فهم این مطلب دقیق است و تا کسی تسلیم کامل از برای علم آل محمد علیهم السلام نداشته
باشد منتفع نخواهد شد خصوص در این زمانها که بذر عداوت آل عصمت را
شیطان در زمین دلها کشته و دانه کشت بثمر رسیده و سر از زبانها و مشاعر
و خیالات و افکار خلق بیرون آورده است باضَ و فرّخ فی صدورهم
و دبّ و درج فی حجورهم فنطق بالسنتهم و نظر باعینهم و عجب آنکه
با این حال سخنها و خیالات باطله خود را علم حق میدانند و حال آنکه علم آل
محمد است و لیس غرض ما طاقت تحمل اباطیل این خلق است و نه اینها را طاقت تحمل
اسرار آل محمد علیهم السلام و تکلیف بسیار مشکل شده مؤمن نمیداند با که بگوید و از که
بشنود و حال آنکه سینه خالی از تخم شیطنت کمیاب و دل خالی از محبت باطل
نایاب و این خلق منکوس بهمه چیز رغبت دارند مگر بحق و اهل حق و سخن حق و از آنکه
گذشته علم حق و اسرار آل محمد علیهم السلام خیلی سنگین است و هر کسی طاقت
تحمل ندارد مرد صدق بتخوان باید که صدقش بار بردار د خوش حال آنانکه حکم.

بنیه

بنیه قوی رستند که متحمل شوند سهلست که می‌فهمند سخن سوا بذک شارع ملکه ها گفته میدانند
و هم نوشته صحیح نیستند فرموده امام علیه السلام ان حدیثنا صعب مستصعب خشن مخشوش
فانبذوا الی الناس نبذا فمن عرف فزیدوه و من انکر فامسکوا لا یحتمله الا
ثلاث ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان و در حدیث
دیگر فرموده ان امرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن
و هو السر و سر السر و السر المستتر بالسر و سر مقنع بالسر یعنی حدیث ما بیست و اهل سخت است
و خداوند سختی او را خواسته است و حدیث ما خشونت دار در دارد و در کشش است پس کم کم بسوی
مردم اندازید حدیث ما را اندازید پس هر کس شناسا شد زیاد کنید از برای او و هر کس منکر شد یعنی
از اتباع منکر او شد پس جلو بکشید و امساک کنید متحمل نخواهد شد حدیث ما را مگر سه نفر
ملک مقرب یا نبی مرسل یا عبد مؤمنی که خداوند دل او را امتحان فرموده باشد از برای ایمان و فرموده
امر ما حق است و حق حق است که باطن او حق است و امر ما ظاهر و باطن ظاهر و باطن باطن است
و امر ما سر است و سر نهان در سر است و سر است که در نفسه طالب نهان است و سر است که اسرار
پرده‌ها را او است و او در پرده اسرار نهان است و فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که حقی
که در دست مردم است او را از من و از علی بن ابیطالب آموخته اند بهر حال آنچه در دست مردم است
بر دو قسم است یا حق است یا باطل اگر باطل است که از آل محمد نیست و اگر حق است و دلیل او
سخن در دست مردم دلیل این است که از اسرار اهلبیت نیست پس اسرار اهل بیت در دست مردم
نیست ولکن اسرار بر دو قسم است یک قسم اسراری است که نه در دنیا و نه در برزخ داده نمیشود ابدا اسرار

روانیست زیرا که هر دانای متحمل علم عالی و بالاتر از خود مثلا نخواهد شد که میتوان گفت
ولی هنوز عالم متحمل آنها نیست و قسم سیم اسراریست که عالم در این زمان متحمل
اسرار آنها هست این قسم هم نیز بر سه قسم است یکقسم سری از اسرار عالم حکیم مثلا
باید بود لا غیر و قسم دویم قسمیست که از اسرار عام اهل ولایت و دربیت و اهل معرفت
است که میتوان گفت و قسم سیم فضائلست که از اسرار عامه ناس میتوان گفت
دلها تا ترقی کنند و اهل معرفت شوند و اگرچه در این رساله بیانات نوشته شده است
ولکن عمده غرض ترقی دادن ابناء علم و حکمت است و لا قوة الا بالله العلی العظیم
پس عرض میکنم که از بیانات علمیه سابق یافتی که وجه معبود غیر معبود حق است و وجه اینست
که جمیع خلق در طلب هر مطلب و در قصد هر مقصد لابد باید از وجه آن مطلب طلب او
آن مقصد و قصد سبیل او چنانکه تو اگر مثلا طالب شکر باشی باید اولا معرفت عطار
تحصیل نمائی بعد از راه او پرسی بعد با عطار گفتگو کنی و بها را بکشد و از ترازو دهد او
سؤال کنی که بها تمام است یا نه و پس از معرفت بها و معرفت عطار و تعیین قیمت بها بدهی
و تعیین کهنه کم و زیاد او و همزبان عسل و خریدن آن بها او بخشی و ساختن و خوردن
او تو مطلب جستی که شفای از مرض است مرض آن است هر چه تو طالب هستی اول باید که
آن خبر بدی پیدا نمائی که مبادا مطلب نرسی و بعد از یافتن آن فروشنده حتی از او خرید
و بخوری یا بپوشی پس وجه هر کاری غیر از او نیست و کسی مطلب وجه مشرکی شد ملکی
وجه راه بمقصد است و مقرر از او نیست معرفت وجه و طلب او علی ایمان است که

ایمان غیر این نیست مثلا. وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم
من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه وان کانت لکبیرة الا علی الذین
هدی الله وما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرءوف رحیم
ما قرار ندادیم قبله که تو بر او هستی مگر از برای آنکه بدانیم کی اعراض از متابعت او میکند اگرچه این
قبله کبیر است مگر بر کسانیکه خداوند هدایت فرموده است ایشان را و نیست که خدا ضایع کند
ایمان شما را یعنی معوق نمیگذارد تا جانب قبله ایمان شما را خداوند بمردم رئوف و رحیم است
و نیز تدبر کن در سایر وجه ما را الهی که همیشه در خلق ظاهر است تا چه مطلب مخصوص بر آن
عبرت بگیر از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله چند امت خود را رو به بیت المقدس
و امید او رد بعد از مدتی رو بکعبه معظم دارد تا بدانند که مطاع پیغمبر است اطاعت
آن بزرگوار اطاعت خداست و نیز خداوند هر چند پیغمبر ستاد و اطاعت ایشان را لازم
الاتباع قرار داده تا خلق بدانند که انبیاء و اولیاء خدا نیستند و خدا متعدد
نمیشود و بدانند که وجه متعدد میشود چنانکه بیت المقدس و حرم خدا متعدد است و لکل
وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا
ان الله علی کل شیء قدیر پس وجه اعصار و دهور و عباد و بلاد تفاوت میکند
و الله هو الله میکوئی چرا که خدا ظاهر در کل است جمع فرموده است و از برای هر قوم وجهه
قرار داده است و هیچ عصری و خالی از حجت نگذارده زیرا که غرض از ایجاد عباد است
و حصول وجهه نیکی در میان نباشد که حاصل شود آن غرض بعمل باید و اصل خلقت

که متابعت رسول میکند

خلق بی حاصل و باطل شود سبحانک ما خلقت هذا باطلاً در این مقام مطلبی شریف بطور
مثل باید نوشت تا مراتب خلق بطور عیان به بینی و آن این است که مراتب عدد الوف
و هزاران تا از جهت دوری از مبدء متکثر شده است و مآت از جهت قرب به مبدء یگانه
تر است و از آنها یگانه تر عشرات است و از آنها نزدیکتر به مبدء احاد است و در میان
احاد هم به مبدء نزدیکتر که واحد است از همه آنها نزدیکتر است حال به بین که اسرار حقیقت
در احاد چه قدر بیشتر است از عشرات و در مرتبه احاد علوم چند را که عشرات نمیدانند
و هکذا عشرات نسبت به مآت و الوف پس شخص تو هم مراتب است و بعض آنها به مبدء نزدیکترند
و متحمل اسرار چند هستند که سایر مراتب تو متحمل نیستند پس مقام حیوانیت که دارای حیات است
متحمل اسراری است که نبات و جماد متحمل آن اسرار نیستند مثل چیز دیدن و بینائی و شنوائی که آنها
ندارند و حیوان دارد پس بینائی خود سریست از اسرار که حیوان دارای آن سر است و نبات
و جماد آن سر در ایشان نیست و چنانکه نبات از جماد کمتر است و حیوان از هر دو
کمتر و انسان نیز از آنها کمتر است هم چنین مؤمن عارف کمیاب و نادر است غرض از ایجاد
بار مراتب تو هم مختلف است و حیوانیت تو شرف از جماد و نبات است بلکه شرف
از حیوانیت حیوانات است باین سبب برزخیت پیدا کرده است و صاحب شعورها در برزخ
شده است از قبیل خیال و فکر و وهم و علم و عقل و همین مقام است که همراه تو در برزخ
می آید و در دنیا باید عبادت کند خدا را تا در برزخ و در جنت آن عالم متنعم شود
پس آنان که دائماً در خیال و فکر معاصی هستند و این ملکه برزخی عصیان در آنها محقق شده است

در برزخ معذب خواهند شد و در عالم خیال و فکر باید مؤمن عبادت کند و عبادت
خیال البته وجهه خیالی میخواهد باین برهان که خداوند از جنس خیالها نیست و در هر عالم
وجهه از جنس اجزاء آن عالم لازم است و وجهه عالم بالاتر و وجهه عالم پست تر
بکار آن عالم نمی آید پس در عرصه خیال وجهه خیالی لازم است و چون خلق از این تجردات
خیالات غافلند باید اولاً شرح تأثیرات نوع این عالم را نمود آنگاه بیان وجهه
این عالم نمود پس عرض می نمایم که اولاً بدان خداوند احد جل شأنه مؤثر حقیقی و منور
حقیقی و مکمل حقیقی است و همه حرکت و کمال در خلق نیست مگر آنکه او از جانب
خدای یگانه احدیت و باو بر پا است و خلق بسبب اختلاف قوابل هر یک به حسب
و بعد حصه از این کمال و حرکت و تأثیر گرفته و در عالم امکان حصه اظهار نموده اند
زیرا الذی هو فی نفسها مثاله فاظهر عنها افعاله و از جمله اشیاء خیال تو است
که لطیف است و نسبت به بدن تو نزدیکتر است به مبدء و باین جهت واسطه فیض است
و هر فیضی از حرکت و شعور و اراده اول بخیال میرسد بعد از او به بدن ظاهر میرسد
پس نیست کمالی و حرکتی و شعوری در بدن مگر آنکه مبدء آنها خیال است و خیال بدن نیست
مثل این بدن الا آنکه لطیف تر و معتدل تر است و باین سبب سراپا بینا و شنوا و بویا
و چشنده و گویا و حرکت کننده است و بدن خیالی از برای او قدرتی است که بهر صورت
بخواهد در می آید نمی بینی که در خواب خود و مردم را بصورتهای مختلف می بینی
و با آنکه در خیال لذت از نعمت الفعالیت خیال می سازی و بر هم میزنی و باز می سازی

و خراب میکنی و اگر خواسته باشی با خیال خود طلبی میسازی که صاحب آسمان و زمین و عرش
و کرسی باشد مطابق با این عالم پس از این اخبار دانستیم که قدرت خیال و خیالیت او مظهری
از مظاهر فعل خداوند جل شأنه و دانستیم که خیال آیتی بزرگ است از آیات مشیت خدا
و باین سبب که در زمان رجعت عالم لطیف می‌شود و هر چه را مؤمنی خواهش کنند فوراً
حاضر می‌شود از برای او و نیست این قدرت مگر در وجه خدا که فرموده لهم ما یشاؤن فیها
ما یشاؤن از برای مؤمنین است در جنت آنچه را بخواهند و جنت برزخ نیز
بهشتی است از بهشتهای خدا پس در عالم برزخ آنچه را مؤمن اراده کند از
برای او حاضر می‌شود چنانکه در دنیا هر چه را خیال میکنی در خیال تو مجسم می‌شود در ذهن تو
پس اینکه خیال را عرصه او عرصه عظیمی است و از آیات بزرگ خداست و در این
عرصه مثل این عرصه کعبه لازم است و اگر کسی گوید لازم نیست عرض میکنم که در این
عالم هم باید لازم نباشد و حال آنکه امام علیه السلام فرموده ما لم تکن کلمات الحکمة
تامة فی ظهورها تامة فی بطونها کانت الحکمة ناقصة من الحکیم و چنانکه
ظاهر بدن و بدن ظاهری تو اگر کعبه نمی‌داشت بر خداوند حجت داشت و اسباب عبادت
و بندگی نداشت و اگر گوش تو از شنیدنیها و چشم تو از دیدنیها و خیال از شغلی
نداشت بر خدا زیرا که غرض از خلقت او که عبادت است معطل مانده بود و مستحق ثواب — حجت داشت
الهی نمی‌شد و نیز بدانکه این مقام خیال از شئون حیوانیت انسان است با جمیع
که غیر از حیوانات ظاهره در کار نمی‌کنند مگر باشباح دیدنی و شنیدنی و بوئیدنی

و چشیدنی

و چشیدنی و لمس کردنی را و از برای اینها روح مفارقی نیست که بعد از مواجهه با مرئیات
مسموعات مثلاً آنچه را ببوئید بر بشنید یا لمس صدا را تصور نمائید بر خلاف انسان
که حیوانیت او بواسطه توجه نفس ناطقه او مفارق شده است و بعد از ده سال
مثلاً طعم غذائی که خورده است یا رنگی که دیده است یا حالت صدائی که شنیده است
می‌تواند تصور کند و تمیز دهد و سبب این امر عظیم این است که نفس مجرد ملکوتی او
لمس صور برزخیه حفظ نموده است در خزائن غیبیه در وقت نشان محتاج تصور
لمس صور می‌شود از بالا در مرآت خیال او عکس می‌افتد و آن امر مرئی یا مسموع بعینه
در خیال عکس می‌اندازد و خیال نیست مگر آئینه که صالح است از برای جمیع صور
مرئیات و مسموعات و امثال اینها و اگر گویند فلان روز سرکه خورده فوراً
آن طعم سرکه خورده بودی مجسم می‌شود در خیال تو و یادت می‌آید و تصدیق میکنی
و اگر گویند سرکه دیروزی ترش‌تر بود یا سرکه پریروزی فوراً طعم هر دو را حاضر میکنی و حس میکنی
سرکه دیروز مثلاً ترش‌تر بود در ضمن از او زیادتر اگر از تو سؤال کنند میگوئی
مثل گندم دیروز و زلش بیشتر بود و یا صدای اذان پریروز بلندتر بود و هکذا
پس حاصل مطلب این شد که جمیع مدرکات شعوریه تماماً نه ظاهره در نزد نفس
حاضر است و لکن کتاب بزرگ است که فرموده مال هذا الکتاب لا یغادر
صغیرة و لا کبیرة الا احصیها و فرموده کفی بنفسک الیوم علیک
حسیبا که تعبیر کند نفس تو امروز بر تو حساب کننده یعنی که نفس ناطقه

تو چنانچه جامعیت دارد که ذره از حرکات و سکنات ترا فراموش نکرده

دانکه در دنیا می بینی فراموش دارد این فراموشی نعمت است از خدا که مبادا دایم

متذکر آلام و سقام و مصائب و محن و معاصی گذشته که از اعظم مصائب است

بشوی و دایم راحت ظاهری در راحت اینجایی تو از تو دور شود و در مرارت بیفتی

ولکن روز قیامت چون روز جزا است و روز محیط بجمیع روزها و ساعتها است

و جزا عین عمل است که فرمود انما تجزون ما کنتم تعملون پس جمیع اعمال

و معنی تجسم اعمال احدی نتوانست بطور تحقیق شرح کند مگر مشایخ ما رفع الله مقامهم

و در این مقام بسط این مسئله را معذورم زیرا که مناسب این رساله نیست ولی

اینقدر بدان این است که خیال از شدت اعتدال دارای شعورهای بیگانه خارج

شده و حال آنکه یک مشورت و همه را ادراک می کند پس همچنین نفس ملکوتیه که اعلی

از نفس دنیوی و برزخی است جمیع روحانیات و جسمانیات در او در نزد او حاضر

است و جسم حاضر در محضر او حقیقت اجسام ظاهره است و روح حیوانی برزخی

حاضر در محضر او حقیقت ارواح برزخیه است چنانکه تو مطلع بر اعمال روز گذشته

خود هستی با جمیع حدود آنها اگرچه دیروز معدوم شده باشد پس نفس هم مطلع است

بر خیالات دیروز تو اگرچه حالا خیال مصور بان صورت نباشد و بصورت دیگر

درآمده باشد و اگر کسی از ابناء حکمت باشد باین اشاره فتح ابواب علم ملکوت

از برای او مفتوح می شود بر وجه ازلی بلی عرصه خیال پس خیال آئینه است که صورت

مشکل

متشکل باشکال مختلفه می شود و شغل خیال همین است و لیس در اینجا فیه مطلب مهم است

که ذکر آنها لازم است **مطلب اول** آنکه آنچه تو در خیال می بینی نیست مگر آنکه

اصلش در خارج است و اگر اصل آن نبود لکن خیال که فرع است در عرصه خیال یافت

نمی شد و اگر در خیال صورتها را درست کنی که در خارج اصل او را ندیده باشی میگوئیم

مفردات او را از خارج برداشتی نهایت ترکیب خاص نمودی لکن ترکیب در خارج نیست

مثل آدم هم همین نوع ترکیب در خارج هم هست مثل آنکه حروف و ترکیب و حرکات و کلمات

نوعاً در خارج هست و تو ترکیب میکنی هر لفظی را که میخواهی و آنچه را تو ترکیب کرده

خصوصیتش از تو است و با این حال نوع خصوصیتها را هم باز از خارج

برداشته پس نوعاً آنچه در خیال است شخصها را از خارج هیچ اخذ نکرده است

در خیال تو و خیال تو مصور بصورت آن شخص شده است دیگر آن شخص هیچ

اگر نوعی است صورت هم نوعیت و اگر شخصی است صورت هم شخصی است

پس مطابقه هیچ با شخص [illegible] یا نوعی و شخص در او است یا در نوع

مطابقه دارد اما در شخص مطابقه ندارد مثل اول آنکه شیئی را که خیال میکردی مثلاً زید

دیده بودی و خیال هم میکردی او را حالا که او را میدیدی می بینی لکن خیال منطبق بر شخص خود

و با اندازه او می ایستد و لکن بنظر می آید و حال آنکه گاه او را خیال میکنی در خارج

زید نزد تو نبود لکن حالا خیال حبذا اگر نه حاضر است اما چون منطبق بر شخص است

تو ملکی زید میبینی کان میگفتی که دیده باشی و زید مرئی مدرک با چشم را و زید مدرک با خیال

[illegible]

کمان می‌کنی یک شیء است و حال آنکه در حقیقت دو چیز است که بر روی هم جمع شده
و منطبق شده است مثل محسوس آنکه دو عینک اگر بر چشم بگذاری گمان میکنی که مرئی
در چشم یک شیء دارد و حال آنکه دو شیء در دو عینک دارد پس از اینجا یافتیم
که آنچه را چشم سر مثلاً می‌بیند لکن چیزیست در خیال فوراً می‌بیند در چشم خیال و چشم
دل باهم لکن چیز را می‌بیند و اگر چیز را چشم سر بیشتر دیده و حال او را بیاد می‌آورد او را
به یک چشم که چشم خیال باشد می‌بیند نه چشم سر و لکن باز در همین حال قطعاً
او را دیده است نه غیر او را و از عجب آنکه هر وقت بیاد او افتد همان شیء در خیال
فوراً مصور بصورت شخص او می‌کند و حاضر می‌سازد او را مطابق با خارج
و آنچه در غیاب او در خیال حاضر ساخت همان است که در خیال حاضر کرد در حال حضور او
و اگر گوئی علی‌الظاهر لکن صورت خیالی بقوه رفت و این صورت صورت دیگر است نهایت
مطابق است با او گوئیم در حال حضور و مطابقه آیا چگونه زمین ولی و شکل و صورت
متصل او آمده که در خیال تو باید نه چون او که مثلاً بسفر رفت و در خارج موجود است
قطعاً در خیال تو نیامده است پس خواه در حال غیاب و خواه در حال حضور شخص
صورت خیال تو همانا از یک خیال تو است شد و این مطلب آنکه اگر در دفعه او را ببینی
در هر دفعه صورت خیالی تو غیر دفعه دیگر است و مع ذلک یک چیز را دیده چوله
این مطلب به تفسیر یافتی امر عجیب غریب بیاب و آن این است که هر گاه که ندیده
بچشم دل صفت او را شنیده از راه گوش در خیال صورت او را تصور میکنی و لکن صورت

نادیده مطابق است با شنیده شده مثل آن که لیکن شعر خیال چون قابل است از برای دیدن
و شنیدن هر چه را بگوش شنید او را در خیال هم می‌شنود و هم می‌بیند لهذا
مطلب دویم آنکه خیالات شخص دو قسم است یک نوع دیگر شخص خیال نوع مثل
آنکه اگر شخص بشنود در بهشت عمارت خوب ساخته اند فوراً خیال خاک و گچ و آهک
و آجر و سنگ و چوب از برای تصور لکن عمارت مهیا می‌کند و هرگز طلا و نقره و یاقوت
و الماس مهیا نمی‌کند از این جهت چون آل محمد علیهم خواستند که مؤمنان بفهمانند
که عمارات بهشت آخرت از جنس عمارات دنیا نیست فرمودند آنها از طلا و نقره
و یاقوت است و مع ذلک مراد این طلا و نقره و یاقوت دنیا نیست و طلا
و نقره و یاقوت برزخ نیست نمی‌بینی که کجا است هر کس خواب ببیند تعبیر طلا
و نقره دولت دنیا می‌شود پس صورت آنها در آخرت صورت بدست با این سبب
چون هر طلا و نقره سکه خورد شیطان او را بوسید و بر چشم خود گذارد و گفت
بسیار اسباب خوبی است از برای کار من که ضلال خلق است و طلا و نقره آخرت
اسباب هدایت است نه ضلالت پس طلا آنجا نور نبوت است و نقره آخرت
نور ولایت ولایت است صلوات الله علیه و آله پس هر لفظی را شخص می‌شنود اگر معنی
و موضوع له آن لفظ در برابر چشم او نباشد ولکن معنی را بچشم ظاهر ندیده
باشد نوعاً از برای او صورتی تصور میکند ولکن صورت نوعی را قائم مقام
صورت شخص قرار میدهد و صدها هست و این مطلب از آیات بزرگ خدا است

دنهم این مطلب در علم توجه بسیار بکار است مثلاً از برای بسیاری شبهه می‌شود که ما امام علیه السلام را
که بظاهر ندیده ایم چگونه می‌توانیم باو توجه نمائیم و حال آنکه حضرت رضا علیه السلام در فقره
دعوی میفرمایند فاجعل واحداً من ائمتنا نصب عینیک قرار بده یکی از ائمه خود را
برابر دو چشم خود و معلوم است که این فرمایش جاری می‌شود در حق آنان که خدمت امام
زمان خود رسیده بودند و در حق کسانیکه در همان زمان در بلاد بعیده بودند و خدمت
امام مشرف نشده بودند و در حق کسانیکه در زمان غیبتند و سبب صحت این مطلب
همان تصور نوعی است که عرض شد و چنین است امر در حق شیعیان کامل که واسطه
فیض و وجه امام علیه السلام می‌باشند در میان رعیت و اما خیال شخصی لیکن خیال آنست
که شخص شخص او را در خارج دیده و او را هر وقت میخواهد تصور میکند و این نحو
خیال البته بالاتر و اثر او قوی‌تر است چرا که غرض از ایجاد قوه فعلیت است و تمامیت قوه
بوجه فعلیت است و تمامیت بطون بظهور است چنانکه امام علیه السلام فرمود تمام الفعل
القوة والظهور تمام البطون پس بعد از وجود شخص نوع کامل می‌شود و قبل از وجود شخص
او ناقص است و شخص نوع نیست و نوع می‌شود کمال شخص او هر روز تکرار کرده باشد بفهم
حضور عرض میکنیم که قبل از این زمانها عالم بجهت عدم استعداد خلق و نوعی بودن [illegible]
این مطالب و معارف نوعی بود و بمباحثه می‌گذشت و اگر چنانچه مطلبی شخصی گفته
می‌شد حمل طالب نبودند و نمی‌فهمیدند بخلاف این زمانها که اذهان نضج گرفته است
و بامور نوعیه و مطالب مجمله اکتفا نمی‌کنند باین سبب روز بروز تفاصیل شخصیه

معارف

معارف و علوم حقه از پس پرده غیب بر قلم و زبان اولیاء عظام بیشتر جاری می‌شود
اگرچه گروهی هستند که از غایت غفلت خود مردم را منع از فهم این تفاصیل معرفت
می‌فرمایند و غافل از این می‌باشند که اگر در این زمانها اکتفا شود باینکه اصول دین
پنج است دلیل اغلب خلق از اسلام بری گویند و غرض منع کننده از تحصیل تفصیل
علم معرفت اصلاً بعمل نمی‌آید چرا که میخواهد مردم از مکتب خانه بیرون نروند
و خدمت علماء بزرگ نرسند و از لذت علوم آل محمد بیخبر باشند تا بمیرند و هم
این گفتگوها بر این موجب ملا مکتبی است و حال آنکه همیشه اطفال در مکتب حاضرند و اقلاً
بکار خود مشغول باشند نهایت از هر هزار نفر یک نفر ترقی کنند باید بروند بکارخانه عالم
تحصیل علم بالاتر نمایند باری منع از تحصیل معرفت ثمری ندارد جز بیدین شدن خلق بالمره
اغلب خلق در زمان ما یا دهری یا فرنگی و نصرانی یا بابی و بیدین شده‌اند و گناه اینها هم بر
این ملاهای مکتبخانه است که مانع تحصیل علم معرفتند خلاصه علوم تفصیلیه شخصیه هزار
هزار مرتبه حرارت آنها زیادتر است زیرا که علما و این علوم که آفتاب باشند و این علوم
انوار و شعاع ایشان است هزار هزار مرتبه حرارت ایشان از عالم ظاهری زیادتر است
پس خیال نوعی چندان حرارت ندارد اما خیال شخصی ترا بهیجان می‌آورد فرض کن که دشمن نوعی
را اگر تصور نمائی بسیار عداوت تو با او بهیجان نمی‌آید اما فلان دشمن مخصوص ترا بیاد
آوری فوراً منقلب می‌شوی و رخساره تو قرمز می‌شود اگر عداوت تو با او بسر حد کمال رسیده باشد
فوراً قرمز می‌شوی و صفرای تو بهیجان می‌آید و دل تو آتش میگیرد و دهن تو خشک می‌شود

بر عهده تو تمام می‌شود و اگر سخنی بگوئی داد و فریاد خواهی کرد و سخنهای خشن درشت خواهی گفت بلکه در این حال از غلبه صفرا و از شدت غضب و تباعد و دیگران هم اگر با تو سخنی گویند صفرا از دماغ بالفعل میکنی و او را هم که خلق میکنی چرا که خلق تو کج است و مثل خود در دیگری از توجه بفعلیت می‌آورد و اگر با کمال محبت داشته باشی خیال او را که میکنی خوشی که طبعش کرم دارد و طبع هم محبت است بهیجان می‌آید و تبسم و خرم و خندان می‌شود و سخنان محبت آمیز میگوید لهذا این مطلب شریفه که تمام اسرار عبادت و بندگی را شرح میکند پس بطور کلیت یافتی که هر چیز سوء لذا و کراهت و بیزاری داری و هر چیز را که میل و محبت با و داری بدرجات کراهت و برائت تو از او و بدرجات میل و محبت تو با و خیال آن هر چیز تو را بهیجان می‌آورد و این هم بی تکلیف و بخود بخود پیش می‌رود لهذا اینجا بدان که آن کسیکه خیال معصیت میکند و خوشش می‌آید یا خیال طاعت میکند و تنفر دارد از آن طاعت در دل مسلمان نیست و نور اسلام قلب او نشده است و اگر تصور مؤمن نماید و از او بیزار در دل خود و یا تصور ناصبی و از او خوشش آید و با و مایل شود در دل البته ناصبی است و اسلام ظاهری او تا لب گور بعضی تا پیش زبان بدان که گور حقیقی او است بیشتر نخواهد همراهی با او کرد لهذا اینجا بدان بطور یقین که عبادات اغلب مردم و نماز ها را اینها بخیال است و در خیال او دل اینها اثری از آن نماز نیست چرا که مسئله توجه که عبادت مراتب با طن است نفهمیده اند و قانع شده اند بهمین الفاظ و اذکار زبان ظاهری و با خیالهای کار ها که با و

می‌کنند

دخل ح

میکنند و غیر حال نماز از صحبت با مردم و سفر و حضر همه کارها را در حال نماز با خیال حفظ میکنند بلکه حواس جمع و جمع تر است با همه جزئیات و حرکات نات لیست و معاصی بهتر مشغول میشوند و اینها کسیکه پیش نماز میکند و خود او با خیال زنا و لواط و شرب خمر و قمار و سرقت میکنند پناه می‌بریم بخداوند از حالت افتضاح ها روزی که همه این خیالات بقیامت حاضر شود و نماز ها بایستند در محضر خداوند و با ما محاجه کنند و بگویند ای پروردگار عادل حکیم این بنده تو بمن جفا نموده و حق مرا ضایع کرده است انتقام بکش از ما و اللهم عفوک عفوک و سترک سترک لنا اظهر الجمیل بکرمک و استر القبیح بفضلک بار از جمله مسائلی که بر اغلب مستور است این است که مسائل فضایل نوعیه موجش نیست زیرا که حرارت اینها کم است و اما شخصیات حرارت اینها زیاد است و هم کس متحمل نمیشوند لیکن کسی که اگر باو بگوئی رسول خدا باید نوعاً خلیفه داشته باشد حرفی ندارد و تصدیق میکند اما اگر بگوئی علی علیه السلام جانشین رسول الله است قبول نمی‌کند و اگر بگوئی جاهل قابل خلافت پیغمبر نیست قبول میکنند اما اگر بگوئی عمر جاهل بود و قابل خلافت خدا و رسول نبود قبول نمی‌کنند هم چنین است امر عبادت خیال بهر کس بگوئی که خیال امر یکی از بندگان خدا است و از برای عبادت آفریده شده است چرا که از مراتب انسانیت است و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و عبادت هر مخلوق و هر عضو و هر رتبه و مقام او در خور او است همه این مطالب قبول میکند و هم چنین اگر بگوئی از برای خیالات

آثار عجیبه فوری است که تخلف نمی‌کند باز می‌پرسید اما اگر بگوئیم که در حال عبادت خیال
صورت معینه باید تصور و تخیل نماید چنانکه زبان حیوان کارش نطق است سخنان
مخصوص در حال نماز باید بگوید حال که در صور شخصیه در میان آمد احیا هو تا دو جسمی کنند
و لب آنکه این قول بدعت می‌دانند و سبب دو چیز است یکی آنکه اهل ظاهر فقرا احکام
طهارت و نجاست و امثال آنها و اقسام سهو و شک و آنچه بدانها ماند یاد مردم نداده اند

اما مسئله توجه از او اصلا رابطه نداشتند زیرا که بکلی از امر باطن بی اطلاع بودند
و اخبار و احادیث او را تتبع نکرده بودند و از آیات داله بر مسئله توجه بکلی غافل بودند
نتوانستند از این علم عظیم شان تعلیم مردم کنند و مردم هم چون نشنیده اند سکوت نمودند
ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین و بدعت می‌پندارند ولی بحول و قوه خداوند
از ابتدا و طلوع نور نبوت مطلقه و ولایت حقه از جبین مبین شیخ اجل امجد اوحد
شیخ احمد و از جبین نورانی حامل علم لدنی مولی و از برکت خدمات نمایان
مقربان ایشان به دولت ابد مدت این بزرگواران جمعی کثیر و جمی غفیر هدایت شده
و دانسته اند که این مسئله عظیمه روح عبادت است و اگر این مسئله نباشد نمازها
اصلا روح ندارد و مرده است و عبادت مرده جز عفونت ثمری دیگر ندارد
سبب دیگر آنکه انسان در بدو تولد از این عالم جمادیت و نباتیت و حیوانیت آمده
بر او نفس حیوانیت او غلبه دارد و چون حیوان است میل بخصال آنها دارد و از اقتضاء
ذاتی آنها این است که از حدود و شرایع انسانیت متنفرند و میخواهند خود سر باشند

آنکه

و مطیع غیر نشوند و اطاعت غیر نفس بسیار بر نفوس مشکل است با این جهت نوکری و بندگی
بر آنها گران است و میخواهیم خودسر باشیم چه در اکل و شرب و نکاح و اموال و اقوال
و اعمال و چه در خیال و فکر این طبیعت حیوانی بخود سر خیلی مایل است که خواه در حال نماز
و خواه در غیر حال نماز خودسر باشد نمی‌بینی که خیال معصیت نکردن چه قدر گران است
بر نفوس و از امور عظیمه این است که شخص مؤمن بتواند جلو خیال خود را بگیرد و خیالات
معصیت آمیز نکند بلکه خیالات لغو و لهو و بی ثمر و آرزوها را بجا نماید و اغلب
خوابهای بی معنی که مردم می‌بینند از خیالات فاسد بیداری است و اگر خواب
به بینی که در بیداری آن خیال را نکرده باشی احوال خواب از اثر خیالات مغشوش
مخلوط بیداری است نمی‌بینی که خیال فاسد بیداری امروز تو غیر خیال فاسد دیروز
تو است ولی نوعا همان خیال فاسد باعث فساد خیال امروز شده است پس لازم
نیست که آنچه را در خواب می‌بینی در بیداری خیال او را کرده باشی بلکه فساد نوعی
خیالات تو در بیداری در فاسد شدن خواب کافی است بهر حال فساد خیال
نام او را در اخبار حدیث نفس است و او بعض کرد که من در نماز نمی‌توانم حدیث نفس را
ترک کنم فرمود که هر قدر می‌تواند ترک کند حدیث نفس را و در حدیث دیگر فرمود هر قدر
توانی ترک کن و هر قدر نتوانستی از تو عفو می‌کند خداوند و نیز فرمود قرار داد
نافله‌ها را برای اینست که نماز تو معیوب است و هر قدر از نماز که در او حواس
تو از نماز بیرون می‌رود تو نماز نکرده‌ای با این واسطه خواستند نافله و صلوات

شود و بواسطه نافله و صلوات فریضه قضا و نیز فرموده هر کس در نماز غفلت کند از
خدا و بیاد غیر خدا افتد یقلبه الله حمارا و قد فعل بغیر او را بصورت الاغ در آورد
و بصورت الاغ در آمده است از او لکه اعراض از خدا کرده است و مراد این است
که آن است باید در نماز توجه با علی از حق کند تا سر او رو ببالا باشد و هرگاه سر از زیر
نظر کند سرنگون می‌شود و بر هیئت الاغ می‌شود پس حاصل آنکه در نماز باید خیال شخص
مصلی مصروف چهار چیز باشد اولا باید ملتفت معانی لغویه قرائت و اذکار
و ادعیه حق باشد و ثانیا باید بداند خطاب بخداوند چگونه می‌کند و ذات بیرون
درخواست از حد و ترکیب و اجزاء را بخلق چگونه خطاب با او در خواب ایشان ممکن است
و بداند وجه الله اعظم و حضاره انوار اکرم خدا چگونه شناخته می‌شود و خطاب
با او چگونه خطاب بخداست و بداند که سخنهای نوعی ثمری در این علم ندارد چرا که
مقدمه معرفت شخص است و وجه شخص را باید بداند و بشناسد و چنانکه
نماز بدون رو کردن بسمت قبله باطل است نماز باطنی و جان نماز هم در باطن
بدون رو نمودن بقبله باطنی که آل محمد و شیعیان ایشانند باطل است اما فکر
نمی‌کنم که اگر رو باین نکنم خیالا که بیکاری نشسته است یا صور جمادیه یا نباتیه
یا حیوانیه تصور می‌کند یا خیالا سر از زن و فرزند و رفیق و دوستان
باید نماید اگر تو مرد مهتدی عارف عاقل هستی چرا انکار نکنی که این خیالات
در نماز بدعت و باطل کننده نماز است در باطن باز عرض میکنم که اکثر مردم خدمت

امام

امام علیهم السلام بودند و شک در دین می‌کردند یا خیال کرده بودند مسئله سؤال کنند
و امام می‌فرمود بآنها که چنین خیالی کردی یا شک کردی پس خیال تو و مقصود خیال تو
همه آنها در محضر امام زمان علیه السلام و شیعیان کامل آن مولی حاضر است چنانکه مردم
در محضر سفراء اربعه که شیعه کامل و سفیر و نایب خاص بودند خیالات فاسد
می‌کردند و ایشان بآنها می‌فرمودند از این خیال و خیالی ایاک از جانب خدا
و مرضی او است و خیالی که القا شده از شیطان و مسخوط و مبغوض خدا است
پس مقصود خیالیه بعضی از آنها طاعت است و بعضی از آنها معصیت و اگر امام
می‌بیند که در حال نماز تو توجه نموده بآن مولی و شیعه کامل او که در عصر
تو است و حضاره امام تو است در نزد تو تصریح آیات و اخبار که بعضی از
آنها را سابقا از برای تو نوشتم امام از تو راضی می‌شود و خدا و رسول از تو
راضی خواهند و خدا و رسول از تو راضی می‌شوند و اگر تو رو از مولای زمان
کشیده و خیالی بر حق گذارده و خدا هم ناراضی است پس در توحید و نبوت
و امامت و ولایت و معرفت و محبت و طاعت و عبادت سخنان نوعی ثمر
ندارد چرا که مقدمه معرفت شخص و محبت و طاعت اشخاص است و هم مقصود
حالیه است و لیس چنانکه اگر کسی بداند نوعا پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه دارد
ولی نداند که کیست چگونه از او دین خود را گیرد و چگونه می‌تواند قبول قول از غزانه
او کند یا باو متوسل شود یا از او حاجت بخواهد و یا از او شفاء در وجه سو

بطلبید و یا از او استدعای شفاعت نماید پس همانا که معرفت نوعی و عبادت نوعی و توجه
خداوند ثمر ندارد نمی بینی که اگر بدون قبله هست باید نماز قرائت واجب است ولی نه الف
رو بکدام سمت معین مشخص باید نمود نماز غیر تمام کرده و اگر کار بکنی تو مخالف کار شخص مخالف
واجبها غلط محض اختیار کرده و اصلا رضای خدا را بعمل نیاورده و تکرار و داد
عالم و عامل و عارف نشده باری غرض از بیان این مطلب جلیل الشان این بود که بدانند خیال
با عبادت مخصوص است و لکن عبادت عمل و لکن علم اهل دارد و باید از آنها کوشش ساخت
و از آنها این علم را آموخت و اگر نماز ظاهر در اصطلاح چهار هزار مسئله دارد نماز باطن
چهل هزار مسئله دارد و اگر انشاء الله تعالی بحرارت وجود مبارک علمای باطن ما گرم شویم و بنیه ما
نضج بگیرد بتدریج در فکر این مسائل خواهیم افتاد و کتابها در شرح مسائل عبادت
باطنی از برای ما خواهند نوشت و در این اوقات که ابتداء بروز امر علمای روحانی و عملهای
روحانی و عملها و عبادات روحانی است همین قدرها که نوشته اند کافی است و اهم
آنها مقدمه ظهور شخص امام علیه السلام است که روح کل است و در زمان ظهور این جانب
جهال خیال کار سخت می کنند که اگر کسی در خانه خود در خیال او شکی بگذرد می آورند و
گردن می زنند و عجب کمی چرا که قدرت مردم این روز بر شک نکردن و خیال معصیت
نکردن مثل قدرت مردم است امروز بر دزدی نکردن و زنا نکردن و کفر نکردن و نگفتن
بلافرق و البته خواهش است لذا آنچه عرض شد که کار عالم و آدم بجز مؤمن در قوس صعود
بجائی میرسد که از روی میل و رغبت و بیک اراده آنی از خدا باید غافل نشود

دفرنحه

ونمی شود و آنی از یاد امام زمان خود غفلت نماید و نمی نماید از یاد معشوق بیرون نمی رود
و بیاد احدی دلخوش نیست و کسی را جز محبوب یاد نمی کند بلکه از خود بکلی بیخود شده است
و بیاد خودهم نیست مثل کسیکه در جنگ است زخم می خورد و استخوان تن او خورد می شود
و اصلا ملتفت نیست ولیکن آنکه عاشق بآتش فراق می سوزد و ملتفت نمی شود
هیهات هیهات که خلق اینقدر عاشق دنیا هستند که آنی از معشوق خود غفلت نمی کنند
و نزد آنها بدعت نیست پس چه شد که عاشقان کاملین و اولیاء کبار و عاشقان آل محمد
علیهم السلام که در حقیقت عاشقان خدا هستند و از همه چیز گسسته و بخدا پیوسته اند و به تعلق
بخدا چیزی سو اختیار نکرده اند نعوذ بالله آنها را اهل بدعت قرار گفت همانا که
در افراد ازمان بدعت شده است سخن بطول انجامید مدتی خواهد که گردد پخته خام است سخن کوتاه
باید والسلام **مطلب سیم** آنکه خداوند جل شانه نور است که ظلمت اصلا
در او راه نیست الله نور السموات والارض ولکن ذات مقدس از نور و ظلمت
خلق بری است چرا که از جنس خلق خود نیست یا من دل علی ذاته بذاته و تنزه
عن مجانسة مخلوقاته و اگر نور نیست خدا از جنس انوار خلق خود ظلمات را که ضد
اوست نتوانست آفرید چرا که از ضد البته ضد او یافت نشود این مقدمه را محکم
بدان و در نگاه دار مقدمه دویم آنکه خداوند نور را آفرید و ظلمت و خلق
دو قسمند یا مؤمن اند یا کافر و کافر البته ضد او و کفر او همه آنها ظلمات است که فرموده
ظلمات بعضها فوق بعض و فرموده الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور

سنت و سنت بدعت؟

والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون و مؤمن البته هم او نور و ایمان او و اعمال او نور است
که فرموده در حق مؤمن ابوه النور وامه الرحمة پدر مؤمن نور و مادر او رحمت است
و فرزند نور البته نور است چنانکه فرزند آهو آهو و فرزند کبوتر کبوتر و فرزند انسان
انسان است و غرض از عبادت زیاد شدن نورانیت مؤمن است و نورانیت البته از
جنس نور ذات خدا نیست چراکه نور ذات خدا مجانس و مانند ندارد پس غرض از عبادت
زیاد شدن نور ذات خداوند در تو نیست بلکه باید نورانیت خلقی تو در تو زیاد شود
و زیاد نخواهد شد مگر توجه بمبادی انوار و منیر نور ایمانی کاملین شیعه ائمه طاهرین علیهم صلوات الله
زیرا که شیعه را شیعه گفتند مگر بجهت آنکه از شعاع امام خلق شده اند پس توجه بذات اقدس
آل محمد کرده شد و ظلمات کفر نیز روا نشد بلکه روا نیست توجه تو بمؤمنین که مساوی با تو
و پست تر از تو هستند چراکه نور تو بطور کامل زیاد نخواهد شد مگر توجه بصاحبان
آن نور که آفتاب نور ایمانی تو هستند و نور اگر توجه و تقرب بمنیر خود نکند دور تر از او
از او نکند خائب و خاسر خواهد شد این است معنی نیت قربت در عبادات

مقدمه سیم آنکه منیر انوار ایمانی که آفتاب عالم ایمان است اشراق او
دو جلوه است یکی جلوه جلی او است که بصورت ذاتی جلی خود جلوه فرموده است و بیان صورت
در عالم اعراض که این دنیا است اگر ظاهر شوند جمیع عالم سوخته و گداخته میشد و خاک این
عالم و آدم بر باد فنا رفت نمی بینی که آفتاب آسمان چهارم در تابستان اندکی نزدیکتر

میشود

میشود بزمین در گرم سیر است چه آتش میسازند و میفرماید تمام بهشت از نور سید الشهداء
علیهم السلام آفریده شده است و میفرماید یک تار موی ملکی حور را اگر در دنیا آویخته کنند
تمام اهل دنیا از نور او کور و از بوی خوش او مدهوش میشوند پس از اینجا بدان که اهل این
عالم را طاقت دیدار نور ذاتی و صورت جلی آل محمد و شیعیان ایشان نیست احمد
اربکت بدلنی بر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل پس خداوند جل شانه تدبیر حکیمانه فرموده
از برای مؤمنان و آن تدبیر این است که از برای آل محمد علیهم السلام آئینه کوچکی قرار داد
که این بدن است زیرا که این بدن مثل آئینه است که در زیر آفتاب وجود مقدس ایشان
گذارده شده و این جلوه عرض این است این بدن حجاب شد در میان آل محمد
و خلق و آل محمد حجاب شدند میان خدا و بندگان او ولی در حال عبادت بنده خدا اگر
رو بنور خدا کند نور او نمیشود و از مقام آفتاب آل محمد میتواند منتفع شد
و چون عرصه خیال تو اندکی از این بدن لطیفتر است پس خیال آل محمد تو را نورانی
و کرم میکند پس نتیجه این مطلب این شد که خداوند مامور فرموده است خلق خود
که دائم بیاد آل محمد علیهم السلام باشند و فرموده اذکرونی اذکرکم مرا یاد کنید تا شما را
یاد کنم و فرموده نسوا الله فنسیهم فراموش کردند خدا را پس خدا هم فراموش
فرمود ایشان را از نظر رحمت چونکه نظر آل محمد است نظر شیعیان کامل ایشان است
و یاد خدا اقسام دارد و نوعاً بر دو قسم است یکی در حال معصیت که چون مؤمن بیاد
خدا افتد یعنی ملتفت شود با امام خود که لشکر مولی منتظر از معصیت البته از آن عصیان

را ترک می کنند و ترک عصیان نشده است مگر بیاد امام علیه السلم و یکی در حال طاعت است
که هنگام در طاعت بیاد امام خود می افتند زیرا که می گوید امام مرا امر فرموده است بآن طاعت
و آن کار را می کنند پس روح در طاعتها یاد امام است که رضا ره و زبان بیان هذا است
و روح در معصیت مخالفت امام است و این خیال لغو در نزد در طاعات و ترک معصیت
تهر جمیع مؤمنین است باین سبب حضرت امام رضا علیه السلم فرمودند که مردم بنده طاعت ما هستند
لهذا اگر کسی نماز کند با طاعت عمر لیکن نماز از زنا و دزدی بهتر است و اگر ترک متعه
نماید باین سبب که عمر نهی کرده است لکن ترک متعه از فعل زنا بهتر است چرا که روح حقیقی
کفرها در او است **مقدمه چهارم** در آنکه عرصه خیال لعینیکی از مرتبه مقامات
خود قوت است و جمیع آنچه در این عرصه هست از جنس خیالات است خواه جماد باشد
خواه نبات خواه حیوان و خواه انسان و نبی و ولی و خواه در بیداری خیال نماید
و خواه در خواب لیکن اول وقت کی در حالات بیداری که شاعر توصیف است
آن را بفهم تا غیر او سو بعد بهتر بفهمی عرض میکنیم که خیال لعینه آئینه است
صیقلی و قابل انعکاس بصور مختلفه در این چنانکه آئینه همین حال را دارد و مثل آنکه
چشم تو نیز آئینه است که بشکل اشباح و الوان متشکل می شود و چون آئینه و چشم از خود
رو ندارند هر چیز برابر آنها شد رنگ و شکل آن چیز در آنها می افتد بدون
اختلاف مگر آنکه آئینه و چشم معیوب باشد و در حال معیوب بودن باز همیشه بر یک
حالت معیوب عکس در آنها می افتد مثل آنکه آئینه سبز باشد یا چشم احول باشد آنها خیال

چون صاحب روح است اگر آن چیز برابر او باشد باز او را می تواند تصور کند و اگر آن
چیز مثلا قرمز باشد او را سبز می تواند خیال نماید لکن اگر آئینه یا چشم یا خیال صاف
و صیقلی و معتدل شدند هر چیز که مواجه آنها می شود در برون آنها منعکس گشته بهمان
قسم که آن چیز هست از حیث عرض و طول و رنگ و شکل مطابق عکس میگردد پس
ماده آن شکل از جنس آن چیز است و صورت او از آئینه و چشم و خیال است
و چون این سه معتدل شدند صورت را اصلا تغییر نمیدهند در این وقت آنچه را
از برای نفس ناطقه در این قوه روایت می کنند حق است و مطابق واقع و راه اطلاع
نفس تو بر امور جسمانیه انطباعیه همین راه است دلیل و اگر این راه را رد کنی آنها
معتبر نباشد سنگ بر سنگ در نخواهد گرفت و انسان را از دوست و دشمن و مضر و نافع
و هر روز و شب و انسان و حیوان و جماد و نبات و تمیز نخواهد داد بلکه اصلا چیزی را
از عالم محسوسات ظاهره نمی تواند فهمید و این خلاف حس و خلاف عقل و خلاف مذهب
و ملت است زیرا که معجزات انبیاء و سایر مسائل حسیه بحقیقت این مطلب ثابت میشود
المتع دلیل زیرا که بنیان توحید بر نبوت و بنیان نبوت بر امامت و بنیان امامت بر رکن
رابع و بنیان این چهار بر شاعر خمسه ظاهره است که راوی صادق اند از معجزات
انبیاء و اولیاء و علوم و کتب ایشان و مخبر صادق اند از متواترات و غیره پس
چون این مقدمات ثابت شد عرض میکنم که آنچه در خیال هست سه قسم است یکی
چیزهائی است که مطابق خارج است و در وقت خیال بصورت آنها در می آید

بطور صدق است و حجیت این قسم بدیهی عقلا است و قسم دویم خیالات ملکوتیه
وانها چون خلاف واقع و خارج است البته اینها هم قطعا حجت نیست و در دروغ محض است
دخلی ندارد قسم سیم جزئیاتی است که شواهد مختلفه از هر طرف برای
از اطراف برامری اقامه میشود این قسم اگر در او شاهدی برشاهدی ترجیح پیدا
نکرد این مطلب مشکوک میشود و اگر ترجیح پیدا کند مظنون میشود و اگر در نزد کسی
یکطرف ترجیح پیدا نمود و در نزد دیگری خلاف او ترجیح پیدا کند این مسئله خلافی میشود
و هر یک از طرفین باعتقاد خود و به ترجیح خود راه میروند باری از این قبیل ادراکات پس ع
نموده اند مشاعر خمسه ظاهره امری که مطابق خارج است او را القا میکنند
بخیال و خیال القا میکند این مطلب بنفس بشری و در نزد نفس این امر با جمیع حدود
حفظ محفوظ است و هر وقت محتاج بتخیل او میشود از بالا نفس بشری این شیء را که
محفوظ است در نزد او ثانیا فرو میفرستد بسوی خیال پس علی این شیء تا نیاید در خیال
ممثل میشود مثل آنکه سالها اگر کسی معاشرت کند با او را مرد عادلی یافت هر وقت
او را تصور میکند بشخص عادلی تصور خواهد نمود و محال است که بتواند او را غیر عادل
تصور نماید و اگر هم غیر عادلی تصور نمود این شخص را تصور نکرده بلکه غیر او را تصور
کرده حال این مطلب عالی را یافتی که مطابق با مطلب است عرض میکنیم که اگر
بمجاهدات و تمیز میان حق و باطل از برای تو ثابت شد که امیر المؤمنین
صلوات الله علیه خلیفه برحق و جانشین رسول خدا و امام عادل است و یقین قطعی

حاصل

حاصل کردی بانکه این مولی امام برحق است پس بعد از این یقین قطعی بامامت این مولی
از برای تو ممکن نیست تصور علی علیه السلام بدون تصور امامت چنانکه تصور آتش غیر سوزنده
از برای تو ممکن نیست و تصور یخ غیر سرد روا نیست و تصور آفتاب بی نور جایز نیست حال
فهم تو با این مثلها که ملکه تو شد انس گرفت و ذهن تو نضج پذیرفت و پخته شد
حال میتوانی رجوع بمطلب عظیمی که اعظم اسرار ائمه علیهم است بپردازی تا آنکه ببینی
و اگر بتوانی تصور وجه الله اعظم و علی الله و اذن الله و لسان الله و ید الله اعظم و
الله اکبر اکرم را نمیتوانی نمود مگر آنکه تصور نمائی که او منسوب بخدا و مظهر خداست پس شخص
عارف بعلی علیه السلام نمیتواند علی را تصور نماید در حالتیکه او وجه الله نباشد و اگر چنان تصور
نمود غیر علی را تصور کرده است پس آنچه گفته ایم و نوشته ایم از برای مشبهه که امام علیهم السلام
صاحب دو جهت است جهة نفس و جهة رب و جهة خود و جهة خدائی در مقام خود صحیح است
و آنچه تشریحات در علم باطنی نمود هیچ مطلبها فهمیده نمیشود لکن از برای منتهی و علما
عرض میکنیم که این دو جهت در مقام علم و در مخیله از هم جدا میشود اما در منظر و در مقام
عمل تفریق میان این دو جهت محال و ممتنع است مثل آنکه تو در مقام علم ماده بی قید صورت
و صورت بدون ماده تصور مینمائی اما در خارج ممتنع است ماده بدون صورت موجود
شود و صورت بدون ماده موجود باشد بلکه اگر این مطلب را عرض میکنیم که تصور امام
علیهم السلام جدا از خدا محال است این جدائی نه در خارج و نه در ذهن و نه در عقل
اصلا قطعا وجود ندارد و هر حکیم عالم از طرف ما از معارف سیر نموده باین مقام
رسیده میفهمد که با علی در جا معرفت رسیده است و جمیع خلق سوره زیر پا گذارده است

عبرت بگیر که همه خلق ذو قال خوشند که خشنه به حد در آتش ها مند و رست هم گفته اند

و هر کس آتش ریش ایشان طی ملانید است پس حضرت امیر علیه السلم فرمود لم اعبد ربا لم اره

عبادت نکردم خدائی را که ندیده ام از همین بابت فرموده است که شنیده و جوده

بطور حقیقت و بچشم خدا بین به این چشم ظاهر نظر فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله

او را ندید و خدا را دید فرمود ما رأیت شیئاً الّا و رأیت الله قبله او معه او بعده

چیزی ندیدم شیء حقیقی را که رسول خدا مراد است مگر اینکه خدا را دیدم قبل از او یا مع او چگونه

اعلی درجات معرفت بلا بهمین تردید بیان فرموده است زیرا که خواست بفهماند با که غیر

خدا را ندیدم فرمود خواهی بگو که خدا را پیش از آن شیء دیدم و خواهی بگو با او یا بعد از او

دیدم مثل اینکه تو چون نظر نمائی منقل آتش بگوئی ندیدم چیزی سوی در منقل مگر اینکه آتش

دیدم و وجه تردید در قبلیت و معیت و بعدیت این است که خواست

بفرماید که این امری است که من ببینم در هنگام نظر کردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله

این امر همین است برای سه چیز ایا بخواندی در زیارتی که از زبان امیر المؤمنین علیه السلم

روایت شده است که می فرماید السلام من الله علی محمد رسول الله امین الله

علی وحیه و رسالاته و عزائم امره و معدن الوحی و التنزیل الخاتم و الفاتح لما

لما سبق و

استقبل والمهیمن علی ذلک کله الشاهد علی الخلق پس مهیمن بودن

و شاهد بر جمیع خلق بودن منافات ندارد خاتم و فاتح بودن و با خاتم بودن فاتح است

و مع ذلک مهیمن و شاهد است بغیر این اینها ظاهر شد تسلیم اداء امیر المؤمنین

روح فداه این است که امری سوی در رسول خدا می بینم که ظاهر شده است بقبلیت یا بعدیت

و سه وجه نظر با این سه قابلیت نمائی بچشم قوابل بین که گاه بقبلیت و گاه بمعیت

و گاه به بعدیت نظر خواهی نمود لیکن تردید حاصل می شود از تعدد این قابلیات سه گانه

و حواله نظر بخود این نور ظاهر در سه نمائی جز شیء لیکن چیزی نخواهی دید و اداست ظاهر در کل

از کل بکل پس دیدار رسول خدا منحصر شد در دیدار خدا و دیدار خدا منحصر شد در دیدار

رسول خدا و دیدار خدا انما دیدار رسول خدا است و دیدار رسول خدا انما دیدار خدا است

بلا فرق و بلا فصل و بلا تعدد و بلا تمیز چنانکه در هنگام زیارت رسول خدا فرمود حضرت

صادق علیه السلم که بگو اللهم انک قلت و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤوک

فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما

و انی اتیتک نبیک مستغفرا تائبا من ذنوبی و انی اتوجه الیک

بنبیک نبی الرحمة محمد صلی الله علیه و آله یا محمد انی اتوجه الی الله ربی

و ربک بک لیغفر لی ذنوبی ای محمد من توجه می کنم بسوی خدا که پروردگار من و توست

و توجه می کنم بخدا بسبب بوجه مبارک تو است از برای اینکه توجه می کنم بسوی خدا بواسطه تو که تو سبب ساز

کنایات مرا بیامرزد که تامل منحصر شد در توجه بخدا و توجه بخدا منحصر شد در توجه رسول

خدا صلی الله علیه و آله پس مطلب بسیار نازک و لطیف شد بالتسلیم از برای حق قدم علم

اقدام کن که معرفت در دین اسلام تو ظاهر شد نکتها چون تیغ فولاد است تیز و گذار

اسیر و الیک که زبان توجه بر رسول خدا نبود امام علیه السلم این توجه بجهة است تو چه جو

أتوجّه الى رسول الله بلکه محمد گوید یا محمد انّی اتوجّه الی الله پس توجه
شخص عابد علی الحقیقه بخدا است و بس لا اله الا هو وحده لا شریک له الها واحدا
احدا فردا صمدا لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک وکبّره تکبیرا
آیا عبرت نمی گیری که محمد رسول خدا قل انما انا بشر مثلکم یوحی الیّ انما الهکم اله
واحد فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا
کفار و مشرکین این امر عظیم بود در اول اسلام فهمیدند اهل توحید و اهل اسلام بعد از دو هزار
سال چرا نباید بفهمند گفتند بت پرستان اجعل الالهة الها واحدا ان هذا
لشیء عجاب آیا خدایان که سیصد و شصت بود از میان برده است رسول خدا و اله را واحد کرده است
و این ظهور اله واحد که تا حال نبوده از زبان یک شخص واحد عجیب است و راست گفتند
چرا که رسول خدا مظهر العجائب و مظهر الغرائب بود لیکن چه کنم که بعد از ختم این مسئله
جلیل این در رسول خدا صلی الله علیه و آله السلام می کند بر تواتر فضایل ائمه طاهرین
و شیعیان کبار شد و حقیر در این اوقات که اتمام از این رساله شریفه مبارکه را می نویسم
در سفر عتبات عالیات عرش درجات هستم به تاریخ شهر ذی القعدة الحرام از سنه
هزار و سیصد هجری و قلب متوجه حضرت سید الشهداء علیه السلام است مجال تفصیل
بیش از این ندارم پس ختم می کنیم این مقصد را و شروع می کنیم در مقصد دیگر در بیان امور
عملیه از علم توحید عبادت و لا قوة الا بالله و لا فضل و لا رحمة الا من الله

مقصد سیم در بیان سایر مسائل عملیه است و در این مطلب فصول چند است

فصل

فصل سابقا نوشتم که توجه در نماز دو قسم است یکی توجه در معانی الفاظ است
و دیگری توجه بمبادی عالی علیهم السلام و وعده شرح قسم اول را دادم پس ملتفت باش که در این
فصل بحسب اقتضاء این رساله بیان شرح عرض می کنیم که الفاظ عبادات معانی دارند
و معانی ارواح آنها هستند امام علیه السلام می فرماید المعنی فی اللفظ کالروح فی الجسد
و اگر چه علما ظاهر گفتند که میان لفظ و معنی مناسبت ذاتیه نیست ولیکن ما در محل خود ثابت
و مبرهن نموده ایم که این قول ایشان بر خلاف فرمایش ائمه علیهم السلام است و دلیل ما از آیات و اخبار
و علوم اطبا عیان است چنانکه گفته ایم بر وجه مناسبت ذاتیه بهر حال الفاظ غلاف معانی است
و معانی لطائف الفاظ هستند و معانی کلام هر کسی ظهور علم او است باین سبب کلام هر کس
دلیل علم و حکمت او است بلکه اثبات کرده ایم که جمیع عقاید و خصال و علوم
شخص و صفات حمیده و صفات رذیله و ردیه او در طی سخن او آشکار است اذکار
نماز چه از آیات قرآن و چه از غیر آنها چون سخن خدا و رسول است نورانی است
علم و حکمت است و چون شخص ملتفت سخن نورانی شود قلب او و دل او و سایر جوارح
او نورانی می شود در زیارت میخوانی کلامکم نور ائمه کلام و سخن شما نور است
بلکه عرض می کنیم سخن ائمه علیهم السلام سخن خدا است و سخن تو خدا است و تو در حال نماز
از زبان خدا حرف می زنی و خدا در تو تجلی کرده است بسخن چون باین سبب نفرمود
قل ایاک نعبد زیرا که رایحه اظهار هستی عبد در او یافت می شد یعنی
نزول سوره مبارکه حمد بر قلب مبارک رسول خدا چون هنگام توجه او بود

بخداوند و اضمحلال عبودیت او در جنب جلال کبریاء ربوبیت باری سبحانه عز کبریائه
لاسیما که محض او باین جهت در مختصر سوره توحید بدون قل اشاره کرده است
و بعید نیست و در سایر مقامات که قل فرموده است رسول خدا را بعبا خطاب فرموده
یعنی او خداوند برای تو در هنگام نماز تجلی فرموده است در کلام خود فرموده لقد تجلی الله لعباده
فی کلامه ولکن لا یبصرون از این جهت بود که امام علیه السلام در نماز تکرار فرمود ایاک
نعبد و ایاک نستعین تا آنکه بیهوش شد فرمود مکرر گفتم این آیه را تا آنکه از
گوینده او شنیدم و از لذت سخن محبوب بیهوش شد لذا فرموده حبیب خدا علیه السلام
و عبد چون در حال تقرب بخدا منازل ازمنه و دهور را سیر می‌کند از طرف کم بمقام ازلیت
می‌رسد و ازل لا ازال را خارج از حدود ازمنه و امکنه مشاهده می‌نماید
برای او گذشته و آینده ندارد و سخن‌ها متعدد ندارد و حالات عدیده او در یک آن است
پس عبد در این هنگام خود را نه متحد و نه مغایر با او می‌بیند و او را ناظر در حرکات
و کلمات می‌یابد پس خود را گوینده و شنونده می‌بیند خود از او می‌گوید و خود می‌شنود
پس در هنگام گفتن اهدنا الصراط المستقیم خود سائل است و خود مسئول و خود سامع
است و خود قائل که خدا از خود سؤال می‌کند که سؤال خویشتن را در گوش جان
عابد کرده در حال عبادت بلکه در همه عمر خود احوال را احوال خود مشاهده این حال
می‌گفته است سعدی ذکر تو معرفت و عارفان بشنیدند هر یک بوجد آمدند سامع
لا و مثل اما باین معنی که ما گفتیم نه معنی که خود او اراده کرده است زیرا که این معنی حال

شعر او را پس از عابد عارف با امام خود اگر توجه بامام خود در امام را در جمیع سخنان نماز
و اذکار و دعوات حفظ کرده باشد در هر دو حال اظهار نمود دار بیان تا عبد مطلق
چون در تو ظاهر گشت تو هم عبد شوی و عابد شوی و لیکن مولی در تو عبادت خدا را کند
فرموده انا صلوة المؤمنین و صیامهم و چنانکه نور آفتاب بعد از آفتاب منسوب می‌گویند
نماز تو هم بطور حقیقت چون نور آفتاب عبد حقیقی است لیکن آفتاب است و تعلیم در آن
حال چون شعاع و نور آن آفتاب بر تو افتاد عبودیت صادق می‌آید
پس تو را عبد می‌گویند و عابد می‌گویند و کار تو را بندگی و عبودیت می‌نامند مگر که آنکه
نور امام خود شد و او عبد است و تو خود فنا چون لیکن عبد لیکن گفتیم لیکن سخن آن تو
سخن از خداست پس این است مراد ما از توجه بمعنی الفاظ آنچه اهل ظاهر

فصل بدانکه از برای الفاظ چون معانی است یکی معانی لغویه که در لغت عرب آن
الفاظ قبل از اسلام برای آن معانی وضع شده است و فهم و اراده آن معانی اختصاص
با اهل اسلام و ایمان ندارد و سنیان هم که منکر امامت آل محمد علیهم السلام آن معانی
می‌توانند بفهمند و اراده کنند و لکن الفاظ را یک جور دیگر از معانی است که آن
معانی را اهل ظاهر معانی شرعیه می‌گویند و آن الفاظ در این معانی بطور حقیقت در نزد
شارع یعنی که محمد و آل محمد علیهم السلام و نزد شیعیان ایشان استعمال می‌شود
لکن حقیقت شرعیه که در این مقام ما گفتیم باصطلاح اهل حقیقت گفتیم نه باصطلاح
اهل شریعت چرا که آنها از این علم با جاهلند عند غرض مراد ما این است

جمیع اسماء الله و صفات الله که در دعوات و عبادات و صلوات و مناجات
استعمال می‌شود مراد و مقصود از این اسماء نیست مگر آل محمد علیهم السلام که فرموده نحن والله
الاسماء الحسنی ما ئیم الله نامهای نیکوی خدا این نام دعا که تو هستی و نام عابد و سائل
در برابر نام مدعو و معبود و مسئول است و اینها نام خدمت و شرط دعا و مدعو مقام لم
لیس مقام قلبیت و قطبیت آل محمد علیهم السلام مدعو و مقصود و مراد و مسئول الله‌اند
و از این مقام که بالا رفتی دعا و مدعو و قاصد و مقصود و عابد و معبود مذاب و مضمحل
می‌شود باین سبب حضرت امیر علیه السلام فرمود انا الاول و الآخر ... ارز کنند
کرده شد پس مراد این است که منم عابد و معبود و عارف و معروف و محب و محبوب
مثل این مقام مثل جسم است در حمام که همه اینها در نزد جسم مضمحلند و هم نام
او و نشانه او و ذکر او و یاد او و کلمه او و سخن او هستند و در این مقام سخن است
و سخن گو و شنونده نایاب است چرا که شنونده‌ها و شنیده‌ها همه باین نظر کلمات
اویند بکلمة منه اسمه المسیح پس مسیح در مقامی که کلمة الله است نام او و سخن خدا است
و مسیح نام او نیست و زبان تو و سخن تو و گوش تو و شنوائی تو و تکلم هم کلمات
و اسماء الله شد دیگر شنونده نیست بفهم این سخنان نغز را که کمتر شنیده‌ای پس این
مقام و باین معنی در تکوین ضمیر نحن و الله الاسماء بدون حسنی راجع بجمیع موجودات
است یا بگو همه اسماء حسنی هستند و در تکوین اسماء سوئی یافت نمی‌شود و در تشریع
نحن راجع بجمیع مؤمنان است و بجمیع اهل حق زیرا که اسماء حسنی همه اینها هستند

هر یکی

هر یکی بحسب حال خود و اسماء سوئی اعداء آل محمد و شیعیان و نواصب هستند و در این مقام
که جمیع در تکوین اسماء الله می‌باشند و در تشریع مؤمنان هم اسماء حسنی هستند عابد و معبود
و داعی و مدعو و آمل و مأمول از هم جدا نیست و این مقام را مقام فؤاد می‌نامیم که
در این مقام است فرمایش سابق که امام فرموده کن رضا حتی سمعتها من قائلها
و غیر قائل در این مقام کسی نیست اما ملتفت این نکته باش که این معنی قائل غیر قائل
مصطلح اهل مقام پست‌تر است زیرا که اهل مقام پائین‌تر هرجا بگویند حتما سامع بخواهد
و اگر از این نکته غفلت کنی فهم قائل بالا بر تو مشکل می‌شود زیرا که همه موجودات در مقام
بالا قول الله و کلمة الله اند و هم بزبان حال خود سرا با قائل نقل موقع الله اخذ و قائل و متکلم
بکلام الله می‌باشند و اما مقام تعزیق مثل عابد و معبود و عارف و معروف و قاصد
و مقصود و محب و محبوب و داعی و مدعو و سائل و مسئول و آمل و مأمول و منیب و منیب الیه
و مستغفر و غافر این است و مثل او مقام عرش و فرش است که فرش و ساکنان زمین سائل
و عابدند و عرش معبود بحق است باین حکمت امام فرموده کل معبود مما دون عرشک
الی قرار ارضک السابعة السفلی باطل مضمحل ما خلا وجهک الکریم فانه اجل
و اکرم من ان یصف الواصفون کنه جلاله او تهتدی القلوب الی کنه معرفته
پس امام علیه السلام فرموده هر معبودی از آنچه پست‌تر از عرش تو است تا قعر زمین هفتم
همه اینها باطل و مضمحل اند پس عرش را استثنا فرموده و نهانند که مقام عرشیت
و قلبیت و قطبیت طاهرات ائمه طاهرین مقام معبودیت و مقصودیت است

و عجب آنکه اشاره کذارد نیز و ما سوای او همه وصف نمیند بغیر هم خلق ناعت و واصف
و عابد و او منعوت و موصوف و معبود است و عجب تر آنکه ضمیر فانه را راجع بوجه
که عرش است فرموده و مراد از عجز خلایق از کنه وصف و کنه معرفت او این است
که فیض او بی نهایت نیست و مدد و عطاء او را آخر نیست پس عطا بزرگی کرده اند
و جلال صفت بیجا بخرج کجی نداده اند الانسان عبید الاحسان پس هر چه بخواهند
از او باید بخواهند و این مقام که ما مقام عقل کل می نامیم و اقتداء بامام علیه السلام نموده ایم
درایونا منیه هو زیرا که در حق العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان پس بعقل
عبادت کرده شده است خدائی که میکوئیم در نماز بسم الله الرحمن الرحیم و او را رحمن میکوییم
و باو کسب جنان شد که مقام رحمت خاصه بمؤمنان است و مخالفت از توحید
دینیکه از نام بزرگ خدا که خلیفه و جانشین و قائم مقام خداست نموده اند
بهشت ولایت او و جنت محبت شیعیان و دوستان او و نعیم برائت از اعداء
او محروم شدند و بعذاب ولایت اعداء الله و عداوت اولیاء الله معذب میکنند
شدند پس این بزرگواران سلام الله علیهم معانی خدا و معانی اسمای خدا هستند
در میان ما بندکان که فرمود اما المعانی فنحن معانیه و ظاهره فیکم …
هر کس نام خدا بر برد و خدا بکوید لفظ او معنی ندارد چرا که آل محمد را ندارد و …
الحمد والشکر والمنة علینا ما که خدا و نام خدا بر زبان می رانیم سخن ما با معنی
دارد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد و آله

فصل بدانکه این مقام آل محمد علیهم السلام که در این رساله بعض از فضائل او را
خواستیم بعرض اخوان دینی برسانم در بیان مقامات ربوبیت علیا است و تربیة مقامات
الهیان است از امر عجائب کائنه غیب مانده بر سر جمله شهادت و مستغفراً ظلماً
در پس پرده نهان لعبتی و قومی معطلات رتبه ذات تو نشناخته گفتند خدا
ده چه گویند ندانم که از آن طلعت زیبا پرده بردار و لکن گو نه که اشتباه
و اثبات این مقام از برای آل محمد علیهم السلام از کمال بلند ترتیب مباشر تعدادش
را حق مشاهده و فی فضل علی علیه السلام من تنزیه الخالق ما لا یحصیه الخلائق
و چه بسیار از خلق که بکمان خود حمایت خدا نموده انکار فضل علی و آل علی نمایند
و حال آنکه این قوم نه توحید را بسر حد کمال فهمیده اند و نه نبوت و امامت را
زیرا که علی علیه السلام فرمود کمال التوحید نفی الصفات عنه و فرمود مرجع و موقع
الصفة بلغ ذات المعرفة لیس ذات مقدس الهی منزه از موقع صفت بودن است
بل صفات موقع میخواهد و موقع آنها یا بالاثر لذا آل محمد است یا مساوی با اثر
یا اسبق بالاثر که خلق نیست … که باشد بطریق اولی مطلب تمام است
مرشود مساوی با شیء اکر باشد پس در رتبه الهیان است و … شبهه و شکی
بخود راه دهی در این فضیلت که نوشتیم در این رساله که غرض ایجاد تو که عبادت است
بکلی از دست تو خواهد رفت و وجود تو لغو و بی فائده خواهد شد مثل سایر مردم
که منکر فضائل شدند **فصل** بدانکه از برای خداوند نامهاست و نامهای خدا را

مقامات و درجات است لیکن نامها متعدد است غیر الاسماء لله و لله الاسماء
الحسنی و تعدد نام خدا موجب تعدد خدا نیست حال باید تدبر کن از روی قرآن
دیگر بین که اگر تو گفتی ای خدا آیا خدا را خوانده‌ای یا آیا غیر خدا را خوانده‌ای یا خدا را
قطعا غیر خدا را نخوانده‌ای و قطعا خدا را هم خوانده‌ای حال باز تدبر کن که آیا نیست
که خاء و دال و الف را تو از هوا در دهان خود ساختی و از مقاطع حروف آن
حرف را ساختی از دهان خود بیرون آمد حال این حروف که با اراده تو ایجاد شد
تو در اسباب و آلات و ادوات تو گفتن ساخته شده است معنی این مطلب این است
که تو خدا را خود ساختی نعوذ بالله از هوا در دهان خود ساخته‌ای حاشا و کلا و آیا آن
که تو ساختی و بیان اسم خدا خود را یاد کردی خارج از ایمان و اسلام شدی یا با ایمان
دلبر و آیا اگر این کار را نکنی می‌توانی بقسم دیگر خدا را بخوانی یا نه حال که چنین دیگر
ممکن باشد پس این نام مصنوع تو اگر روا شد نام خدا باشد چنین آیا تو با
و اسباب دعاء تو باشد شبهه در این مطلب دیگر مکن و این قدم تو مسلم و محکم
کن و قدم دیگر بردار بالا باز می‌رسیم که آیا از این نام که مرکب است از خاء و دال
ازاء و میم و ... و الف اگر بپرسی تو نام خلیفه از مخلوقات است می‌گویی نه بلکه این کرت ... نام
می‌گویی نام پروردگار من و تو اگر بخواهی این سه حرف که مخلوق و مصنوع خود تو است
نام خود قرار دهی که خود می‌شود پس لهذا از نام کلیه خدا خلو است و چون تو از
حروف ترکیب یافته کلمه که منافی لیکن ظهور است باشد که از انها در این کلمه ظاهر

پس آنچه از قوت و نور است از نام خدا است و چنین است امر در نام و صاحب نام
چه در عالم الفاظ این دنیا و چه در الفاظ خیالی و چه در صور اولیاء و چه در صور خیالیه
اینها که در آئینه خیال تو ظاهر می‌شوند آیا نمی‌بینی که تو اگر سوره از قرآن بخوانی و یکی کلام
من است کافر می‌شوی یا اگر قطعا حروف لیکن سوره تو با دهان خود ساختی پس اگر تو نام علی علیه السلام
را بر زبان آوردی قطعا نام خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر زبان راندی اما نه
تو خلیفه را خلیفه کردی و نه او را خلق نمودی بلکه مطابق با نام مقدس خلیفه رسول الله
حروفی ترکیب نمودی و اگر هم تو ترکیب نمی‌کردی آن حروف مرکبه نام آن بزرگوار بود حال که
تو ترکیب نمودی علی متعدد نشد و مصنوع تو که گفتی و مصنوع من هم که نام علی را
نوشتم نشد پس چون این مقدمه ثابت شد و از این فهم او مراد هم یافتیم که حقیقت
نام علی علیه السلام خارج از حد من و امثال من و گویندگان و نویسندگان است
و هم آنچه گفته یا گویند و نوشته یا نویسند مظاهر علی است و علی علیه السلام یکی است
و متعدد نمی‌شود مگر چه دیگر از نامهای خدا نامهای خیالی است که تو همین الفاظ را
خیال میکنی و در دل می‌توانی همین نامها را بگوئی بلا تفاوت پس باز همان نامها
خدا است الا اگر ملفوظ ظاهر نیست ولکن ملفوظ زبان و دهان خیال تو است
چرا که خیال هم دهان و مقاطع حروف دارد و لغات دارد نمی‌بینی که عرب خیال بزبان
عربی و فارسی و عجم خیال بزبان عربی یا ترکی نمی‌تواند نمود پس هر کس با خیال خود هم با ان
[illegible] خود بنام خدا خود [illegible] این نامها مظاهر نامهای بالا است پس اگر

نامهای باطله شناخت وتصور انها را یاد خدا ونمیکه خدا نامید وتسمیه غیر این طور
نمیکه ذات احد هیکلی نیست نه چنین است که ذات احد سوء نعوذ بالله از اقرار تشبیه شده
بلکه از کمال اقرار ومعرفت اوست باحدیت خدا حال بازمیپرسیم از تو که عوالم ملک
خداوند آیا منحصرست باین عالم وعالم خیال یا خدا را دیگرهم عالم هست بنص صادق
آل محمد علیهم السلام خدا را هزار هزار عالم است پس از این عالمها آیا خدا را نامی هست
بدیهیست که اهل هر عالم بنده خدا هستند وخدا را بطور مخصوص میخوانند وبزبان خود حاجت
میطلبند حال تدبر کن آیا عوالم خدا در لطافت وکثافت همه یکی است یا بعضی الطف
از بعض است اگر بعضی الطف است پس نامهای خدا هم در هر عالم که هست الطف از نام عالم
پستتر است البته پس خدا را نامهای ناسوتیه وملکیه هست ونامهای ملکوتیه هست
ونامهای جبروتیه هست ونامهای لاهوتیه ونامهای ناسوتیه البته جسمانی است
وز اجله ونامهای ملکوتیه صوری ومجرد است از مواد دنیا وبرزخ ونامهای جبروتیه
عقلانی ومعنویست ونامهای لاهوتیه حقیقیست ومنزه است از صوریت ومعنویت
وجزئیت وکلیت باز تدبر نما که آیا عوالم ملک خدا هرچه رو بالا میرود تکثر انها
زیادتر میشود یا توحد انها البته وحدانیت ولیکن کثرت انها زیاد میشود تا انکه در
در مبدء خلق جمیع اسماء منتهی بیک اسم میشود ولکن اسم جلیل آل محمد
علیهم السلام اشهد ان ارواحکم ونورکم وطینتکم واحدة پس ان یک اسم
بزرگ خداست که جلوه کرده است در همه نامهای خدا واز جمله نامهای خدا در عالم

جمادات

جمادات ظاهره صور سایه ان ظاهر آل محمد علیهم السلام است که نزد خدا اعظم است از
جمیع نامهای لفظی تو وچنانکه عکوس همه نامهای شیء در مرایا ودر عکس خانه عکس است
ومحترم است کذلک انچه عکوس شیء در خیال تو باید عکس خسارت شیء ونورانی
وخیال تو را روشن میکند هیکل ونه چنین نباشد وحال انکه صور ساجد والمکنه شریفه
انکه نامیده آل محمد علیهم السلام شده است وهم چنین است عکوس واشباح مؤمنین وشیعیان
آل محمد علیهم السلام که در آینه ها یا در چشمها یا در خیال ظاهر میشوند من اراد ان یزورنا وهم
فلیزر اخواننا من لم یقدر ان یزورنا فلیزر صالحی اخوانه یکتب له ثواب زیارتنا هر کس نتواند ما را
زیارت کند پس باید زیارت کند صالحان اخوان خود را پس زیارت کننده انها مثل
کسی است که ما را زیارت کرده باشد پس در نزد شخص عارف هر مؤمن وهر نیکی در صحف خود
وهر عبادتی ونماز وروزه وحج وهر سخن حق وهر نسخه از نسخه های قران وهر کتاب
حدیث وهر مسجد ومکان شریف همه انها مظاهر امام علیه السلام هستند ودیدار انها دیدار امام
وحرمت داشتن انها حرمت داشتن امام وخیال کردن انها خیال صور نورانیه
امام است پس همه انها مظاهر امام علیه السلام است بلی بدیهیست که بعد از نبی مظاهر امام علیه السلام
نقباء اعظم مظاهر واشرف مظاهر امامان نقباء وکلات بعد نجباء وکلا بعد نجباء خزنه بعد نجباء
خزنه بعد علماء وحکما وفقهاء بعد زهاد وعباد واهل صلاح از دوستان آل محمد علیهم السلام
وچنانکه بدن مقدس آل محمد صاحب لحم ودر کنار نازک وگوشت وپوست وخون
واستخوان است وهر یک از انها درجه دارند وهمه رکید خبر نیستند واز برای خ

در نظر مظاهر دیگران و شبیه ذات حق است و چرا انها در وجه کریم شنیده و [illegible]
مع ذلک چرا انها اعضا و جوارح و اجزا و جاهای که روح و مظهر [illegible]
هم چنین همه بیان [illegible] وجوه متصل و منفصل و صور خیالیه انها و عکوس [illegible]
که در ذات و عبادات علیه [illegible] صاحب [illegible] در کتب و خطوط و [illegible]
کتیبه و نقطه [illegible] شده است چرا انها با تمام مظاهر در خطا هستند و [illegible]
[illegible] حقیقت محمدیه علیه و علی اله و شیعته السلام و عارف حقیقی کی است
که در چرا انها خدا را ببیند و بخواند و [illegible] که است چنین کی

فصل

بدانکه از برای ملک خداوند جل شانه [illegible] عالم است دنیا و برزخ و اخرت [illegible]
این عالم [illegible] کامل [illegible] لازم دارد و همین قدر بدانکه قلب مردم [illegible] محبت [illegible]
معروف [illegible] نموده اند زیاده از خوردن و اشامیدن و پوشیدن [illegible]
کرده و عمارت بنا کرده و نشستن و اولاد بزرگ کردن و دائم لذت بردن [illegible]
و وصل دنیا کردن کار [illegible] از باب العلوم و حکم و عارف [illegible]
در اسرار [illegible] نموده اند [illegible]
تعلیم نموده اند و [illegible] شنیده است [illegible]
یاد کرده است دیگر [illegible] عالم اخرت است [illegible]
در دین تعلیم انها [illegible] فرموده [illegible] که [illegible] ضروریات [illegible]
ضروریات الهیه انها [illegible] محل خلاف شدید است در [illegible] علما و حکما [illegible]

توحید

توحید کرده اند و [illegible] برخلاف انکه [illegible] قدر [illegible] کرده اند که اهل ضروریات در
الهیه انها شرکت دارند [illegible] زیرا که [illegible] اهل [illegible] ضروریتها در [illegible] انها [illegible]
شده است [illegible] نوشته اند که ضروریات مسائل [illegible] است و اما با اجمال در [illegible]
واما تفاصیل انها [illegible] مثال این مطلب انکه توحید اجمالا در [illegible]
ذات و صفات و افعال و عبادت [illegible] خلاف در [illegible] وجود [illegible]
و نیز اهل توحید [illegible] ولکن اثبات توحید انها
زیرا که اگر [illegible] خدا [illegible] بخدا که موسی و عیسی [illegible]
رسول خدا [illegible] هستند و محمد صلی الله علیه و اله را پیغمبر خدا [illegible] و مسلمین
چنین [illegible] کافر بخدا [illegible] و غیر موحد [illegible] و اگر [illegible] انچه [illegible] اقرار دارند
دارند از جمیع ارکان [illegible] و جمیع اعمال و اقوال و حرکات و سکنات
[illegible] بالتمام در [illegible] اهل [illegible] هستند
مثل انکه [illegible] امامیه [illegible] امامت ائمه هستند و [illegible] فضائل [illegible]
اما چون [illegible] زیاده از ده هزار حدیث [illegible] است که محبت خدا باید [illegible]
جمیع احوال [illegible] حق باشند و [illegible] ما کان و ما یکون را [illegible] خواهند [illegible]
و اگر [illegible] بعد از توحید خداوند در فضیلت و قوت و قدرت و علم و حکمت [illegible]
و عظمت که تصور توان نمود [illegible] از برای محمد و ال محمد علیهم السلام هست [illegible]
[illegible] شنیده اند که [illegible] نزلونا عن الربوبیة و قولوا فی فضلنا ما [illegible]

ولئن شئلعنوا فرمود نعبد الله ربوبیت و خدائی هر چه در فضل ما بگوئید روایت و هرگز تمام
فضل ما را نخواهید دانست و هم چنین در حق شیعیان کامل می‌فرماید که اگر بر هند
مردم انتقال نور مؤمن را بنور خدا خاضع خواهد شد از برای مؤمن رقاب مردم و فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله بخانه کعبه که ای خانه خدا چه قدر تو عظیم و لکن مؤمن
از تو اعظم است و حال می‌بینیم که عامه از کمال عداوت با شیعیان ائمه می‌کنند و با حرمت
آل محمد تمام عداوت را بکار آورند و انکار حق آل محمد و انکار فضل آل محمد علیهم السلام و انکار
فضل شیعیان و حرمت شان است و انکار حق ایشان می‌نمایند و مع ذلک می‌گویند در زمره امامیه
مرتضیه پس واضح شد که نه هر موحد ظاهر در نزد خدا موحد است و نه هر مسلم در نزد خدا
مسلمان است و نه هر که دوستی ائمه علیهم السلام را مدعی است دوست است پس ای عزیز
جان که در فهم حکمت و بواطن و اسرار علوم نه هر کس چیزی گفته یا کتابی نوشته است
سخنش قابل اعتقاد و حق است اینک میزان که کتاب و سنت و احادیث آل محمد علیهم السلام است
است فرمود حاضر و زنوا بالقسطاس المستقیم و فرمود ولا تخسروا المیزان و فرمود والسماء
رفعها و وضع المیزان و مراد این است که خدا امام علیه السلام را نهان کرد و احادیث
او را ظاهر و در میان گذارد تا خلق گمراه نشوند و اگر فتح ابواب علم بواسطه وفور
احادیث نشده بود هر گاه امام علیه السلام پنهان می‌شد پس غیبت امام علم دلیل انفتاح
ابواب علم است پس میزان بودن ما نزد احادیث صحیحه آل محمد است علیهم السلام که خزینه جمیع
جواهرات علوم شان است و فرمود ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس

یستوفون

یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون در باطن مراد این است که امامیه به عهود
و خدا را گفتند چرا انکار کردید رسول خدا و اوصیاء او را و سنیان گفتند چرا
اجنبی را بجای خلیفه رسول خدا گذاردید و خود مردی که بکلی جاهل بعلم آل محمد و منکر
فضائل ایشانند از اسلام می‌دانند و خود را به اصطلاح بر شیعه برتر دارند
و گوینده و شنونده غافل‌اند که در نزد اهل معرفت این سخن باطل است پس در وقت
خود سخن از سنیان سخنان را در ترازو می‌گذارند و تمام می‌کشند و چون با امامیه
معیر می‌شوند کم می‌دهند بهر حال پس است امر قول خدا عز و جل که فرمود اذا اکتالوا
علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون یعنی عذاب ویل که تمام ترین
عذابها از اهل جهنم است از برای مطففین است و ایشان کسانی‌اند که چون بخرند سنگ تمام
می‌خرند و چون معیر می‌شوند سنگ کم می‌فروشند پس غرض از طول سخن این است
که اکثر آن که ترک طلب علم می‌کنند و می‌گویند همین ما را بس است که عدد اصول دین را
بدانیم انکار حق و بیان حق علماء اهل بیت سلام الله علیهم می‌بینند که از فرزندان
او و در مثل اینها ضرورت اسلام را بهانه می‌نمایند و کار می‌کنند که وجوب طلب علم
معرفت ضروری اسلام نبوده است بروم بر سر مطلب عرض کنیم که خدا را سه عالم است
دنیا و برزخ و آخرت و تو می‌دانی که مردم از دنیا می‌روند به برزخ و در برزخ هم توقف
ابدی نمی‌نمایند بلکه می‌روند بدار آخرت پس دنیا و برزخ دار ذاتی و منزل اصلی نیست
و آخرت دار ابدی است و چون چنین است آنچه که در دنیا عرض است و در دار برزخ

هم اعراض است پس لهذا اعراض نمی گذارد انسان بطبیعت خود باشد و بصورت اصلی خود جلوه
نماید بلکه لیکن صورت اصلی مقهور و مغلوب صورت عرضی است باین سبب مؤمن که مؤمن
در دار دنیا مبتلا بکراهت منظر و امراض بدنی میشود و کافر باشد در کمال حسن منظر
و صحت و عافیت میشود پس مثل این هر دو در دنیا و برزخ مثل سنگی است و آبی که
که با آب یخ بسته باشد پس آب بسته ایستاده و بسته باشد و سنگ بالا ایستاده
باشد و چون هوا گرم شود و هر چیز از آنها بمرکز خود مایل شود و جمیع آبها بالا ایستد و
جمیع سنگها ته نشین میشود پس صحت و عافیت و دولت و زینت و حسن و صفا و بها
مؤمن در این عالم اعراض کفار چسبیده است و کراهت منظر و فقر و امراض کافر بمؤمن
چسبیده است پس نه مؤمن بصورت اصلی ظاهر شده و نه کافر و توضیح این مطلب
آنکه خداوند جل شانه با هدیت خود عدل و معتدل است و جمع حسن و صفا از برای اوست
و انسان سوای کبرای خود قرار داده است و صورت او را احسن تقویم نامیده است
و او را احسن صور قرار داده است فرموده فتبارک الله احسن الخالقین و امام
علیه السلام فرموده الصورة الانسانیة هی اکبر حجة الله علی خلقه پس اصلیه صورت
بله ظاهر انسان اعظم صورت و فرموده خلق الله آدم علی صورته یعنی خدا آدم را
بر صورت خود آفرید و صورت آدم را از جهت آنکه اشرف صور بود منسوب بخود
گردانید و جمیع موجودات را باین افتخار مفتخر نفرموده مگر بنی آدم و بهمین صورت
آنها را مکرم داشت و تفضیل داد بر سایر خلق فرموده لقد کرمنا بنی آدم و فرموده

وفضلناهم

وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا و مراد از بنی آدم مؤمنانند که نسل حقیقی آدم
میباشند و در عالم ذاتیات که عالم آخرت است بر صورت پدر حقیقی هستند و اما کفار
پس آنها اصلا از نسل حقیقی آدم صفی الله نیستند امام علیه السلام فرموده که اگر دشمنان ما
بصورت ذاتی خود بدنیا می آمدند هیچکس آنها را در شهرها و آبادیها راه نمی داد بلکه
حیوانات و سباع بودند و باید بروند بصحراها و بیابانها مثلا باید او را ... آیا نمی بینی که
اگر کسی بکسی نزدیک باشد او را درست می بیند زیرا که شبح عکس در چشم این شخص بوسط
نزدیکی درست و مطابق افتاده است و اگر قدری دور شد نوعا او را می بیند اما جزئیات
شمائل او و حکایات نمی کند و چون دورتر شد بسیار کم او را تمیز میدهد و اگر بسیار بسیار
دور باشد زید را مثلا عمرو میپندارد و یا صورت سگ را شخص می پندارد و هم چنین است امر صور
اشیا و لیکن چون خداوند جل شانه منزه است از صورتها ولی خداوند کمال اعتدال دارد
باین جهت حسن و صباحت و ملاحت او بی نهایه دارد و جمله ما سوا که آینه ظهور او هستند
برابر او و همه عشاق جمال و مفتون حسن او هستند و اگر باین چشم نظر نمائی خواهی
محبت سو در همه اشیاء که فرموده احببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف پس
خواهی دید که عرش از بهر او میرود و کرسی خود بسوی [illegible] کمالات محبوب [illegible] است و افلاک
با عجلت او بسوی او دوان دوان میروند و آفتاب و ماه و کواکب طالب نور [illegible] خیره او
و آتش پس سوخته مفارقت اوست و هوا در هوای کوی او دایم در حرکت است تا
ادلاء الکریا است در زمین متحیر لیکن جبال است و کوه [illegible] کلاه و کیاه

کننده خرمی و خنداننده اوست و حیوان از آب حیات و زنده کننده او طالب است و انسان
با فهم و شعور و حکمت و فطانت او را طالب است و دل از دست داده شب و روز
طالب زیاده تشبه باوست در صفات و انبیاء و اولیاء از مفارقتش داد و ناله
در دنیا که دارد و در [illegible] از خداست شب و روز ذکر نیند و دایم در دعا و مناجات و ناله و تضرع
که بلکه کامل نزدیکتر شوند باری پر حرارت تر این صور از صبحه حسن خدا که صور اعداء است
دکان هم کنند جاهل که صور اخر دین اعداء خدا صور کلاب و سباع است هیهات هیهات انها
چنان صورت موحش مهیب دارند که هر سگ و خوک انها را به بیند از وحشت و هیبت هلاک
خواهد شد بلکه این حیوانات مسوخه و موحشه دنیا در صد هزار فرسنگی انها در یک جهتی
از جهات بعیده دشمنان خدا را حکایت کرده اند و در دنیا موالید و نیز از همه اشیاء
دورتر جمادات است که در کمال اعتدال و تفرق است و الفت تشکل و اتحاد
در اجزاء او نیست و با هم انس ندارد و از مفارقت یکدیگر ملال نمی دارند بعد از انها
که اندکی اقرب بمبدء است نباتات است که کمی زنده دل شده است و رو بجانب او نمود
که محبوب کل است حرکت نموده است اما بیچاره پیش در گل علائق است و بطوریکه
باید دل از زمین دنیا نکنده است و از او بالاتر حیوان است که نسبت به نبات اعتدال
پیدا کرده است و قطع علائق از زمین نموده است و دست و پا و سر و چشم و گوش
و زبان پیدا کرده است و صداها و حرکتها و زاریها و منفعت و جهد پیدا کرده است
اما حیف که زبان بسته در بست زبان نگشوده که شرح حال کند و یاد در دل نماید که صورت

اعتدال

اعتدال و حیات و حرکت و میل بشهوت و سمع و بصر و تنطق بالنسبه و قوه و قدرت
و قهر و بطش بالنسبه حکایت کرده است و اعتدال صورت در وجه او اندکی است بدان
و اما انسان پس او اعجب العجائب و اغرب الغرائب است و عقل همه عقلا در این خلقت
و قدرت و حکمت متحیر است و او تمامی صفات خدا است عبرت نمیگیری که هم
در دنیا از انسان است و هیچ مضری ضررش بر حد ضرر انسان نیست و هیچ منتقم و قتال
انتقام و قهر او مثل انسان نیست که کدام حیوان و نبات و جماد این طور لشکر کشیها
و کشت و غزاها و قتل و غارتها می کنند و هم چنین هیچ موجود نفع وجود او بقدر
انسان نیست و بقدر یک امید بعطاء انسان است به هیچ موجودی نیست کدام موجود تعلیم
علوم و حکمتها و معالجه دردها و بخشش عطایا و برکتها مثل انسان دارد پس چنین صورت است
ظاهر اسباب انس و الفت و طمأنینه و حیات و قوت است این سبب است دایم طالب دیدن
اقالیم و شنیدن از احوالات انسانها هستی که قادر بر رفتن بسوی انها نیستی
که اگر انها را ندیده از احوالات انها بشنوی و نشانی و علم و حکمت و
تو وسعت پیدا کنید و شنیدن از احوالات انها بانها انس میگیری و پیوسته میخواهی بروی
شهرها و بادیها و بازارها و مجالس و محافل که انسانها در انجا هستند که گردهم باشید و انها
را به بینی و هر روز که در خانه می نشینی دلتنگ می شوی و دوستان جمع بود که هر روز
نه بینی دلتنگ می شوی و اگر تو را بنشانند در عمارتی که از او بهتر در دنیا نباشد
و گلزارها و آبها و نهرها و مرغهای خوشخوان و نغمها و میوه ها و لباسها رفاقت و بهار

سوای خوب هم از برای تو مهیا باشد ولی انس در آنجا نباشد یکجا دلتنگ و پژمرده
و افسرده می‌شوی و اگر شوکا طاطی خسته شبی از مفارقت ابنای جنس خود خورده
ذبول و هزال و لاغری تو را دست دهد تا آنکه خورش و علیل و مریض می‌شوی و هلاک
ظاهر شد از اینجا بدان که عاشق عاشق نشده است معشوق را مگر بسبب مشاکلت
و مناسبت طبع او و مناسبت مزاج عشق رسیده است لهذا آنکه از مفارقت
محبوب و از الم مفارقت و اندوه دوری و هجر او از خود و دل گریه و ناله و زاری
و بی‌قراری از خواب و خور اکل و گفته و صحبت و انس و غیر یکجا باقی نه تا خود را هلاک کند
و با این جهت با جمادی درختان دلاق رب و چه رو ما در دو فرزندان که تو با ایشان الفت داری هم
دوست تر می‌داری و ایشان را از هم کس بیشتر دوست می‌داری بکمال انس داری و اگر ایشان
در روز نبینی و حسرتها میکشی و باز عبرت بگیر که هر چیز بی که خیلی دوست میداری از بی
طالب وصال او و شرکت دست نداد وصال ظاهری او دایم بخیال او مشغول می‌شوی چون
دست نمی‌دهد وصلت دست می‌دهد و دامن خیالات و اگر تنها در جای خیانه یا باغ یا
بخیال جمادات و نباتات و باغستانها و عیشها و عشرتها و معاشرتها دل خوش می‌داری
و در میان صورتها خیالی حق بصورتهای ایشان تنها و جدا به شنائی آن رب و پدر و مادر
انس داری و اگر بخواهی یکجا از خیال ایشان بکنی نمی‌توانی و اگر خیال ایشان را از تو
بگیرند از غصه هلاک می‌شوی ما اضیق الدهر لولا فسحة الامل با این جهت
خداوند از کمال رحمتش آسمان و زمین و در و دیوار و اشجار و انهار جنت

هم ایشان را انسان دارد داده است ان الدار الآخرة لهی الحیوان دار آخرت زنده است
و زنده دلان در آنجا هرگز دلتنگ و دل مرده و پژمرده و افسرده نمی‌شوند
الله و ایاکم را دو فوبه و جوازه و رضاه و نیز تدبر کن تا ملتفت شوی که انسان
با هم تفاوت دارند و نه چراست نه بار از دل بر می‌دارد با این سبب تمام طالب معاشرت
با اولیاء و معاشرت اهل علم و اهل شعور و فهم و فطانت را اگرچه هزار بار است از
تو از تو بیگانه باشند و کسیکه شعور ندارد با او انس نمیگیری بلکه از او متنفر و دوری میکنی
در حقیقت طالب نیز بکر نورانیت و در روحانیت اولیاء را و ابواب انوار مقدسه
همین بر تنهائی ایشان و انس تو بسیار بر مردم محض شباهت ایشان است به بزرگان
شباهت انسانیت باشد اگرچه در شکل صورت و بدن ظاهر با اولیاء شباهت
و لیس بر اگر عجایب قدرت و حکمت بسیار بصورت انسانیت ظاهر است اگر نیز بنگری
بدن بخط کوفی بشکل محمد است نشستن بدن بصورت لا اله الا الله است و در صورت
انسان از چشم و ابرو و دماغ هم صورت عجایب و سر کوتاه است بصورت زیرا که
انسان از سینه رو بنشیند است و لب بالا بشکل نام حسن و لب بشکل نام حسین
و دست تو پنج انگشت دارد و مظهر خمسه طیبه است و چهارده بند دارد انگشتان تو
که نماینده چهارده معصوم است و هم ایشان از یک لطف پیدا شده اند و هم یک واحد
و عدد حروف هم نیز چهارده است و هم ایشان ید الله اند و ید الله فوق ایدیهم
دست شما را دست ایشان است و عطا الیهما احد نه حتی تو دید به بال محمل است

که آنچه از علوم و حکمتها و فیض‌ها و هدیه‌ها از خدا گرفته اند بر همه شیعیان و دوستان
خود رسید الا هر کلما انا و ما انا فوق یشتا مطمع بغیر زمین دنیا و زمین آخرت
و زمین علم و حکمت و زمین صفات و اسماء خدا اهل بیت است و ما آنچه داریم از شیعیان
ما است پس شیعیان فرح الیدند و باقی مردم غاصبند و فرح الیدرا کافر است در حقیقت و بتیه
بر مذهب است یعنی عمر خلافت است یعنی رسول خدا که بیعت کننده در حقیقت شکر فرمود
لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة زندگی در زنده بحب او است و موت
هر کافر بیخ لعنت است والیمین مطهره انکه یمین که علی علیه السلام است و عدو یمین و عدو
علی هر مقصود است و با این خصومت می کنند و صدمه بجز سازند منکران حق و منکر
علی او با عدو عمر یکی است که سر صدور دوست و امیر المؤمنین مخصم است با منکران حق
که عمر را اتباع او نمید و صراط علی حق نسک و الحق مع علی علیه السلام یدور حیثما دار
هر کجا علی است حق آنجاست و انچه عجائب این ابیات که در روز اول بر شکل لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة والائمة بعده عشرة المعصومون آل
حجج الله و قدرته و علمه و حکمته و عطائه و رحمته و نشانه ای بر اعادی معاندان آل محمد
که علی عمر دهان باز کرده است از برای روزی خوردن ارزد بر که محل خروج فضلات
و میل او زانو و دنبال او ستمکشتان است و بادها خوابگشتند عمر هم اگر
غصب خلافت کرد اما شمشیر زد تا محمد رسول الله را مسلم کرد بعد چند مردم کافر کرده
یافتند که از خلق او و علی ولی الله است با آنها شمشیر دولت اسلام رد بر او تبری از او کردند

باین

باین سبب که در معنی انسان و لایتیا اولیاء الله و اهل بیت دلبری و کرامات و المنات
داشت بیله اونام علیه السلام است در عبادات و طاعات در حال صلوات بجدا
میکنید و از پشت سر او می خواند که از کرامت عمر رو بقبله نمود در نماز باطل است و برخواب دید
و آل الله را بر زمین گذاردن و امر عمر را انکار کرده خواب شیطانی است بعد از آنکه کمر از
عجایب خلقت و حکمتها صورت ظاهر انسان که عمر فهمیدی از اینجا بدان که صورت انسان
تنزل روح او است و ظاهر انسان نماینده باطن او است پس اگر صورت عمر انسان
که حیوان در نزد خداوند محترم نبود و باین سبب اعدای اهل دشمنان محمد در دنیا که جنت
کافر است منع نفرمود چنین است غلط او رحم خواهد بود نظرت صورت اصلی انسان
که صورت مؤمن است زیرا که مؤمن بر صورت توحید است و کمال ظهور حسن و بها در
جمال خدا که در او آشکار است باین سبب گفتیم که تخطیطات صورت مؤمن را فوت
عقاید و علوم و حکم و معارف و محبت اولیاء الله و عداوت اعداء الله و طاعات و عبادات
و نماز و روزه و حج و آداب و سنن شریعت غراء و ملت بیضاء محمدیست صلی الله علیه و آله
زیرا که سرا پای کوید فلی لقلبکم مسلم و امری لامرکم متبع و حسن هر مؤمن در صورت
باندازه قبول ولایت در بهشت است و ولایت و برائت هر مؤمن باندازه ارتکاب طاعت
واجتناب از معصیت است وفقنا الله و ایاکم لما یحب و یرضی باز عرض میکنم که انسان
بالفطره چنین از پیش شده است که متصل میخواهد معاشرت نماید با کسیکه ابنای سلو
دوست میدارد و آنها او را دوست میدارند و معنی محبت این است که حتی محبوب سوی داری

نه اگر بملاحظه منفعتی که از او بتو برسد او را دوست داری که اگر چنین شد تو دوست منفعتی
نه دوست محبوب و محبوب تو اگر بتو نرسید که نفع نیست دیگر با جهة او دوست نداری
بلکه در حقیقت جهة خود دوست داشته نه او را امام علیه السلم فرموده که هر کس ما را دوست دارد
نه بملاحظه نفعی که از ما باو برسد با ما خواهد بود در جنت پس هر کس کسی را دوست دارد
برای جهة او همیشه با جهة اوست و اگر از برای منفعت او را دوست داشته است هم با آن
منفعت است نه با جهة او پس دوستان آل محمد و اولیاء همیشه دائما با ایشانند
خواه در حال نماز و خواه در غیر حال نماز پس چنین کسی از شدت محبت [illegible] الاتصال
در خیال آل محمد و اولیاء ایشانست خواه در نماز و خواه در غیر نماز و خواه این
رساله را خوانده باشد و خواه نخوانده باشد و این است حقیقت ایمان مؤمنین
در جمیع احوال خود بسوی خدا جهة تفهیم آنچه نوشتم تا حق آل محمد و حق شیعیان ایشان
که وسائط فیض خدا اند ادا کرده باشم و الا در حقیقت باز با خدا جفا نموده و نظر بظاهر اعمال و اقوال بنده
تا در بهشت رفته و داخل بهشت نشده چنانکه مؤمنین در حال عصیان تا در جهنم
میروند اما بواسطه عداوت قلبی و خیالی با اعداء ائمه هرگز وارد جهنم نمیشوند چرا که
جهنم جای دشمن خداست نه جای دوست در دعای کمیل میخوانند فبالیقین اقطع لو لا
ما حکمت به من تعذیب جاحدیک و قضیت به من اخلاد معاندیک لجعلت النار
کلها بردا و سلاما و ما کانت لاحد فیها مقرا و لا مقاما [illegible]
که اگر نبود آنچه حکم فرموده باو بعذاب نمودن منکران تو و منکران محبتهای تو و حکم [illegible]

او را از عقل خود دشمن داشت داخل جهنم و آیه کلما [illegible] جهنم را بر دوستان [illegible]
احدی [illegible] قرار و مقام نبود خدا فرمایش حضرت امیر روحنا فداه که تمام عالم نجات
و هلاکت بود در چنین فقره دعا شرح فرموده است پس دانستیم که جهنم نیست مگر جحود و عناد
با خدا و آل خدا و جهنم نیست مگر عصیان و مخالفت ایشان و بهشت هم نیست مگر محبت
و اطاعت ایشان پس طاعت و معصیت [illegible] جای جزا و سزای آنها در دنیا است و طاعت
و معصیت خیالی جای مکافات و حساب آنها در برزخ است و جای مجازات و حساب کتاب معانی
ذاتی و کافر و جان و معاد ذاتی در بهشت و جهنم آخرت است که ذاتست پس باقی از بعد
این طول بیان داخلین آل محمد و شیعیان ایشان که ابواب جنت بلکه ابواب خدا هستند که فرموده سلمان
باب الله است در زمین و فرموده واتوا البیوت من ابوابها بخانهها از درهای آنها وارد
شوید و آل محمد را باب مبتلی به الناس در زیارت میخوانند یعنی درگاه خدا و باب حطه اند
که هر که داخل شد در ایشان شود بمحبت و ارادت و بندگی و اطاعت و توبه از هر مخالفت
البته وارد جنت شده اما آنچه معنی باب معنی که جای نهان خدا است معنی وارد در خدا
شده فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی فرموده داخل عباد من شو یعنی جزو تن آل محمد
شو زیرا که ولد جزو والد است جعلوا له من عباده جزءا و انا و علی ابوا
هذه الامة و فرموده مؤمن برادر پدر و مادر مؤمن است انوه النور پدر او نور است
که رسول خداست واتبعوا النور الذی انزل الیکم و ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی چه از در ولایت و محبت داخل شد فرزند نورانیت آل محمد شد [illegible]

جزوی و پاره جگر و حلق کبد بلکه پاره دل آل محمد شدی زیرا که گفت فلیلیقکم
منی باشما مکیدلم یعنی هر کس را در دل حرمت من دارید او را به دل خود بسته دارم و هر کس هر چیز را
دشمن دارید در دل دشمن او یم لیس با شما یک دل و یک جانم و شما دل من و جان منید و معنی
از دل و جان دوست دارم لیکن اعمال ظاهره از نماز و غیر او ابواب بیرون خانه خدا است
و اعمال خیالی ابواب برزخ خانه خدا است و ولایت و دربست خانه او خود آمد است
تا داخل جنتی لیکن باطن بهشت توحید شد و در بهشت لا اله الا الله لفظ التقا
و نماز بی قناعت مثل که خیال تو در او از بهشت بیرون خواهد ماند و چون به برزخ
بر عقل و باطن است بی نماز صرف خواهی ماند خیالم ایمه بیدار هستی و از علوم آل محمد زنده
دل می شوی یا مثل ظاهر پرستان بی معنی سخنان ما را که نفس جان است و محبت قلوب
اخوان ایمانی انها سوخ و موهومات و نادیده و عرفانیه نام کان مکتب و چنین است
استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم و فرموده لتنذر من کان
حیا و فرموده انک لا تسمع من فی القبور یعنی پرستیکه تو نمیشنوانی کسی را که مرده
دل باشند و دلهای مرده ایشان در قبر بدنها متعفن شده است و نماز ظاهری که بنا
و جهها در ایشان پیدا شده است بر خلاف آنکه در جاهلیت هم نماز کرده اند که در حق
ایشان فرموده ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و فرموده انها لکبیرة الا علی
الخاشعین یعنی نماز خیالی باطنی و نماز قلبی حقیقی سنگین است مگر بر خاشعان عبرت بگیر
که منافق نماز ظاهر را اصلا بر او سنگین نیست بلکه نماز و تقدس و مایه عیش و روزگار و عزت او

قرار داده است اما چون نماز خیالی برزخ را میخواهی یاد گیری ذکر میکنند و الا از حضور خیال
میور رزد و حال آنکه هر کار که میکنند اول خیال آن کار را میکنند بعد آن کار را میکنند و قبل از
آن کار متصل با خیال آن کار مشغول است و اگر آنی واحد از خیال آن کار غفلت کنند آن
کار فراموش میکنند و بکار دیگر که بخیال او افتاده است مشغول خواهد شد میبینی اورا از این جهت
که در حال نماز تبسم یا عبوس میکند میپرسی چرا خندیدی یا میگوید بیاد فلان حکایت یا فلان
سخن افتادم یا میگوید بیاد فلان دشمن یا سخن عداوت آمیز او افتاده ام
و اگر بحکایت زشتی بوده باشد تبسم میکند و منع عبوس میکند یا عبرة لاولی الابصار
تمام حالات و حرکات تو دلیل حقیقت مسئله توجه است بلکه تمام حرکات و سکنات
در موجود دلیل این مسئله است مع ذلک بجهت زحمت با بیمار تو از او رو نزدیکی
دلیل اقامه شود بر حقیقت او تا الخبره را بالفطره شبهه روز مشغول باو هستی و طبیعت
مجبول براو هستی و هرگز خلاف او را نکرده و نخواهی کرد بدلیل علم حالی تو کنند تا راه فوق
تو باین مسئله از محض طبیعت نباشد بلکه از روی بصیرت باشد تا با شعور است که
در وقت میخواهی لیکن طور خدا را عبادت کنی بر تو سهل و آسان باشد معلوم است شیطان
نمیخواهد خلق بیاد اولیاء باشند که معادن نور و ابواب توحید و درهای حقیقت
خدا و خدا پرستی و معادن نور علم و یقین هستند و حال آنکه تو میگوئی من هم
در روز مشتاق زیارت اولیاء و زیارت آل محمد و مشتاق زیارت خدا
هستم و حال آنکه من دست تو را گرفتم بردم پیش خود خدا لیکن مدعا قبل از خدا

غافل مشو و خدا از مصنوعی در ذهن خود از روشنائی و فضای واسع و لیکن بالا دست
و سپاهی که طلاع خدا خلق مکن و نام لیکن خرافات را نماز مکذار دکار یکمن کردایم
با خدا باش و دایم خدا را ببینی و از خدا بشنوی اما نه این است که در دنیا دیدار آل محمد
علیهم دیدار حضرت رسول خدا فرموده من رانی فقد رای الحق هر کس مرا دید
خدا را دیده است و فرموده من رانی فقد رانی هر کس در خواب که عرصه خیال است
مرا دید مرا دیده است و فرموده هر کس در خواب یکی از ما را دید و معلوم شد که فلان امام است
شک نکند که همان امام بود دیده است و فرموده شیطان در خواب برای تو بصورت آل محمد علیهم
نمی تواند در بیاید و در حدیث دیگر فرموده بصورت شیعیان ما هم در نمی آید پس اگر خیال
آل محمد کردی در خیال خدمت خود ایشان رسیده و هم چنین شیعیان ایشان ابو بصیر
خدمت صادق آل محمد علیهم عرض کرد روایت می کنند مردم که خلق خدا را در
قیامت می بینند فرمود می بینند خدا را قبل از قیامت عرض کرد از روی تعجب آیا
قبل از قیامت فرمود آیا خدا را نمی بینی همین جا که نشسته پس اگر دعا دیدار آل
محمد را دیدار خدا میدانند چرا دیدار خیال ایشان که دیدار خدا در خیال خود نمیدانند
تعجب دارم نهایت تعجب از قومی که خود را عارف میخوانند اهل بیت میدانند و حال آنکه
هنوز نفهمیده اند که مقصود از ذکر فضایل آل محمد و یاد فضل ایشان یاد خود آن
فضل نیست بلکه مقصود یاد آل محمد است که یاد لیکن موالی و سادات بعینه یاد
ذات خدا است فرمایند بر لسان حقیقت خود اذکروا الله کذکرکم اباءکم یا اشد

کنند

کنند مثل آنکه یاد پدران خود می کنید و اباء مؤمنین محمد و آل محمد و نقبا و نجباء هستند
و در قرآن مشبه عین مشبه به است یعنی یاد ایشان فوارطیبه بعینه یاد خدا و ذکر ایشان
ذکر خدا است بار دیگر و لا قوة الا بالله العلی العظیم و اثر که همین صورت نیکا
صورت آل محمد است و هیچه در دنیا صورتی صاف نشده است بجز صورتها صورتی
نمی فهمند و اگر آل محمد را در غیر این صور ببینند نمی شناسند پس هر وقت میخواهند یاد
خدا کنند یاد انبیا آل محمد کنند و هر وقت میخواهند یاد آل محمد کنند یاد شیعیان علما و صلحاء
یاد آل محمد کنند و برادران بزرگ اینها خود نمایند و هر وقت یاد ایشان نمایند یاد همین
صور مطابق با خارج که باذن قدرت خداوند ساخته شده است نمایند عبرت بگیرند
از عظمت این صورت که عبده اوثان و اصنام با آن همه بی شعوری دانستند که در نفس
این صورت تاثیرات عظیم است و الا چرا کوه با آن بزرگی را نمی پرستیدند گفتند بت پرستان
رسول خدا صلی الله علیه و آله که چرا ما را از بت پرستی منع نمودی الکه ما را کنون امت خود
که رو بکعبه عبادت کنند که شما از دیگران بت پرست بودید و ما از جانب خدا مامور
هستیم که بگوییم امت من رو بکعبه کنند عبرت بگیر که باطن کعبه به لفظ مبارک فرمود
دل مومن از خانه کعبه تو حیه قدر عظیم و مومن از تو عظیم تر است پس ای مومن که بنده خدا
است و میان بت پرست فرق است قدر فرق میان بهشت و دوزخ از آنجا بدان
که میان علم آل محمد و مسئله توحید عبادت ایشان و میان آنچه مقصود خدا است گفته است
فرق از زمین تا آسمان است میان ما و ایشان تا که گردد تفاوت از زمین تا آسمان

بعبرت نظر کن در فرمایش سید ساجدان و زینت عابدان علی بن الحسین علیهما السلام
که فرموده است جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا ولیستحل
از جوهر و حقیقت علم که اگر آن جوهر را مباح و آشکار نمایم هر آینه گفته می‌شود که تو
از بت پرستانی و فرموده در شعر بعد که هر آینه کسانیکه خود مسلمانند خون مرا
حلال و کشتن مرا نیکو می‌شمرند و حال آنکه این علم من بهترین علوم و عبادت من بهترین
عبادات و سخن ایشان در حق من اقبح قبایح است پس حقیقت جوهر علم را از نهایت اعلی
بیان فرموده است اگر در کسی دست از جان بشوید هرچه در دل دارد بگوید سلام الله علیهم
اجمعین چنانکه جناب سلمان رفع الله شانه عرض کرد خدمت امیر مؤمنان علیه السلام اگر بگویم
که مردم می‌گفتند دار دار خدا رحمت کند کشنده سلمان را هر آینه در حق تو می‌گفتم قول
عظیم را از محبت ابوب دار شهید کوفان و توصیف ایشان از برادر خالص ایمانی که در حدیث
نورانیت که حضرت امیر علیه السلام از برای سلمان و ابی ذر فرموده‌اند معرفتی بالنورانیة
هی معرفة الله عز و جل و معرفة الله عز و جل معرفتی بالنورانیة پیدا نکردن قول
عظیم مشکل توجه عرصه قلب است که از توجه عالم خیال هفتاد هزار مرتبه بالاتر است و این
توجه قلبی که کنون در کانون سینه‌ها مستور مانده است و بجز آنکه سینه بسینه در میان خواص خلف
از سلف در برده است دیگر کسی بر این سر مستور آگاه نیست و حرام است کسیکه این سر اعظم اعظم
را یافته است تفوه باو نماید و کتمان این سر جهاد است در راه خدا و فاش کردن این
سر مثل اینستکه ای ... را بقتل عمد شهید کند بشر نعوذ بالله من غضب العظیم بار

غرض

غرض از وضع این فصل بیان مطلب دیگر بود و چون سخن بطول انجامید و رشته سخن بدست
خداست و ما سر رشته نداریم می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست و لیس فصلی و بجهت بیان او عنوان نمودم

فصل بدانکه عالم دنیا باین صورت است که می‌بینی و بنی آدم در این عالم از صورت
نطفه گذرانده میروند بسوی منازل صورتهای علقه و مضغه و عظام و کسوه لحم و انشاء خلق
آخر و ولادت و رضاع و فطام و تمیز و مراهقه و بلوغ و شباب و کهولت و شیب و منتهای
نزول پیری که فرموده و من نعمره ننکسه فی الخلق و صورت برزخ غیر این صورتهاست
و در اول صورت انسان در آنجا صورت جمادیست بعد نباتیت بعد حیوانیت بعد انسانیت
بعد در هنگام هر معصیت بصورت حیوان از هر سبیل در می‌آید مثلا اگر خود آرا است بشکل طاوس
و اگر شهوت مفعولیت دارد بشکل ماده و اگر شهوت لواط دارد بشکل میمون و اگر دزد است
بشکل موش و اگر ظلم می‌کند بشکل ... و اگر کبر نماید بشکل مور و اگر فتنه و فساد و نمامی
می‌کند بشکل عقرب و اگر حرام میخورد بشکل کلاغ و اگر حسد می‌برد بشکل پلنگ می‌شود
و اگر جمع شد معاصی بسیار شود باشکال گوناگون مختلفه در می‌آید نعوذ بالله من قبیح الاعمال و اما
مثاب و در هنگام هر طاعت بر حسن انسانیت او می‌افزاید و نور او زیاد و پیدا
می‌کند تا بجائی میرسد که خانه یا محله یا شهری یا اقلیمی یا ملکی را روشن می‌کند و لیاقت
که همه عالمها را نورانی می‌کند چنانکه آل محمد علیهم السلام نور بخش جمیع کائنات شدند از برای
اینکه آن نور باطنی خود در ظاهر پنهان فرموده است ولکن در عالم برزخ و آخرت نور
ایشان تابان شده کافه ... ایشان چون آینه دلهای خود را مواجه ایشان نموده اند

دمیل محبت و ولایت آل محمد را قبول نموده اند پس در باطن بصورت انسانند
ولی بواسطه معاصی در برزخ بصور حیوانات مختلفه در می آیند پس خداوند جل شأنه چون
قرار داده لهذا که هر کس معاصی خود را مواجه اعداء آل محمد نماید حتماً بر هیئت آنها شود
که بدترین حیوانات اند عرض است که شیعیان آل محمد اگرهم احیاناً در شب و روز معصیتی می کنند
اقلاً پنج دفعه رو به آل محمد کنند و از این صورتهای معاصی که فرع اعداء است و در حقیقت
آنگاه به علامت آل محمد است منصرف شوند و رو به آل محمد نمایند و بر صورت انسانی شوند
تا منهمک در این صور خبیثه نشوند و مواظبت بر آنها نکنند که مبادا محبت ایشان سلب
شود و ذاتی شود و کلیه از صورت انسانیت بیافتند ... اصل کل خیر
و من فروعنا کل بر و اعدائنا اصل کل شر و من فروعهم کل فاحشة و بهترین خیرات
صورت انسانیت است و بدترین شرور صورت حیوانات است پس ببین چه حق عظیمی
دارند این علماء بزرگ رضوان الله علیهم که مثل توجه بوبام فهمانیدند و ما را انسان
می نمایند و حق انسانیت بر ما دارند حیف که غیبت امام از دیده اهل ظاهر ... و الّا
مسیه بر کی ... غلبه بر مردم مثل نقل تصویرات که بر روی کاغذ کشیده باشند و اصلاً اعلا اثر
و حرارت ندارد زیرا که آنچه را عامه تصور کرده اند که معبود ایشان است لا شیء محض و موهوم
موهوم معدوم صرف است چرا که ذات اقدس او از پرستش بیرون و چنانکه هر چه چشم تو
بینا باشد ذات خدا را نخواهد دید شعور باطن تو هم لیکن از دیدن ذات عاجز
زیرا که ذات چنان با وحدت خود نافذ در ذره ذره موجودات شده است که

امری قادر بر مواجهه و مقابله و گفتگو و سؤال و جواب و پرستش او نیست بلکه حقایق
آل محمد علیهم السلام نیز از پرستش و ستایش بیرون است پس بعضی تا که معنی عبادت خدا را قبال آل
از مقامات دانیه آل محمد است که در این مقام شأن کعبه و افدین و جاده عابدین اند
که ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة یعنی اول خانه که در مکه بنا شد از خانهای
ظاهر البیت الله اعظم است که در این خانه ما در متولد شد محمد طهرا بیتی للطائفین
آل محمد و عمل طهارت وجه مبارک خود خانه مرا طیب و طاهر کنید از لوث شرک و بت
پرستی یعنی غیر مرا از خانه وجه خود طاهر در دستگاه نکنید تا چون بندگان خواهند رو من
آرند از راه بدنهای ظاهری و باطن شما سوی من آیند و در این مقام نکته بخاطر رسید و آن این است
که بنی آدم برا مورد بیشتر از ظاهر احکام آنها و چه از بواطن و اسرار مختلفند و از هم
بحسب فهم و معرفت و اطلاع او تو قدرت مخصوص چنانچه حضرت صاحب الامر روحنا له الفداء و هم
در مغرب زمین جماعتی هستند که از دین ما و ولایت ما این قدر دانسته اند که در وقت هیچ قسم
نمی خورند بحق علی قسم می خورند و آنها از اهل بهشت شوند و گمان مکن که مقصود این مولی شهر جابلقا
داخل مخصوص است بلکه مراد این است که در مغرب زمین نور ولایت و معرفت آل محمد علیهم
که او از نور قطب وجه ایشان است ضعفاء و اطفال و زنان سرایت کنند و انکار مغرب زمین یک
و چه بسا بریکی بسیار که اهل مغرب زمین است اگر چه بظاهر در مشرق زمین زیست کرده باشد
و در باطن ظاهری او در مشرق باشد و جماعتی هم هستند که این قدر از شدت فهم و صفای طینت
و نزدیکی به نور ولایت در علم فضایل و مناقب و معارف به مقام رسیده اند که از آنها بسیاری مرد

دل شنیده مردانند که موالی و سادات ایشان مثلاً با یه وجه عباد و کفر بلا باشند نهایت
آنکه درست از عهده بیان برنمی‌آیند ولی بمحض شنیدن ادله ایشان فوراً تمکین و تصدیق
می‌کنند اگرچه علم نحو و صرف و سایر علوم ظاهره نخوانده باشند و این جماعت بحقیقت
علم رسیده‌اند و در مشرق ولایت ساکنند و در حق ایشان است که بیگانه زینتها [illegible]
و لو لم تمسسه نار عبرت بگیر از حال شیخ رجب برسی علیه الرحمة که بر وفق اطلاع بر علوم
مشایخ ما و قبل از بروز و ظهور علم فضائل در نوع عالم این قدر از فضائل در کتب خود
نوشت که منکرین فضائل او را از غلاة نامیده و هستند جماعتی که در ظلمات ساکنند از نور
ولایت ما از فضائل آل محمد علیهم السلام اطلاع ندارند حال تو فکر کن ما داریم از شیخیه که
بحمد الله که در مشرق زمین ساکنند البته این توقع را از نوع عموم اهل ولایت نداریم
زیرا که عموم خلق اهل مغرب زمین‌اند و توقع ما از اهل مشرق البته بیشتر است لیکن کسی
که اصلا خبر از ظهور علی و آل علی ندارد یا نعوذ بالله منکر فضل ایشان است لیس هم توقع
از سلسله شیخیه است که خود سر اهل زمین و غرض از ایجاد ایشانند زیرا که خلق شد
عالم و آدم مگر از برای ظهور فضائل آل محمد ما نه برای امامت ایشان و تسلیم امر ایشان و مراد
ما از شیخی نیست مگر کسی که تصدیق نماید فضائلی را که شیخ اجل اکرم اعظم شیخ احمد احسائی
رفع الله شأنه بآیات و اخبار صحیحه معتبره قطعیه و ادله باهره یقینیه اثبات فرموده‌اند
و اطاعت نماید این بزرگوار را در اخلاق حمیده و صفات پسندیده و راه رفتن باحکام
و آداب دین شریعت مطهره زیرا که بحمد الله و حواله تو شد در هفتاد و پنج سال که از [illegible]

مبارک

مبارک شیخ بزرگوار گذشت احدی از اصحاب و گروه از این بزرگوار ندیده که مرتکب
صغیره و کبیره و هر شیخی که در بعض فضائل تردید و تشکیک کند و یا معصیتی مرتکب شود
و یا خلق بد برداشته باشد و او را ترک نکند یا در ذات حق و صفات دیگر تهاون و کوتاهی
نماید به همان اندازه بالاسری است چنانکه هرکس اقرار به فضیلتی از فضائل آل محمد نماید در خلقی
از اخلاق و صفتی از صفات ایشان اگر بجود گرفته باشد یا طاعتی از طاعات دیوان آل محمد را
بجا آورد او بهمان اندازه شیخی است و شیخی ذاتی و عرضی و بالاصل ذاتی و عرضی است
باین بیان که شنیدید نوع اثنا عشریه همه شیخی هستند زیرا که نوعاً همه ایشان جمیع فضائل آل
محمد علیهم را اقرار دارند اگرچه بسیار از ایشان را نشنیده باشند یا از ضعف بنیه نفهمند
نفهمند و جملا نوع شیعه راضی بانکار فضیلتی از بزرگان دین حقیقی نشوند و از روی تعصب
و حمیت و عصبیت منکر هیچ شد است بعضی که سنیان ناصبی هستند ناچار باشند از قول
فضائل علی و آل علی چنانکه در کتاب نهایت نحو نظاً و نثراً آنجا اقرار کرده‌اند شیعه زاده چگونه
راضی میشود که انکار این فضیلتها سادات خود را نماید و اگر بگویند که پس همه شیعیان اقرار
بفضائل دارند شما چرا دسته خود را جدا کردید و نام خود را شیخی گذاردید و غیر شیخیه را
بالاسری نامیدید عرض میکنم که سر این مطلب عظیم است و آنقدر عظیم است که اغلب شیعه حتی
بسیاری اهل علم ایشان که بر فطرت ولایت علیهم هستند قبول نمیکنند مگر آنکه
تتبع در کتب و اقوال قوم زیاد کرده باشند و یا در مجالس و محافل با مردم در فضائل
آل محمد علیهم گفتگو کرده باشند لایق [illegible] این نام مبارک را که نام شیخی است فهمند

زیرا که در کتب بسیار از فضایل آل محمد علیهم السلام قوم انکار کرده‌اند و در محافل و مجالس اسلام
اگر کسی حدیثی خواند که مشتمل بر فضیلتی باشد لفظ تعارض را اظهار می‌کنند و می‌گویند تو شیعی
که این حدیث را خواندی و تضعیف این حدیث می‌کنند پس ما طریقه جدا نکردیم بلکه چون
بحمد الله تعالی هر شغلی بدعت جز سعی در نشر احادیث و اخبار فضایل آل محمد قرار دادیم
آنان که از طینت آل الله طینت ایشان تصدیق کردند و خورده خورده باهم جمع شدیم درهم
درست داشتیم قطره قطره جمع کرد دریا شد و آنان که منکر شدند فضایل علی و تصدیق
این احادیث و اخبار صحیحه را ننمودند کم کم باهم جمع شدند و از هم جنس خود بی خوشحال
آمده و دسته جدا شدند و شیعه بیچ مفارقت ازما کذاردند بلکه مجالس شیعه حاضر نشدند
و وجوه شرعیه را از اقتدار صوم و صلوة و تلاوت قرآن و نیابت حج و زیارات
و خمس و زکوة و هدایا و تحف و ضیافت و امثال آنها شیعه را منع نمودند بلکه بر ما
سلام نکردند و اگر سلام کردیم بعضی جواب سلام ما را ندادند و در کوچه‌ها از هیچ ملت
رو گردان نبودند و از ما ها رو گردانیدند و در هنگام مرافعه و قضاوت اگر گواه
شیعی یا شاهد شیعی بود بلا تامل قدح و جرح کردند و اموال بسیار از شیعه از بین
بهانه‌ها از دست آنها رفت بلکه اعظم دلیل بطلان سخن مدعی یا مدعی علیه باشد که
آنها را جرح شاهد شیعی بود و اقرار بفضائل آل محمد و در از منکرین فضائل
قرار دادند ما سالهای دراز مدارا کردیم که شاید بر آنها مشتبه شده باشد
حالا که حالی بازماندگی احتمال نرود که بر اوهام مشتبه شده باشد بسیار شاهد
علیهم

علیهم شیعیان خدا مدارا و امر بمدارا اقرار نمائیم ولکن از آنجا که گاه گاه یافت می‌شوند اشخاصی چند
از آیات و احادیث ادله می‌آوریم از برای آنها که فضایل باز انکار می‌کنند و آنکه مسئله
ثابت شد بقسمی که عوام هم فهمیده‌اند غریبی مراودند و اوایت که می‌گویند آنها در دل
چیز دیگر اعتقاد دارند و اگر این عالمی چاره از جواب آنها عاجزست ما جمعه ایشان عاجز نیستیم
و باشیان عرض می‌نمائیم که اولا شما اقرار نمائید که بفضائل که شیخ حالی فضایل علی در
کتب فریقین دیدید با احادیث آل محمد علیهم السلام اثبات فرمودند چنانکه جمع کثیری از اهل
اسلام شنیده این ادله را و فهمیده که این فضایل حق است بلکه گروه گروه از شیعه از عالم
و عامی و زن و مرد مومنان تصدیق دارند این فضائل را شما هم این فضایل علی بهاالله ادله قبول
و اقرار کنید اگر کسی بعد از اقرار به فضایل شما چیزی در دل داشته باشد بزبان یا در دل
باد لعنت خدا و لعنت محمد و آل محمد و لعنت جمیع انبیاء و مرسلین و لعنت جمیع حاملین
و جمیع ملائکه و لعنت جمیع موجودات و اگر کسی تبرا نمیند و تبری کنند کسی از او از شما
بعض اقرار بفضائل بر تبری کننده از منکرین فضایل باد لعنت خدا و رسول و جمیع
انبیاء و مرسلین و جمیع موجودات و اگر بگویند که شیعه نفهمیده تصدیق کرده‌اند
کار خود آنها مشکل می‌شود چرا که جمیع سخن گو سنیان جماعت عشریه می‌گویند و همه این سخن
بیهوده مسلمین و ثبت باهل توحید می‌گویند و اگر معاشرت بی‌غرضانه
و اهل فهم و انصاف بعد از صد سال که با شیعه معاشرت کردند خلوت و جلوت فتنه
ایشان دوا اهل بیت و تقوی در فهم و بصیرت در دین و زهد و تقوی

بازتوان گفت که امر برانها مشتبه شده است پس جمیع امور از توحید [illegible] براحد
ازاحاد حقیقت [illegible] امر واضح نخواهد شد واگر بگویند بزبان که اقرار بفضائل داریم
را خیلی نزدیک است همین مسئله توجه کرما بانواع ادله دراین رساله اثبات کردیم
تعجب که هر منصف میفهمد حق محض است ودین خدا است قبول کنند بلکه مدارا
با انها ومیگوئیم اگر نفهمید نفهمیدید وانکار نفرمائید چراکه [illegible] الفضا
در الکفر بهر حال سخن بطول انجامید وعلاوه حکمتهای بسیار عرض شد اکنون نوشتیم
غرض این است که نه هرکه مسلم واثنا عشری است قابل فهم این گونه فضائل است و نه هرکس
معاشرت نامه در عرض سالها با علماء شیخیه نموده است واز کتب ایشان اطلاع
پیدا کرده است واز علم انها واصطلاح انها ربط دارد وخود را شیخی میداند [illegible]
[illegible] این گونه فضائل است زیرا که بلا شک روز بروز علوم واسرار ال محمد علیهم
انکار تر میشد وروز بروز مؤمنین بایشان را تکلیف است مخصوص چراکه شعورها و
عقلها روز بروز در ترقی است وتکلیف اقرار بفضائل باندازه عقل وشعور است
پس چنانکه بالا سرها بالاسری شدند [illegible] بعضی فضائل هرکس از شیخیه در این
زمانها [illegible] بالاسری خواهد شد نهایت بالاسری شده است بزرگی
دیگر [illegible] در نزد ال محمد علیهم خذلان او بدتر است از خذلان که هر دیگران است
زیرا که ال محمد علیهم از بالا سرها چندان توقعی ندارند اما از کسی که خود شیخی میداند
توقع ال محمد بسیار است زیرا که شیخیه بحمد الله تعالی معترفند بانکه محمد وال محمد علیهم

ادل

ادل و شرف خلقت اند وعلل اربعه ملکند وفیض خلق ورزق وحیات وموت
ایشان است ومیدانند که جمیع اسماء وصفات خدا ال محمد اند علیهم السلام ایشان وجه
وعین الله واذن الله ولسان الله ویدالله میباشند واین الفاظ قطعاً واقعیت دارد
وحقیقت دارد ومصدق است ومحض تعارف رسمی واغراق ودروغ نیست [illegible]
صورتها [illegible] که صورتها مقتضی بفضائل است زیرا که [illegible] تغییر صورت [illegible]
بالاتر انکار فضائل ال محمد علیهم [illegible] نیست پس عرض میکنم که صورتها [illegible]
ودانستی که صورتها [illegible] بواسطه طاعت ومعصیت متغیر میکند وصورت [illegible] اهل
از عکس ال محمد است علیهم وصورت [illegible] حیوانات [illegible] وعکس ایشان [illegible] واضح شد که [illegible]
صورت [illegible] نیست [illegible] ال محمد باین سبب اگر [illegible]
میان جنت ونار ومختصر از لوح محفوظ [illegible] امام [illegible] اورا چراکه لوح محفوظ باطن ال
وظاهر [illegible] مختصر از باطن ایشان است واما صورت اخرت [illegible] بسیار [illegible]
ما نیست فهم ادمی [illegible] او [illegible] در کذریم [illegible] در [illegible] عالم [illegible] که عالم
حس مشترک او [illegible] اقلیم [illegible] جزیره خضراء [illegible] این مسئله بسیار [illegible]
در فهم مسئله توجه [illegible] اعمال [illegible] عبادات [illegible] صلوات [illegible] دعوات وشرح این مسئله
کما هو حقه [illegible] شده است خاصه زبان [illegible] از شرایط عظیمه فهم مسئله توجه [illegible]
این مسئله [illegible] فضائل [illegible] در [illegible] باندازه [illegible] زمان [illegible] و
باید نمود تا طالبان معرفت انشاء الله بی بهره نمانند بدانکه اگر شخص حکیم عاقل باشد وازبرای

حق الجهر و علم الجهر و تنزل الجهر علیهم از طرف نهان باشد سخن با ایشان باید بر پرده
از اولیاء و هاتف علم الجهر علیهم و تا عادت خود بر این قرار نه هم دارای بعضی از علم
نخواهیم شد پس بدانکه این است که در این دنیاست از برای او مقامات سه زیرا که از اجزاء او
نه اند که امثال این عالم است و حال این عالم در نزد حکیم این است که از برای این عالم دو اجزاء باطن است
و لیکن باطن حق طلق این ظاهر است و این ظاهر مانند صندوق لیکن باطن است و ظاهر بی باطن و باطن
بی ظاهر نخواهد شد چرا که ناقص بودن حکمت حکیم لازم می آید و او محال است پس مثل این عالم مثل صندوق
بزرگی است که در او صندوق های دیگر نهان باشد و چون بگوئیم این صندوق اشاره بر اسم
واقع شده است و این صندوق این عالم در جوف و باطن او هم لیکن صندوقها نهان است
پس از مشیت فما هو عالمها در باطن این عالم است و جهت هویت که لیکن عالمها که در باطن است
انها متعلقند و این عالم ظاهر و فرع انها است و نیز بدانکه انبار دنیا و برزخ و آخرت
اعراض است که لیکن اعراض خیلی با اجزاء اصلی لیکن عالم گذارند و باید از انها جدا شوند
و در هر عالم نامهائی که گذارده شده است بر موالید لیکن عالم لیکن نامها بر اعراض لیکن عالم
صادق نیست خواه عرض مجاور اجزاء اصلیه باشد مثل ریگ و برنج و خواه مانع
با او شده باشد مثل آنکه خاک مخلوط او شده باشد یا مس ممزوج با طلا شده باشد
پس از برای این عالم اعراض چندی است که دخل با این عالم ندارد و بلکه جزو مصداق این عالم
و جزو موضوع لیکن است و چون عالم گفته می شود اصطلاح مراد لیکن اعراض نیست و اگر مثلا
کسی گفت برنج کمی یک قران می خریدم و کسی گفت می خرم و خرید و چون او را داد

ایضاً بدانکه [illegible] کلی خارج از [illegible] مصداق و موضوع [illegible]

برنج

برنج فروخته خریده هم چون برنج خریده است اما ریگ ها که در لیکن برنج است جزو لفظ
برنج نیست که فروخته شده گفته است و نه جزو لفظ خریده است بلکه لیکن ریگها خارج از
معنی لفظ برنج و خارج از معنی لفظ بیع و شراء است با این جهت در هنگام خوردن
لیکن برنج لیکن ریگها را بالکلیه بیرون میکنند پس ریگها که اعراض خارج از مصداق لفظ
است و بالکلیه جزو لفظ و معنی نیست با مثل دیگر بیاوریم اگر کسی طلای با مس
داد مس طلا در ضرب خوب مخلوط شد انگاه برنج بخته شد قیمت طلا بر جا بخود است
و لیکن مس جای حاصل است و در آتش امتحان تیزاب میان لیکن طلا که اصل است و لیکن مس که عرض
تفریق خواهد شد و نیز بدانکه در حقیقت اختلاط تمام میان ذات و عرض هرگز پیدا نمی شود زیرا که
لیکن هر دو را حیز است مثل آنکه نور آفتاب به ماه اگر مخلوط شد می توان تفریق کرد میان لیکن
هر دو زیرا که چون غروب کنید نور خود را جدا خود می برد و آفتاب حیز او بالاتر از ماه و نور
حیز او بالاتر از حیز نور ماه و همچنان ذاتی نور ماه است پس در نزد حکیم هرگز موجود با اختلاط
تام مخلوط بوجود دیگر نخواهد شد پس در حقیقت عرض هم جا مجاور است با اصلی و چون تعداد جسم
یکی از لیکن دو کمتر باشد مقدار جا او و فنا می شود لیکن دیگری که عمر او بیشتر است تنها میماند و عمر دائم
البته طولانی است و عمر عرض کوتاه است پس خواهد آمد وقتیکه ذات بماند فارغ البال و از
کدورت معاشرت عرض بیرون بیاید چنانچه در دنیا و هم در برزخ و هم در آخرت چنانچه
گفتیم که مؤمن در دنیا هر چه مخلوط بعصیان شد محو باشد و مخلوط است بروز کی رفع عیش
در جنت است که در دولت حق ادمیان عیش و اهل باطل عیش انها تمام می شود زیرا که انها

اعراض عالمند و نیز گفتیم که محالست اینکه ذات مؤمن بتواند با معصیت دایم راحت کند
هر وقت باشد متنفر از عصیان خود خواهد بود و عمر عصیان او بسر می آید چرا که عرضی است
و نیز گفتیم که کافر هر چه در دنیا سلطنت و عیش کند باز در دل بالفطره ملول است چرا که
کار او عاقبت ندارد و نیز می بیند در خواب اهوال و عذابها را و امید می باید چون اگر در ظاهر کار
میکرد که بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام سلطنت او مسلم و به بالغ شده
مع ذلک بعد از آن خوابهای هول ناک بسیار که میدید بجنون گرفتار شد و چه کارها که بکشتن
حسین علیه السلام مضطرب بود که بر سر هر چه خواهد آمد و در طرف حضرت عترت طاهره کمال
باطن را داشتند که حقیقت ایشان و حقیقت دین ایشان ظاهر شد بر جمیع اهل دنیا
تمام عزت خدا و جمیع نامهای خدا در وجه مبارک حضرت ابا عبدالله ارواحنا له الفداء
ظاهر خواهد شد که حجت بر جمیع خلایق تمام شد و در رجعت آن مولی پنجاه هزار سال
سلطنت خواهد فرمود و تمام شفاعت قیامت مخصوص آن بزرگوار است و جمیع درجات
جنت ملک آن مولی است چنین است حال مطیع و عاصی و نیز گفتیم که آن طور که منافق
از عصیان لذت می برد هرگز مؤمن نمی تواند آن لذت را از عصیان ببرد و اقرب تجربه است
که از ذکر خداوند مهلت داده است کافر را در معاصی و مؤمن را مهلت نمی دهد بلکه همین که
معصیتی کرد از مغز استخوان او بیرون می کشند آن عصیان را و دائما باید خون جگر
بخورد و گریه و ناله نماید و متصل در اضطراب باشد که بیچاره دیگر یک معصیتی نمود
و دیگر بر خود ریخته و بیچاره ملامت در بار بلکه در جگر و سنگ ندامت بر دل می خورد

ندارد

ندارد و نیست این امر مذکوره مگر از جهت لوازم عرضی چون امر نوع ذاتی و عرضی را
دانستی عرض میکنیم چنانکه قبلا گفتیم که در این عالم ظاهر امر عرضی چند است مثل یک
جنبه آنکه در جمیع اجزاء این عالم نسبت بعالم نور قبلی اعراض نور قبلی او است و این عالم
که عالم ما را او هستیم حادثه دارد و نباتات و حیوانات و انسان و نیز عنصر ثانی دارد و فلکیات
و نیست موجودی در این عالم که مستمر باشد بطرح مگر آنکه آن تمام واقع شده است بصورت
آن موجود و ماده آن موجود از اجزاء این عالم است و جهال بان نامها خوانده شده
باینمعنی که ماده و عرض هر موجودی از موجودات این عالم ماده دارد و صورتی و لکن ماده
باهم ماده عرضی است از برای موجودات غیبیه که در این عالم در آینه ماده عرضی
ظاهر شده اند لهذا ماده عرضی و صورت دارد و هم جهات لهذا عرض یا اعلی هیچیک ماده
یا صورت تنها نیست و ماده عرضی خلط با ماده ذاتی ندارد و صورت عرضی هم مدخلیتی
بصورت ذاتی اصلا ندارد و چون خواستی بدانی که ماده و صورت عرضی کدام است
رجوع کن باین کثافت که بعد از تصفیه اجسام تا بنیا و بعد آنکه جوهر و اصلا از حیث ماده
و صورت اصلا خلط با آن کثافت نداشته است چنانکه سنگ که تو میگیری و او را خرد
میکنی و شیشه میسازی کثافت سنگ را میگیری و اصلا در جوهر او که شیشه است و لکن
جرم کوره دیگر اصلا ندارد باینها آنکه او را طور دیگر کوره بر هم نتوانی از او شیشه
ساز زیرا که آن اجزاء که شیشه میشد در دفعه اول از او گرفته شد از اینجا بدان
که خداوند حکیم بعد از آنکه از خمیره این عالم جواهر است بر زیر فرو افرود او را ببرد

دیگر مجدداً در اداء عملی جدید می‌فرماید و از لطافت تمام مانده که در اول رجعت میماند
بعد از صعود جواهر اخرویه بلور را یاقوت دیگر چیز جوهری بیرون نمی آید لیکن چون
اجزاء غرض خلقت و جواهر اصلیه ندارند فانی میشود در این ماده دیگر حکیم صانع
صنع نخواهد نمود و تعطیل در این صنع و در این جوهر کثیر با این عالم می آید که آن مملکت که
همیشه از این خمیره می‌تواند جوهر بیرون کشید و این خبط بزرگیست باری تصویر سنگ سوده
خورد نمودن و شیشه از او ساختن و جرم کثیف او را جدا نمودن میرسیم لذا تو که سنگ تو
میشد شیشه که شیشه است و صورت و ماده او جدا و الطف از ماده و صورت
سنگ است ولی جرم که غیر سنگ است و ماده و صورتش او کثیف از ماده و صورت
سنگ است پس سنگ ماده و صورت او غیر شیشه و غیر جرم کثیف است و حال که لطیف
نهان است زیرا که وجود نبود در این کمال لطیف و خلقت لطیف مشاهده در زمین و هوا تکلیف
و از اجزاء اقلیم هم خرابی و نا منظر داشت در اینجا ظاهر نبود و چون آئینه منظر او در جرم
نهان شد پس سنگ حقیقی لطیف است نهان است و منظر او بهم خورد و نهان شد پس سنگ
حقیقی لطیف نهان است نه این جرم و ظاهر نمیشد مگر در آئینه که اجزاء صیقل جرم
در آئینه مخلوط بهم باشد و چون اختلاط اینها از میان برداشته شد سنگ از میان
برخواست و نهان شد پس از اینجا بدان که حقیقت سنگ غیر این جرم کثیف کوده
و غیر این شیشه است و از برای او ماده و صورتیست مخصوص و باز نمیتوان که شیشه
را چون خورد کنی و اجزاء صیقل لطیفه او را از کثافات زجاج او جدا کنی بلور

مرتبه و بلور غیر سنگ و غیر شیشه و غیر کثافت شیشه و غیر کثافت بلور است
و کثافت سنگ هم غیر کثافت شیشه است نمی بینی که هنگام صعود از اجزاء شیشه
کثافت شیشه همراه او رفت بالا اما هنگام تصفیه بلور نمیتوان او را بالا برد
بود حال کثافت که از شیشه گرفته شد اسمش شیشه نیست و بلور هم که شیشه نیست لکن شیشه
ماده و صورت او در حجره نهان شد و هم چنین چون بلور را خورد و صاف کردی الماس
از او ساخته میشود و صورت و ماده بلور لطیف نهان میشود و جرم کثیف بلور بلور نیست و الماس
هم بلور نیست پس چنانکه صورت شیشه در غیب بود و پیدا در سنگ آشکار نبود چرا
که آئینه و مظهر نداشت و بعد ظاهر شد و هم چنین وجود بلور در شیشه نبود بعد پیدا
شد و وجود الماس در بلور نبود بعد پیدا شد به دلیل آنکه سنگ شیشه نیست و شیشه
هم بلور نیست پس هر یک از این چهار اسم موضوع له و مصداق و مفهوم معینی ندارد
و ماده و صورة عرض این عالم لطیف جوهرها و کثافتها است که اجزاء جوهریه اصلیه از آنها
گرفته شده است ولیکن نامها و صورت و ماده آنها از آنها ظاهر شده است نامها
چهارگانه هر یک تابع صورت و ماده خود بود ولیکن نامها با تحقق هر عرض منور که جوهرها
باشد صادق نیست ولیکن سنگ و لیکن شیشه و بلور و الماس همگی از اجزاء
در این ج
این عالم که عالم اعراض است نبوده و نیست بلکه اینها حجاب ظاهر شده بود چون
جدا نمودی اینها را نام اینها هم جدا شد از این عرض چنانکه طلا از مس و ریگ کلی از
برنج جدا شد در مثلهای سابق و از اینجا بیاب بطور حقیقت و از روی بصیرت که

هر اسم بر هر موجود در این عالم گذارده شود بالمطابقه نیست بلکه بتضمین است زیراکه
دیگر که اسم سنگ بر صورت و ماده سنگی و بر ماده عرض جوهر در نزد اهل ظاهر
صدق میکرد ولی در نزد حکیم عرفی سنگ سنگ نبود پس سنگ نام لفظی جوهر است که پنهان
شد ولی کثافت که در کوره مانند جزو موضوع در سنگ شده بود در نزد اهل عرف
چراکه مبنای عرف این عالم بر همین است و اهل عرف اشتباه از اینها بر حساب همراه است نه
مداقه پس مصداق اینها عرفی در عرف الفاظ اینها بر اینها بمطابقه عرفیه دلالت میکند اما
بمطابقه حکمی منعقد فلسفی نمی آید بلکه مصداق حقیقی حکم در ضمن لفظی مصداق است اهل را
این عالم بطور تضمین است در نزد حکیم بعد از این مقدمات شریفه اذن در بصیرت شده است
که نیست اسمی از اسمها خواه اسم عرش و خواه کرسی و فلکی و عنصری و خواه نباتی بسیط
و خواه نام مرکبات مگر آنکه لفظ نامها در نزد ابناء حکمت گذارده شده است بر اشیاء
چند که لفظ نامها بر اینها بطور حقیقت و مطابقه صادق است و اینها چیزهائی است که
مراتب آنها این عالم و در آئینه این اعراض ظاهر میشود و چون لفظ اینها شکسته شود لفظ [illegible]
پنهان میشود پس در حقیقت هر چیزی که بر او نامی از نامها صدق کند چیزی از اجزاء این عالم
نیست و منزل و وطن او این عالم نیست بلکه در غیب این عالم که عالم هورقلیا است
آنجا وطن اصلی اینهاست و حالا انشاء الله میتوان فهمید که عالم هورقلیا عالمی است
که اعراض این عالم آنجا نیست و جماد حقیقی و معدن حقیقی و نبات و حیوان حقیقی
و انسان حقیقی در لفظ عالم است و جماد آنجا جماد حقیقی است و هم چنین سایر اجزاء لفظ عالم

هم اعلی و فضا از عرض است پس انشاء الله میفهمی عالمی که عرش و کرسی و افلاک هورقلیا عرش حقیقت است
نه عرش این عالم و هم چنین کرسی و افلاک آنجا کرسی و افلاک حقیقت است و عالم هورقلیا دنیای
حقیقی است و این عالم دنیای حقیقی نام او [illegible] که در حدیث الا و انا نحو الثنیه [illegible]
ونقل [illegible] الاخرة و الاولی ونقل [illegible] و اوان [illegible] دنیا [illegible]
و اولی و لفظ عالم عالم هورقلیا نام دارد بعین [illegible] دیگر و اقلیم هشتم نام دارد زیراکه آب
و هوا و آب و هوای دیگر است بلکه آتش و خاک او هم آتش و خاک دیگر است و چه بسا عرض این
اقلیم نسبت با این اقلیم کمتر است مثل آنکه عرض شیشه نسبت بسنگ کمتر بود عمرها در آنجا
طویل است و گیاه و بهار لفظ عالم خزان ندارد چراکه اسباب خزان اعراض غلبه اینها بر
و سبب [illegible] آئینه نامیده گیاه و امثال [illegible] آئینه اعراض محجوب اما چونکه مستقل [illegible]
بظهور در اقلیم ثامن نیست پس جمیع گلها و ریاحین و میوه و حبوبات لفظ عالم و جمیع اشجار
لفظ عالم دائما در ربیع اول است و صحراها و باغات اینها همیشه سبز و خرم و پر گیاه و پر میوه است
بعد یکه هر گاه یکی می چینند فورا بجای او سبز میشود گیاه و گل مثل اول پس اینها که این
سبب لفظی اقلیم سوم جزیره خضراء نامیده و چراکه عرصه هورقلیا اصلا و قطعا و قلب عالم
برزخ ندارد زیراکه نام برزخ بر صور و مواد برزخیه گفته میشود که در مثل سابق معلوم
بطور است و امر نیست که کسی بتواند در ادوام [illegible] قرار [illegible] که تو نمی توانی
نام شیشه سنگ بطور بگذاری و اگر هم نام شیشه را بطور میگذاردی لفظ نام برای [illegible] نمی آید
پس صورة سنگ [illegible] شود و شیشه در عرصه هورقلیا [illegible] حاضر شد و صورت بطور

اصلا در این عالم نیست بلکه صورت بلوری در برزخ است و صورت الماسی در افوت
پس دنیا که دار اعراض است نسبت بهورقلیا تا این اعراض است هورقلیا بر دنیا صادق نیست
و هم اعراض که خارج است از موضوع له و مصداق و مفهوم اجزاء اصلیه جدا شده
تا مهار اجزاء اصلیه در این حال البته صادق تر است بر این اجزاء پس عرش هورقلیا عرش
از این عرش و هکذا کرسی و افلاک و عناصر و موالید و بدانکه این عالم دنیا محل ظهور موالید
هورقلیا و برزخ و آخرت است و امدن بدنیا از عرصه هر که نزول آن اشیاء از دار
قوم می آیند و در این عالم بالفعل می شوند و بعد از فعلیت از اینجا صعود بالا می روند
و تا بدنیا به در می روند و در آنجا همیشه بالفعلند این نزول از دار حق و صعود بدار خلیقه
اختصاص بانسان ندارد بلکه جمیع اجزاء این عالم چنانچه ملکه در هر آن متصور بصورتی
می شوند و خود این صورت را خلع می کنند و متلبس بلباس صورت جدید می شوند بل هم
فی لبس من خلق جدید پس از عرش تا فرش ذره ذره اجزاء این عالم صورت عوض
می کنند و هم این صور اولا در لوح ارتسام که لوح حس مشترک است نقش می شود و از آنجا
در لوح نفس کلیه الهیه اخرویه ثبت می شود این است تاویل قول خداوند جل شأنه
که می فرماید ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها و می فرماید
کل شیئ احصیناه فی امام مبین و حضرت امیر علیه السلام می فرماید انا الامام الذی
احصی کل شیئ و میفرماید خداوند کل شیئ احصیناه کتابا پس هر صورت متولد
می شود و تا بدنیا قبض روح می شود و می برند او را بعرصه هورقلیا و نیز بدانکه موالید این عالم

نسبت

نسبت نشود عرض در اینها مختلف است اینها بخیر که گاه می شود آئینه غبار میگیرد و با یک
تصفیه صیقلی می شود ولکن اگر شمشیر مثلا زنگ گرفت عرض زنگ بشمشیر بیشتر بچسبد است از چسبیدن
زنگ بآئینه و از این و سخت تر این است که طلا و مس با هم مخلوط شده باشد و مخلوط
شده باشد زیرا که طلا در هنگام تطهیر محتاج است بکسر و صوغ جدید و تا آب نشود
با آتش شدید پاک نمی شود زیرا که عرض در همه اعماق او نفوذ کرده است و باید جیوه بآن
داخل کرد او را خواهی بتصفیه تمام ثمر ندارد و تطهیر نمی شود از این جهت گفتیم که توبه بر سه
قسم است پس لباسی که کثیف است بیک استغفر الله پاک می شود و لباسی که باید
کند تا پاک شود و لباسی که تار ریشه‌ها رنگ شده و گوشت تن او که در حال عصیان
روئیده و از مال حرام فراهم آمده است آب نشود و حقوق ناس که بر ذمه او است
و قادر است برادای آنها و صاحبانش رد نکند پاک نمی شود از این جهت
اختلاف اخبار توبه و اختلاف شروط توبه که بعضی ذکر شده اند در این اخبار و چون این مقدمه
را دانستی بدان که بدن مبارک پیغمبر و اولیاء پاک خداوند سلام الله علیهم اجمعین
عرض اینها بسیار کم است و لازم هم بملاحظه حکمت هدایت خلق است و الا ابدان مطهره
ایشان چونکه بالذات پاک و پاکیزه است باقتضاء طبع ذاتی خود باید که دیده نشود
چنانکه رسول مختار و ائمه اطهار و شیعیان کبار مکرر بکرات ابدان خود را از مردم پنهان
می کردند که دیده نمی شد اصلا و عجیب نیست زیرا که آتش از این لطیف تر است از چشم مردم
و هوا و آب چون خیلی زلال شد دیده نمی شود مگر آنکه مخلوط با غیره و اجزاء او نشود

پس در وقت مخلوط شدن هم باز خود را بخواب دیده نشده است بلکه این غبار ما دیده گاه

دیده شده است پس ایمان محمد و آل الله که در هر مرتبه از مراتب هو اللطیف هست

خدا آنها هرگز دیده نخواهد شد و چون دیده نشد حجت بر خلق تمام نخواهد شد

زیرا که خلق محتاج بناطق هستند که از او بشنوند و سخن او را درک نمایند و از او

سؤال کنند تا هدایت شوند باین سبب ایشان عرض خود میگیرند تا غرض ایشان که

غرض خداست از اتمام حجت بعمل آید و الا خود ایشان اصلا غرضی ندارد و مرضی

نیست پس عجب نیست که پنهان شود امام علیه السلام بلکه عجب در پیدا شدن آن بزرگ لطیف است

و حوالهٔ او را که از ظاهر از اهل ظاهر پنهان شد ظاهر است در عرصه هورقلیا که لطافت

زمین این عالم بلطافت عکس در آینه است از برای اهل این عالم و بعض این عالم الطف است

اهل این عالم بهر صورت نورانی که میخواهند در می آیند چنانکه مفضل عرض کرد

خدمت حضرت صادق علیه السلام که مولای من مهدی عجل الله فرجه بچه صورت ظاهر خواهد

شد فرمود ای مفضل عجب است از تو این سؤال که برای او مشکل است که بهر صورت که بخواهد

ظاهر شود و اگر امام علیه السلام در این عالم غلیظ بهر صورت میخواهد ظاهر میشود پس در عالم

هورقلیا که لطیف است بطریق اولی بهر صورت میخواهد ظاهر میشود لذا این است که مردم

معصومین سلام الله علیهم را بصور مختلفه خواب می بینند و در اینجا نکته دیگر هست و آن

این است که کسانیکه خواب می بینند ایشان را باختلاف معرفت و ایمان و اخلاص

می بینند صورت ایشان را و باختلاف حالات از جهت اعتدال امزجه یا عدم اعتدال

اعتدال است

اعتدال است اشتغال بطاعات و اعراض از معاصی و زهد در دنیا قلب تو صفا آن صورتهای

منوره را باختلاف در خواب می بیند زیرا که در حکمت ثابت و مبرهن است که تو از کسیست

که خیال تو مواجه او شده است بلکه عرض میکنیم که آنچه را در خواب می بینی همه آنها فعلیات

نفس ناطقه در حین خفقان است و اختصاصی بخواب هم ندارد بلکه چون در خواب توجه از اینجا

بر داشته و بآنجا توجه تام نمودی می بینی این عالم را می بینی باین سبب خواب پس بیل

مثل عرض کنیم و الا بیداری تو و خیالات بیداری تو هم مثل آنهاست پس چون چنین است

صورت هر مؤمنی را که تصور نمائی نیست الا که امام علیه السلام را در این صورت در عرصه

خیال که همانا عرصه من حیث الاصل عرصه حس مشترک است زیارت کرد امام علیه السلام

از برای تو در آنجا بصورت ظاهر میشود این است دلیل قول خداوند عز ذکره که فرموده

و تقلبک فی الساجدین و امام فرموده انا الذی اتقلب فی الصور کیف اشاء

من آن کسی هستم که بهر صورت که میخواهم ظاهر میشوم من رآهم فقد رآنی خبر هم

هر کس این صورتها را دید مرا دیده است پس هر گاه که صورت خیالی قوالب صورت ظاهر

در آینه است زیرا که صورت آینه حاکی ظاهر است و لیس فیه غیر صورت آینه که ظاهر صاحب

صورت است حال از اخلاق و احوال و علوم و صفتها و قدرتهای صاحب این صورت اصلا

حکایت نمیکند پس این صورت خیالی حکایت کننده تر است هر چند باین سبب

گفتیم که اگر چه امام علیه السلام در جمیع صور جمادات و نباتات جلیه و در صور مؤمنین

ظاهر شده است لکن بعد از این مظهر خود که در او و در دنیا ظاهر بجهة نجابت که از همه ابدان

موالیدان عالم نمانیده تربیت نور امام علیه السلام را اعیاد شیعیان کامل است که معجزه

کرمراتب مقدسه بان هم شرافت دارد که علم است نیست اما کاملین آئینه سر تا پا تمام امام

خودند و سایرانیه ها نیز معلوم اند جهت هستند ولیکن باید متوجه است که اگر غلات

لفظ بزرگوار مریض را شفا دهد بر دست طبیب که حامیه هر دو که از طبیب که خواب بیدار

د دوا ئیه تو تعلیم کند امام تو بان صورت ظاهر شده است و تعلیم فرموده است لفظ

را وچه خواهد مسئله علمی تعلیم فرماید در خواب یا بیداری بصورت عالم در آید و بر

زبان از عالم تعلیم میفرماید و مذ هبیست که هر خیر و نوری و هر صورت معتدل

نور انوار ال محمد علیهم السلام ان ذکر الخیر کنتم اوله و حله و فرعه و معدنه

اوله جمال ایشان صور اجسام مقدسه ایشانست و فرع از صورتهای نیکو صورت انبیاء

و اولیاء و مؤمنین و دوستان خداست و صورت هر موجود که قبول علاقه

صورت ایشانست که در آئینه از موجود ظاهر شده و اما صورت بعینه قبول

ولایت و حجم ولایت است در آن موجود و در آن مقام صورت ایشانرا نپذیرفته است

و بان قسم صورت گرفته است و از عجب آنکه در نزد شخص عارف بحق ال محمد علیهم السلام صورت

مظهر منور ایشان صورت خداست و دیدار ایشان دیدار خداست و العجز حقیقت

خدا را دیدار غیر دیدار ال محمد علیهم السلام نیست و این سخن و ظاهر است در نزد اهل ظاهر

و باطن است در نزد اهل باطن و مسائل او در شرح این مطلب

خود ممتنعا میدانم زیرا که اگر دریا مداد و اشجار قلم و جن و انس و ملائکه نویسنده

کوثر

شوند از شرح این مطلب عاجزند لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر

یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله فرمود ما ئیم کلمات خدا بارز خون

اصل مسئله که در این فصل ختم بحول الله و قوته بیان و مبرهن نمائیم از غوامض

مسائل فضائل است خاصه بواطن این مسئله که کلا از عهده اهل این زمان فهم

آن بعبارت بیرون است از این جهت لازم شد مقدمات و توضیحات و تصریحات

و تکرارات بسیار که مسئله کج نفهمد و مع ذلک کله اگر درست بمراد ما مطلع

شوی مرتبه و مقام بلندیست والا بر تو باد کردن ظواهر شرعیه و از این مسئله

که از علم دقیقست نفهمیده سنجیده دم مزن تا بزرگ شوی انشاء الله و تفهم

و سخن نفهمیده اگر چه سخن باشی بهتر است از هزار تو از هزار سخن که آنها را نفهمیده باشی

فرموده حدیث تدبر بکنی خیر من الف تروی یعنی یک حدیث که او را بفهمی بهتر است از هزار

حدیث که آنها را روایت کنی و نفهمی باین سبب است که یک طاعت مقبول و فهمیده

از روی معرفت بهتر است از هزار طاعت و نماز که مقبول نباشد و از روی معرفت

نباشد و اکثر بسیاری از مردم طالب هستند همین نماز ها را که در جهالت نماز را هم کار

میکنند که نماز را اکثر احیانا هم خواستند کار درست بکنند خدا ئی بود و خیال خود از روشن

در بلند بهای سازند و او را میپرستند هستند صاحبان بصیرت در عالم که یافته اند

که آنها بت پرستیست و نماز معنی صحیح دارد غیر اینها و طالب فهم او هستند با جمله بهای

عالم هر قلب العقیرت که شرح آنها را شنید و اما صورتهای برزخ الطیفه که صور

وذائب ترست بکلی از تعینات بیرون است ومختصری از شرح انها این است که
تعینات ایمان وکفر اخرت اگرچه نسبت بعالم دهر متعین است وزید از عمرو در
انجا ممتاز است وملکات ایمانی مؤمن از ملکات کفریه کافر جدا است وهر مؤمنی ملکات
او از ملکات مؤمن دیگر ممتاز است بلکه ملکه هر طاعت صورت وتعین او از ملکه
وصورت طاعت دیگر جدا است باین جهت هر طاعتی را ثواب مخصوصی است
وهر معصیت وکفری را عقاب جداگانه است ولکن مع ذلک نسبت به برزخ ودنیا
بی تعین است باین سبب در برزخ مؤمن بصور مختلفه در می آید وتفصیل این مطلب
از علم تعبیر خوابها خوب فهمیده میشود آیا نمی بینی که افتاب بشاه وماه بوزیر تعبیر میشود تعبیرم
ودرخت بلند یا مناره یا کوه یا دریاهای بزرگ مملکت تعبیر میشود بشخص پادشاه
از جهت روشن کردن ملک حفظ وتربیت ومنافع وجود پادشاه بر رعیت در
برزخ بصورت افتاب بر اهد واگر کسی مار در خواب ببیند تعبیر بفرزند ذکور
میشود چرا که خدا میفرماید در قران که بعض اولاد شما دشمنند برای شما ونیز چه بسیار صور برزخیه
که چون در دنیا ظاهر شود بر خلاف ظاهر شود مثل انکه خنده خواب گریه بیداری وگریه
خواب خنده بیداری است وحنابستن در خواب عزا است در بیداری وافتادن دندان
مثلا در خواب مردن اولاد واقارب است وافتادن دست یا انگشت جفای اعوان
وانصار ومردن انهاست ودیدن دریا زیارت عالم است ومیوه خوردن از
درخت منتفع شدن از علم اوست وامدن باران ارزانی است وامدن

برف خائف شدن از دشمن است شخصی خدمت امام علیه السلام عرض کرد که خواب دیدم که کسی بسیار
بر سر من خورد شد فرمود میروی صیغه میکنی عیالت خبردار میشود تورا کتک میزند
راوی میگوید فردا در خانه خود نشسته بودم جاریه میگذشت اورا از برای خود متعه
کردم بردم بخانه عیالم خبر شد جاریه گریخت عیالم مشت بسیار بسرم زد بهر حال صور
برزخ مثلا باین صور ظاهر متعین نشده است از این جهت است که اهل علم ... نزد
هر طاعت در نزد ~~اهل طاعت~~ واهل معصیت در نزد هر معصیت صورت برزخی
انها تغییر میکند وصور اخرویه صور جمیع اعمال است نه بعض انها مشروط انکه اعمال آن را
ذاتی باشد نه عرضی زیرا که اخرت عرضی ذاتیات است وبهمین قدر از بیان در این فصل
اکتفا میکنیم وتفصیل حال موکول بفهم ناظران است فصل از لحن قول جمعی از
اخوان حنفی مستفاد میشود که گمان کرده اند که تصور صور عالیه خیالیه ال محمد علیهم السلام
مثل عکسهای شمایل مبارک انها است یعنی چنانکه این عکسها جماد محض است این صورت خیالی را
هم جماد پنداشته اند واگر چنین باشد هرگز اعتقاد بحضور واطلاع وسمع وبصر کامل آل محمد
حاصل نمیگردد زیرا که هر وقت تو گفتی امام من صاحب مرئی ومستمع است لا محاله صورتی
از برای امام در ذهن تصور میکنی والا نمیتوانی این سخن را در حق انبزرگوار
بگوئی بلکه نمیتوانی نام امام علیه السلام را ببری چرا که نام هر چیز بر تعین صورت او گذارده
شده است چنانکه در دنیا چون خدمت امام علیه السلام مشرف میشدی شبح بدن
ونور انمولا در چشم تو می افتاد ودر چشم تو آن شبح امام چشم تو بود زیرا که انی

لکن شیخ مطابق بود باینکه لکن شیعه دارای جمیع مقامات هزار هزار که امام بود
ایا نشنودی از امیر المؤمنین علیه السلام که با زبان معجز بیان فرموده انا الذی لا یقع
علی اسم ولا شبه وفرموده باطنی غیب ممتنع لا یدرک وفرموده کنت ولیا وآدم
بین الماء والطین وفرموده نحن صنایع الله والخلق بعد صنایع لنا ورسول
خدا فرموده اول ما خلق الله نوری پس در شیخ چشم تو وکوثر تو از امام تو که صاحب
این مقامات است عکس افتاده است واز چشم وکوثر در خیال تو عکس افتاده است
پس عکس در شیخ خیال امام علیه السلام که نزد تو است دارای همه این مقامات است ولیکن بتصور
وتصور جنبه امام وتصور شیعیان کامل جنبه امام که لکن شیعیان دارای مقامات
باید ومفاتیح وابواب وقطبیت میباشند نمی‌توان گفت لکن تصور جاد وبی روح است
نعوذ بالله وچونکه سخن باین مقام رسید وخواستم سایر مقامات عابده بنویسم دیدم
رساله زیاد حجیم شده است وعلاوه بر این هموم وغموم جناب سید الشهداء ارواحنا
لتربته الفداء گرفت اطراف قلب محزون را پس همین جا ختم مینمایم زیرا که غرض جناب
سائل بر وجه وافی حاصل گشت بعون الله سبحانه بعمل آمده ولله دره انقدر ابرام فرموده
که مضطر بنوشتن این رساله شدم امیدم از خداوند جل شانه این است که این رساله
ذخیره آخرت من قرار دهد وقبول شود عرش بنیان حضرت بقیة الله عجل الله
فرجه وصلی الله علی محمد وآله واولیائهم ولعنة الله ولعنة انبیائه
ورسله وجمیع خلقه علی اعدائهم ومنکری فضائلهم اجمعین ابد الآبدین

وختم

وختم شد این رساله مبارکه میمونه شریفه در منزل کرند که از منازل راه عتبات عالیات است
در روز چهارشنبه بیست وسیم شهر ذی القعدة الحرام از سنه هزار وسیصد و[illegible]
علی هاجرها الصلوة والسلام
وانا العبد محمد الحسینی الشریف الاصفهانی الکلباسی عفی الله عنه
وعن والدیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين ع وصيه وخليفته ووزيره الوصي ونفس الله

شرف انبياء والمرسلين ع واولاده المنتجبين و عم خاتم الوصيين الذي ادوم

عم امير المؤمنين وحجة على الخلائق اجمعين

والعالمين نقطة الاكبر و الابو ...

ملوريست معاون الملك والملكوت وقبلة حزائه الحي الذي لا يموت طاوس الكبريا امام الجبروت نور الله الجلي سر الله الخفي

٢٣٢